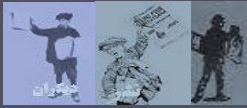


زایش من ، انسانیت من و نه اصل و نسب من !
On est être humain par sa NAISSANCE et non par ses ORIGINES !

در عظیم خلوت من ! در عظیم خلوت من / هیچ غیر از شکوه خلوت نیست . (فریدون ابل بیگی)
به سراغ من اگر می آئید / نرم و آهسته بیایید / مبدا که ترک بردارد / چینی نازک تنهایی من . (سهراب سپهری)

نشر دیگران

(گاه روزانه های دیروز ... و امروز)



فهرست موضوعی : ادب و هنر دینی سیاسی مارکسیستی ویژه نامه ها فهرست الفبائی آمده ها

دیگر "نشر" : 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17

722

نامه پرسی ، دوره اول ، شماره 1 ، اردیبهشت 1338



فهرست مطالب :

بسوی ایجاد وحدت و هم بستگی

حسین ملک : مسئله کادر در ایران (مشکل تحصیل کرده هائیکه از خارج به کشور باز نمی گردند)

حمید عنایت : در باره واقعت

هوشنگ ساعدلو : مُرغ زرین

پرویز مرآت : درخت آسوری

ناصر پاکدامن : کتاب برای همه (مبارزه با بیسوادی)

چند شعر از "راینر ماریا ریلکه" (برگردان : ه. سعد)

م. فرزانه : شب زنده داری

ناصر عصار : در باره چند فیلم از کارگردانان فرانسوی

مسابقه های پزشکی در فرانسه
مهرداد بهار : حکومت کمال مطلوب
آمار دانشجویان ایرانی در فرانسه (سال تحصیلی 37-38)
س. ق : نمایشگاه بین المللی گل - پاریس

نامه پارسی

شماره اول

اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ - ماه مه ۱۹۵۹

دوره اول

بسی ایجا و وحدت و هم بستگی

بموجب آماری که اخیراً سرپرستی کل دانشجویان منتشر نموده است، در حال حاضر بیش از هفت هزار دانشجوی ایرانی در اروپا تحصیل در رشته های گوناگون مشغولند. این دانشجویان نه همان با جریان های فکری و علمی و اجتماعی زادگاه خود ارتباط مستقیم و تماس کافی ندارند، بلکه غالباً خیلی پراکنده و جدا از هم بسر می برند و از مشکلات و افکار و هدف های کنونی و آتی یکدیگر بی خبرند. برخی چنان در دریای تمدن غرب غرق شده اند که کشور خود را - و احتیاجات آن را، امکانات آن را، آنچه را که در آن می گذرد و این نکته را که بهر صورت آینده آنها بستگی تام و تمام با سرنوشت ایران دارد - بکلی از یاد برده اند؛ دیگران هم که علاقه ای به نزدیکی و همکاری و بحث و گفتگو و تبادل افکار ندارند، وسیله ای برای رسیدن به این مقصود نمی یابند.

xalvat.com

برای ایجا و وحدت و هم بستگی فکری و صنفی بین عموم دانشجویان ایرانی در اروپا - که بی گفتگو بخش بزرگی از سرمایه علمی و فنی آینده ایران را تشکیل می دهند - از مدت ها پیش ضروری بنظر می آمد پیوندی، معنوی برقرار شود تا به آن وسیله جوانان دانشمند ایران از افکار و مشکلات و نگرانی های یکدیگر آگاه شوند و مسائل علمی و فکری و هنری جهان امروز و احتیاجات فنی کشور خود و مسائل پیشرفتات اجتماعی آن را به بحث و گفتگو گذارند و مشترکاً برنامه ای برای بهبود زندگی و میسر ساختن ادامه کار علمی و فنی خود در ایران فردا بوجود آورند.

مجله حاضر که بهمت اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه و با همکاری صمیمانه اتحادیه های

دانشجویی ایرانی در کشورهای دیگر اروپا انتشار می یابد، زائیده این فکر و جوابگوی این نیاز است. انتشار مجله ای بزبان فارسی در اروپا کار تازه و نوی نیست؛ این نیاز در گذشته نیز چون اکنون احساس می شده است و در سال های پیشگروهی به آن جامه عمل پوشانده و گامهایی - گرچه کوتاه و ناتوان، اما نظریه مشکلات راه، قابل توجه و تحسین - درین زمینه برداشته اند. لیکن هیچیک ازین نشریات نتوانستند رسالت خود را چنان که باید انجام دهند، زیرا که برخی هدفهای سیاسی داشتند و لاجرم نمی توانستند ناشر افکار عموم دانشجویان باشند؛ و بعضی دیگر بسبب کمبود مایه معنوی یا مادی دوامی نیافتند.

«نامه پرسی» برنامه ای سنگین تر و هدفهای وسیع تر برگزیده است. پیش از هر چیز؛ گرچه اتحاد پیدانش - جویان ایرانی در فرانسه پیشاهنگ ایجاد و انتشار این مجله است - و اگر کوشش و همت او نبود شاید این خیال همیشه بصورت آرزو می ماند - نامه پرسی از آن عموم دانشجویان ایرانی در اروپا ست و همه آنها که بزبان فارسی، به فرهنگ و تمدن و سرنوشت کشور ایران علاقمند، می توانند نویسنده، خواننده و دوست این مجله باشند. هدف نامه پرسی، پیش از همه، ایجاد وحدت و هم بستگی بین تعلیمی دانشجویان ایرانی در اروپا و دفاع از حقوق و منافع صنفی آنهاست. هرکس به این هدف دل بسته است همکار و همراه ما خواهد بود. بدیهی است ما در عرصه سیاست قدم نخواهیم گزارد و در مباحث سیاسی روز هرگز دخالت نخواهیم نمود. اما کوشش و علاقه شدید داریم که نشریه ما تنها یک مجله صنفی و بی روح نباشد، بلکه آخرین مطالعات علمی و اقتصادی و هنری و اجتماعی و تازه ترین جریان های فکری و فرهنگی جهان امروز در آن منعکس شود. مشکلات تحصیلی دانشجویان در اروپا، انتخاب رشته های علمی بیشتر لازم، معرفی کارهای برجسته ایرانیان مقیم اروپا، احتیاجات کشورمان به متخصصین فنی، تحقیق در علل عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران، چگونگی ایجاد شرائط و محیط مناسب و دلخواه برای ادامه کار علمی و فنی، امکانات و شرائط بوجود آوردن کارهای تولیدی، انتقاد و معرفی کتاب هائی که در اروپا درباره ایران منتشر می شود و قریب اینها..... مباحثی هستند که بتفصیل در صفحات این مجله مورد مطالعه و بحث قرار خواهند گرفت.

xalvat.com

سخن کوتاه، تا آنجا که وسائل و امکانات اجازه دهند، کوشش خواهیم کرد مجله مان از هر جهت مظهر و مبین افکار عموم دانشجویان ایرانی در اروپا - یعنی زنده و با روح و آموزنده و دلپذیر باشد. پیداست که تهیه و تنظیم مطالب چنین مجله ای - امور فنی و اداری آن بکثرت - جز با همکاری نزدیک و صمیمانه عموم دانشجویان علاقمند امکان پذیر نیست. پس از همه دوستان و خوانندگان گرامی، از همه دانشجویان ایرانی در فرانسه، انگلستان، آلمان، اطریش، سویس، ایتالیا، بلژیک..... انتظار داریم درین راه یار و یاور ما و همگام و همکار ما گردند.

اما، چه از نظر تدوین مطالب و چه از نظر طبع و توزیع، مشکلات کار فراوانست :

— از نظر طبع، وسائل ما هنوز کامل نیست. در ابتدای امر، قصد داشتیم مجله را به چاپ برسانیم، اما هزینه سرسام آور چاپ در پاریس ما را زود ازین کار بازداشت. ناچار به روش معروف به «اُفسِت» دست بردیم و چون درین راه تجربه ای نداشتیم رنجها کشیدیم و دست آخر نیز کارمان، چنانکه می بینید، بی نقص و عیب از آب در نیامد .

xalvat.com

— از نظر تدوین مطالب، متأسفانه کار نویسندگان مجله هنوز، چنانکه باید، توسعه نیافته است. بسبب دشواری هایی که در راه ایجاد ارتباط و شناسائی با دانشجویان وجود دارد، بسیاری از کاری که ما شروع کرده ایم هنوز نا آگاهند و گرچه بالقوه استعداد و میل همکاری با چنین مجله ای را دارند، بالفعل ما از کمک و یاری آنان — دست کم برای شماره اول — بی بهره مانده ایم .

×
× ×

شماره اول « نامه پرسی » که اینک پیش روی شماست منتهای کوشش ممکن فعلی ما را در مورد تهیه و تنظیم و تدوین مطالب و نفاست طبع نشان می دهد . با وجود نقص های فراوان آن، امید داریم خوانندگان ادب دوست و صاحب دل درین کوشش چشم اعتنا بنگرند و کار ما را سودمند بشمارند . مانیز به این بسنده نخواهیم کرد و خواهیم کوشید مجله را نفیس تر، جالب تر و ارزنده تر سازیم .

» نامه پرسی «

مسئله کار و فرایران شکل تحصیل کرده نامیه از خارج به کشور بازنگردند

آیا مسئله کمبود کار و مطرح است؟ کار برای تحصیل کرده ها و کار برای بیکاران دانشگاه تهران: موزه باستان شناسی علوم - فرد تحصیل کرده مشکلی بر مشکلات است یا حلالی بر مشکلات؟ - توزیع دانشجویان بین رشته های علم و دانش - ادارات ما چگونه لیاقت قبول کارهای فهمیده و لایق را از دست داده اند - خیرات و میراث نمی تواند مبنای اداره یک کشور باشد - سرمایه های ایران به کجا میروند؟ - تا تریاق از عراق آید - رفع تکلیف یا شوق به کار - فلسفه وجودی یک تحصیل کرده - آیا دستگاه فعلی لیاقت جواب دادن به سؤالات مطروحه در جامعه امروز را دارد؟

xalvat.com

یکی از مسائل مشکل اجتماعی و اقتصادی اخیر ایران که سبب مباحثات زیادی شده است مسئله کار برای تحصیل کرده هائی است که از خارج به کشور باز میگردند. ما در اینجا وارد جزئیات مباحثاتی که در روزنامه ها و مجلات کشور - بیشتر مبتذل و بندرت مستدل - شده است نمی شویم و تنها وجوه کلی مسئله را طرح می کنیم. امید داریم بتوانیم در شماره های بعد به تحلیل دقیق تر هر یک از وجوه کلی فوق بپردازیم.

طرح مسئله - بطور خلاصه متذکرمی شویم که چنین مشکلی با کمال وضوح موجود است و تمام کوشش ها در دستگاه ها و مقامات مختلف برای پوشاندن آن جز اینکه دلیل دیگری بر اثبات وجود چنین مشکلی و از طرف دیگر اثبات بر حاد شدن روز افزون آن باشد نتیجه دیگری ندارد (۱). نه فقط مسئله کار برای تحصیل کرده ها بلکه همچنین تهیه کار برای بیکاران که بدو دلیل مرتباً رو با افزایش اند - مشکل بسیار بزرگی است که متأسفانه در دستگاه های اداری کشور ابد آن توجهی نمی شود. افزایش تقاضای کار نتیجه دو عامل مستقل از هم است:

(۱) افزایش جمعیت - تخمین هائیکه در باره مسائل جمعیتی ایران بر مبنای اطلاعات اخیر زده شده نشان میدهد که ضریب افزایش جمعیت (۲) در ایران تقریباً دو برابر ضریب متوسط افزایش جمعیت جهانی است یعنی جمعیت ایران در آخر این قرن (چهل سال دیگر) در حدود هشتاد میلیون خواهد بود (چهار برابر جمعیت فعلی).

چنین جمعیتی علاوه بر احتیاجات گوناگون از قبیل مواد غذایی، مسکن، شرایط شهری زندگی و غیره نیاز به تأمین منابعی دارد که بتواند قسمت فعال آنرا بکار مشغول دارد. بنابراین جامعه باید از هم اکنون در فکر تأمین کار برای این اضافه جمعیت فعال باشد.

۲) پیشرفت و تکامل تکنیک. — بالا رفتن بازده (۳) کار و توسعه سیستم اقتصاد پولی بطور عادی عامل تقلیل جمعیت روستائی و افزایش جمعیت شهری است. بنابراین نه فقط تقاضای کار رو با افزایش است، بلکه نوع خاصی از کار مورد تقاضا خواهد بود — یا لافل بیشتر مورد تقاضا خواهد بود — و آن هم کارهای غیر کشاورزی است. هستند در ایران اشخاصی صلاحیتی که در مقامات مسئول اداری و حقوقی کشور تصور می کنند برای مقابله با این مشکل باید مانع مهاجرت بیکاران دهات بشهرها شده و احتمالاً فعالیت های کشاورزی را توسعه داد. ولی مطالعات متعدد در تمام کشورهای جهان نشان میدهد که این سیر یک امر طبیعی است و بازگرداندن این اضافه جمعیت بد هات از طریق جبر جز اینکه مشکل را حادتر کند فایده دیگری ندارد.

این دو عامل عمده سبب افزایش متصاعد تقاضای کار میباشند که توأم با تقاضای متشابه ضروریات زندگی (مواد خوروبار پوشاک و غیره) نشانه اصلی افزایش جمعیت است.

در بین اثراتی که از این نمود حاصل میشود یکی هم مشکل کار برای تحصیل کرده ها است که منظور

xalvat.com

اصلی این مقاله میباشد.

جوابگوئی بد و احتیاج ناشی از افزایش جمعیت یعنی تقاضای کار و تولید مایحتاج زندگی (خوروبار در درجه اول) مستلزم اقدامات موازی چندی است که مهمترین آنها دو اقدام اساسی میباشد:

۱ — سرمایه گذاری برای مؤسسات تولیدی جدید و افزایش وسعت مؤسسات تولیدی قدیم. — بنید است اگر دستگاه تولیدی کشور در همین چهارچوب فظلی خود باقی بماند، نه همان قدرت جذب کار جدیدی را نخواهد داشت بلکه بطور جدی به فساد بیشتری تهدید خواهد شد، چه ناچار افزایش جمعیت سبب فشار تقاضای کار شده کارگر بیشتری در همان چهارچوب تولیدی قدیم نفوذ میکند. این امر سبب افزایش سهم دستمز و بالابردن هزینه تولید میگردد بدون آنکه تأثیر قابل ملاحظه ای در جذب کار موجود داشته باشد (بالا بردن تعداد کارگران نسبت به ظرفیت تولید در کارخانه های دولتی در مقایسه با کارخانه های شخصی ناشی از این امر است. کارخانه چایسازی دولتی در شمال برای هر کارگر بیش از یک کارمند دارد، در حالی که کارخانه های شخصی برای هر کارخانه — هر قدر بزرگ باشد — تعداد بسیار معدودی کارمند دارند). — نتیجه سریع چنین چیرانی فساد دستگاه اداری و اقتصادی کشور است که تظاهرات ساده آن بترتیب عبارتند از: بوروکراسی، ترویج رشوه خواری، هرج و مرج و غیره و بالاخره در آخرین نقطه صعود، افلاس دستگاه دولتی. بنابراین برای مقابله با این مشکل جز اینکه دستگاه تولیدی کشور توسعه یابد چاره ای نیست و این نیز از طریق سرمایه گذاری برای ایجاد مؤسسات تولیدی جدید

امکان پذیر است (پیدا کردن منابع مختلف این سرمایه گذاری بحث جداگانه ای است که نویسنده امیدوار است در فرصت مناسب آن را طرح نماید). عامل اصلی مهم دیگر که بموازات عمل فوق در این امر مؤثر است و بدون آن هر اقدامی در این راه خنثی میشود، تأمین کادر لایق برای اداره این مؤسسات تولیدی جدید است. ولی بین این دو اقدام يك تفاوت اساسی ناشی از طبیعت آنها موجود است. تشکیل سرمایه های جدید در داخل جامعه و پیدا کردن منابع خارجی سرمایه گذاری امری است که همیشه میسر است و فقط باید درست منظم شود. بعلاوه تشکیل سرمایه های جدید در داخل جامعه امری جاری است و مرتباً صورت میگیرد، در حالیکه تهیه کادر و تربیت متخصص امری است که خود بخود انجام نمی شود و جامعه باید آگاهانه نسبت به آن اقدام کند و تازه پس از اقدام بکار برای رساندن يك محصل بمقام يك متخصص کئی وقت و پول لازم است. هرگز سوری سواز جمله کشور ما - شرایط لازم و کافی جهت تربیت کادرهای خود را از ابتدا ندارد و برای تأمین همین کادر در مراحل اول لازم است از منابع خارجی (دانشگاه های خارجی) استفاده کند. خصوصیت اصلی این عمل عبارت از مدت نسبتاً درازی است که برای تربیت این کادر لازم است چه تربیت يك مهندس عالی رتبه یا يك پزشک متخصص پس از تحصیلات متوسطه مدتی در حدود هفت سال یا بیشتر وقت لازم دارد. و برای کشورهایی از نوع ایران که اکثریت دانشجویان آن مقدمات لازم تعلیمات اروپائی را فاقدند باین مدت باید لااقل دو سال برای تطبیق دانشجویان چه از لحاظ مقدمات چه از لحاظ آموزش زبان، اضافه کرد. بدیهی است هزینه سنگین چنین عملی بر دوش اقتصاد کشور است ولی در عوض بازدهی اقتصادی آن در صورتیکه بتوان اولاً در تربیت کادر مراقبت لازم را نمود و ثانیاً پس از حاضر شدن کادر صحیح بدون اتلاف وقت حداکثر استفاده را از آن بعمل آورد، چندان زیاد است که این هزینه سنگین را جبران کرده و از جبران آن نیز در میگذرد. حال به بررسی دو شرط فوق میپردازیم:

xalvat.com

شرایط لازم جهت تربیت صحیح کادر:

(۱) مدارس و دانشگاه ها - فرض اینست که تا فراهم کردن دانشگاه ها و مدارس صالح برای تربیت کادر موقتاً کشور از مدارس و دانشگاه های خارجی استفاده نماید. ولی شرط موقتی است و باید با عجله هر چه بیشتر در فکر تهیه دستگاه تربیتی صالح در داخل کشور بود. چه نکته پیداست که هم از لحاظ هزینه آن بصرفه است و هم آنکه دانشگاه های داخلی بهتری میتوانند به احتیاجات کشور جواب دهند و مشکلات واقعی کشور را حل کنند. بدیهی است که در حد نهائی تکامل هم هیچ کشوری از مراودات دانشگاهی (که بصورت تبادل استاد و دانشجو انجام می شود) بی نیاز نیست. برای رسیدن به چنین هدفی - یعنی داشتن دستگاه تربیتی قادر به انجام این وظیفه سنگین - يك اصل اساسی را باید مورد قبول و عمل قرار داد. این اصل عبارتست از آمادگی مطلق دستگاه دانشگاهی برای تطبیق خود با پیشرفت های روزانه علم و دانش. درین زمینه شدیدترین انتقادات به دستگاه فرهنگی و بخصوص دستگاه دانشگاهی کشور ما وارد است. در اروپا و در ارزیابی هر نشریه یا کتاب علمی و تحقیقی يك عامل مهم تاریخ انتشار آنست و در دروس دانشگاهی بنیای متمدن همیشه آخرین نتایج بررسی ها در تمام رشته ها مورد مطالعه و تدریس است. استادان در آخر هر مبحث چند صفحه ای سفید میگذارند تا در پایان سال تازه ترین مطالعات انجام شده را به دانشجویان گوشزد کنند. این روش تدریس در ایران بهیچوجه مرسوم نیست. عده ای از استادان ما لکه روزی با صلاحیت ترین افراد برای دانشگاه بوده اند کرسی های دانشگاه را انحصاراً در اختیار خود گرفته اند و بدونه اینکه در طی تماس با دنیای دانش این صلاحیت خود را همیشه زنده نگاه داشته باشند. و اینک عده قابل ملاحظه ای

از آنان تبدیل به آثار عتیقه علمی شده اند. هم‌چنان در کرسی های خود باقی هستند و اصول و مبانی قرن نوزده را بعنوان مبانی علمی بخورد دانشجویان می دهند و با قوت تمام از ورود افراد باصلاحیتی که در جریان آخرین تحقیقات علمی دانشگاه های خارجی هستند به دانشگاه های ایران خود داری می کنند. باین ترتیب تبدیل شدن دانشگاه تهران به يك موزه باستان شناسی علم یکی از وجوه بسیار منفی آنست که باید مورد تحلیل دقیق و تجدید نظر قطعی قرار گیرد. عین این اوضاع با شدت شاید کمتری در سایر دانشگاه های فرهنگی ما جاری است.

۲. توزیع منطقی دانشجویان بین رشته های مختلف تحصیلی - در دنیای امروز علم را فقط بخاطر علم نمی آموزند، بلکه آنرا برای مقابله با مشکلات روزمره و روزافزون اقتصادی و اجتماعی بکار میبرند. کادر های تربیت شده در مدارس و دانشگاه ها باید مستقیماً احتیاجات متفاوت و مدرج دستگاه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور را مرتفع سازند. بنابراین تهیه تعداد مورد احتیاج از هر نوع کادر جدید باید متناسب با احتیاجات متغیر دستگاه های عمل کننده باشد و اگر این بطور منطقی بین رشته های مختلف از يك طرف و درجات تخصص (کارگر متخصص، تکنیسین، کمک مهندس، مهندس، مهندس سر عالی رتبه) از طرف دیگر عملی نشود، تحصیل و دانش نه همان دردی را درمان نمیکند، بلکه خود مشکلی لا ینحل میگردد (کما اینکه در حال حاضر د اطلبان رشته پزشکی بطور غیر متناسب زیاد میشوند و این احتمال دارد در آینده مشکلاتی بوجود آورد). بنابراین برای رفع این مشکل باید دستگاه آگاهی نسبت به این مسائل وجود داشته باشد که با دستگاه های تولیدی و خدمتی کشور در تماس بوده احتیاجات فعلی و آتی آنها را در نظر گرفته توزیع دانشجویان و کارآموزان را بین رشته های مختلف تحصیلی در دست گیرد و آنرا رهبری کند. این وظیفه در حال حاضر بیش از همه تا آنجا که به محصلین خارج از کشور مربوط میشود با اداره اعزام محصل بخارجه تطبیق میکند و به همین جهت این دستگاه میتواند مورد انتقاد جدی قرار گیرد چه ظاهراً نه فقط چنین نظارتی موجود نیست بلکه فکر آن هم وجود ندارد. این کافی نیست که فقط تسهیلاتی جهت اعزام محصلین بخارج بوجود آید، بلکه لازم است دانشجویان راهنمایی شوند که در چه رشته ای تحصیل کنند تا در بازگشت به میهن اولاً بدر يك دستگاه معین بخورند. ثانیاً بتوانند برای خود کاری پیدا کنند. تذکر این نکته نیز بطور مختصر لازم است که الگوی چنین توزیعی را نمیتوان از قبل فراهم کرد چه اندازم های این الگو بسته بشرایط کشور در مراحل مختلف رشد خود متفاوت است؛ امروز ممکن است بیشتر به مهندس و متخصص کشاورزی احتیاج داشته باشیم و فردا به مهندس و تکنیسین ماشین. ولی اگر از امروز بفکر فردا نباشیم برنامه ها و احتیاجات فردا معطل خواهند ماند و صورت وقوع نخواهند یافت.

xalvat.com

شرایط لازم جهت استفاده از کادرها :

پس از آنکه يك نفر تحصیل کرده بعنوان متخصص پس از این همه مراقبت و صرف مخارج سنگین حاضر بکار شده لازم است محیط برای پذیرش او و حداکثر استفاده از انرژی بالقوه او آماده باشد. شرایط آماده و مهیا بودن محیط جهت چنین استفاده ای عبارتند از :

- آمادگی اداری،
- آمادگی فنی،
- شرایط کار،
- شرایط اجتماعی.

(۱) آمادگی اداری . — در اینجا منظور از اداره مجموعه دستگاهی است که سازمان اجتماعی و اقتصادی کشور را رهبری می کند . در این زمینه يك اصل اساسی قبل از هر چیز بعنوان بنای کار باید مورد قبول و عمل باشد و آن اصل عبارتست از: فوریت جانشین ساختن يك فرد باملوک بیشتر بجای يك فرد با معلومات کمتر برای هر کار معین . و اگر توجه کنیم که دستگاه اداری فعلی کشور بر بنای چهل سال پیش گذاشته شده و اصولاً تغییر اساسی در آن حاصل نشده است ، متوجه خواهیم شد که متخصصین بیکار برای یافتن جای خود درین دستگاه با چه اشکالات عجیب و غریب مواجه می شوند . چه در حال حاضر اصلی که مورد عمل قرار دارد اینست که تحصیل کرده ها — چه آنها که در ایران تحصیلات خود را بپایان رسانده اند ، چه آنها که از فرنگ بر می گردند — مثل طلبکار — هائی هستند که جز مزاحمت کاری ندارند .

xalvat.com

برای تبدیل این اصل خراب کننده به اصل سازنده فوق باید بدو عامل توجه نمود :

— متخصص سرمایه است ؟

— دستگاه دولتی فعلی مخلوط ناجوری از دستگاه اداری و دستگاه خیریه است .

الف — متخصص سرمایه است . — در اقتصاد يك جامعه راكد — که پیشرفت و تغییر و ترقی در آن راه ندارد — افزایش يك فرد ، اعمال مصرف کننده و مولد ، بعنوان يك سرمایه تلقی می شود . در چنین جامعه ای وقتی يك تحصیل کرده سراغ کار می گردد و در واقع باید در فلان جای معین قرار گیرد ، بلافاصله دو ارزش در مقابل هم قرار می گیرند : فردی که صلاحیت ندارد یا صلاحیت کمتر دارد ولی درین کار سابقه دارد (تمام سابقه او برای فرد با صلاحیت جدید در ظرف مدت کوتاهی قابل جذب است) و فردی که صلاحیت دارد و برای تربیت او مبالغ هنگفتی پول خرج شده است . در مقابل ، در يك جامعه متمدن اینطور حساب میشود که يك نفر متخصص چند تمام شده و برای چه مدت قابل استفاده است . يك طبیب باید تا سی سالگی تحصیل کند تا بیست سال بتواند بعنوان طبیب و ده سال بعنوان طبیب با بازدهی کمتر قابل استفاده باشد . يك فیزیک دان باید تا بیست و پنج سالگی کار کند تا فقط برای مدت پنج سال بعنوان فیزیک دان قابل اعتماد و سپس بیست سال بعنوان معلم فیزیک قابل استفاده باشد (ملاحظه تاریخ فیزیک نشان می دهد که تئوریسمین های بزرگ فیزیک کارهای مهم و اساسی خود را تا قبل از سی سالگی عرضه کرده اند و اگر فیزیک دانی تا این سن نتواند کار ابتکاری عرضه کند ، پس از این سن چنین انتظاری از او خیلی ضعیف می شود) . باین ترتیب ضریب استهلاک يك متخصص حد اکثر ۱۰۰ / ۱۰۰ گاهی تا ۲۰ / ۱۰۰ است و این ضریب کم که ناشی از طبیعت نمود است ایجاب می کند که از او حد اکثر استفاده بعمل آید . در جامعه متمدن اصولاً اجازه اتلاف وقت به متخصص داده نمی شود و حتی او را قبل از آنکه تحصیلاتش پایان یابد استخدام می کنند . چنین محصولی در حین تحصیل می داند که کجا باید کار کند . در کشورهای صنعتی وقتی ازین مقوله صحبت به میان است حتی از امکان قرض گرفتن کادرهای فنی کشورهای کم رشد صحبت می شود ، می گویند کشورهای کم رشد نمی توانند کادر فنی خود را در دستگاههای خود جذب کنند ، خوبست آنرا بما قرض بدهند . اما از نظر خود کشوری که باید قرض بدهد ، این امر در واقع بمثابة هدیه مجانی اصلی ترین سرمایه کشور است .

ب — دستگاه دولتی مخلوط ناجوری از دستگاه اداری و خیریه . — همانطور که در فوق اشاره شد یکی از نتایج و نشانه های افزایش جمعیت در صورتیکه چهارچوب دستگاه تولیدی تکامل و توسعه نیابد ، بقسمی که توسعه و تکامل آن متناسب با افزایش جمعیت از يك طرف و تغییرات ناشی از بالا رفتن تکنیک از طرف دیگر نباشد ، ناچار قسمتی از نیروی کار بداخل دستگاه تنگ تولیدی نفوذ کرده بدون اینکه میزان تولید را بالا ببرد ، سهم مزد را بداخل این دستگاه سنگین کرده بین افراد بیشتری توزیع می کند . باین ترتیب قسمت قابل ملاحظه ای از جمعیت فعال در دستگاه

تولیدی نه فقط قابل استفاده واقعی نیست، بلکه مزد حقیقی قسمت فعال را کم کرده (بدیهی است که دستگاههای حسابداری، کارگرنی، کاربرد از، بازرسی را نباید وجوه فعال دستگاههای تولیدی بحساب آورد بلکه کار بظاهر زیاد آنها نتیجه افزایش بی تناسب کار حقوق بگیر است که هر یک حقوق اندکی می گیرد و کار زیادی تحمیل دستگاه می کند) غیر از اینکه جلو دست و پای قسمت فعال را می گیرد، سبب بروز فساد و کمکاری نیز می شود. برای اینکه دستگاه فعال اداری و اقتصادی کشور از این زیان مصون بماند باید این اصل را که معتقد است "دستگاه دولتی سفره مرتضی علی است که هر کس سهم خود لقمه نانی از آن می خورد" به کنار گذاشت و اگر واقعاً لازم است که قسمتی از بودجه دولتی صرف تغذیه بیکارانی شود که ناچار جزء جامعه هستند و تا وقتی که کاری پیدا نکرده اند جامعه باید از آنها نگهداری کند، بهتر است که این سهم را براساسی تحت عنوان مثلا بیمه بیکاری و غیره باین نوع اشخاص اختصاص دهند و آنها را از قسمت فعال و لازم دستگاه جدا سازند تا این قسمت فعال اولاً بتواند کار خود را انجام دهد ثانیاً بتواند در نتیجه کار مثبت خود برای آنها کاری فراهم کند و آنها را از جنگال بدبختی نجات بخشد.

واضح است در شرایطی که اصل خیرات و میراث در دستگاه دولتی و سازمان اقتصادی کشور در جوار وجه فعال و تولیدی آن قرار دارد، مفهوم کار و متخصص و لزوم حد اکثر استفاده از انرژی آنها نمی تواند مطرح گردد و فقط با تغییر و تبدیل این اصل است که می توان امیدوار بود قسمتی از آمادگی اداری جهت استفاده از انرژی های تازه وارد فراهم گردد.

xalvat.com

۲) آمادگی فنی. — برای اینکه يك متخصص بتواند کار مفید انجام دهد ناچار باید در يك دستگاه مجهز کار کند و یا اینکه خود مبتکر ایجاد مؤسسه جدید اقتصادی بشود. یعنی شرط لازم کار او وجود سرمایه ایست که بکار افتادن آن سرمایه وجود او را ایجاد می کند. بدیهی است که این سرمایه از هوا ایجاد نمی شود؛ یا از قبل موجود است یا اینکه تازه تشکیل می شود. با توضیحاتی که قبلاً داده شد معلوم است که باید سرمایه های بکار افتاده در کشور مرتباً در افزایش باشند تا جوابگوی احتیاجات باشند.

بطور اصولی دو منبع سرمایه گذاری بیشتر موجود نیست: یا سرمایه ها خارجی است که این نوع سرمایه نمی تواند — و نباید — نقش اصلی را در اقتصاد کشور بازی کند؛ و یا اینکه منبع تشکیل سرمایه داخلی است. سرمایه های جدید داخلی نیز يك منبع بیشتر ندارند؛ اضافه تولید نسبت به مصرف این اضافه در صورت عادی بصورت سودها، منافع و درآمدهای است که سرمایه دارها (تجار و مالکین) بدست می آورند. بدیهی است که اغلب این منابع از دسترس متخصصان دور است. جامعه باید که این منابع را ترتیبی بدهد که در نروند و تبدیل سرمایه گردند تا چهارچوب فعالیت متخصصین از يك طرف و موضوع کار اضافه جمعیت فعال از طرف دیگر فراهم گردد. اگر استفاده از این منابع از راه خود منحرف گردد و به مصارف غیرتولیدی برسد مشکلاتی می آید که خاص کشورهای راکد و کم رشد است و از آن جمله است بیکاری و عدم قدرت جذب کار تحصیل کرده و متخصص، توجه باین نکته اساسی نقطه شروع تمام پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی در تمام کشورهای رشد یافته و در حال رشد است.

درین باره مباحثات مبتدلی در ایران شده است از جمله اینکه عده ای برای پوشاندن اصل مشکل — و یاد صورت خوشبین بودن بگوئیم — برای آنکه چیزی گفته باشند، چون نمی دانند چه باید گفته، چون روزنامه نویس اند، وکیل اند، سیاستمدارند — این نظر کودکانه را طرح می کنند که "تحصیل کرده ها بیرون کار آزاد بکنند مگر فرنگیان غیر از این کردند؟" — عصر کار آزاد، به آن معنی که آقایان اشاره می کنند، مدتهاست سپری شده؛ حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری دنیا دیگر اجازه نمی دهند که منابع اقتصادی کشور بی حساب

بصاف غیر تولیدی برسد . تمام توجه دستگاه های رهبری کننده این کشورها معطوف به تبدیل کردن منابع در کشور به سرمایه های جدید تولیدی است و اصولاً سرعت رشد هر کشور را با ضریبی می سنجند که معین این تبدیل است. درست در همین جاست که تحصیل کرده ها - واز جمله اروپا دیده ها - با دقت نگران شرایط پیشرفت اقتصادی کشورند . اینان - برخلاف آنچه بعضی تصور می کنند - بیش از همیشه به زادگاه خود دلبسته اند و به ترقی و پیشرفت آن علاقمندند و علاقه آنها علاوه بر تمام جنبه ها باین علت است که این پیشرفت مستقیماً به مسئله کار و زندگی آنها مربوط است.

xalvat.com

۳) شرایط کار - پس از آنکه شرایط فوق در کار در کشوری فراهم شده شرایط خاصی برای کار متخصص مطرح می شود . حالا دیگر هزینه زندگی او در برابر کاری که انجام می دهد خیلی ناچیز است زیرا بازده کار او خیلی بالا است. باین دلیل باید برای او زندگی مرفهی فراهم گردد تا بتواند نیروی محرکه بکار افتادن قدرت خلافت او بشود. این شرایط به فراهم کردن حداقل زندگی او از لحاظ مادی محدود نیست، بلکه در عین حال شرایط اداری و اخلاقی را نیز شامل است. وقتیکه متخصص نباید درکنج راهی اداری تلف شود؛ احتیاجات فنی او باید زود فراهم شود و در پیچ و خم مقررات اداری گیر نکند؛ خود فروشی ها و نادانی های افراد غیر فنی نباید مانع کار او گردد. وقتی یک متخصص مشغول آزمایش یک نمود زنده است و در فلان تاریخ به فلان چیز احتیاج دارد باید احتیاج او بوقع در دسترس او قرار گیرد. مثال های زنده فراوان است که چگونه دستگاه های اداری ما به بهانه آنچه مقررات مینامند، روشن ترین اصول را پایمال می کنند. فرض کنیم یک متخصص کشاورزی مشغول آزمایش یک نوع بذراست، در حین کار متوجه می شود که به فلان کود احتیاج دارد؛ وقتی این کود را تقاضا می کند، خرید این کود باید از طریق دستگاه های کاربردازی، حسابداری و... بچ. انجام شود. در عمل وقتی کود بخواه میرسد (اگر برسد!) که موضوع منتفی شده است. ویا پیش می آید که یک قطعه از ماشین آبیاری او میشکند، او مشغول آزمایش یک موجود زنده است؛ این موجود زنده آب می خواهد، اما تا تریاقی از عراق آید... اگر بخواهم فقط فهرستی از این نوع بیان کم خود کتاب مفصلی می شود .

اینها تماماً اشکالاتی هستند که شرایط کار متخصصین را کند و خراب می کنند. برای مقابله با آنها باید باصلاحات عمیق و جدی اداری دست زد. نباید ادراک کار را از قید پازیت های آن ازره قسم که باشند نجات داد. باید اصول و هدف را در نظر داشت و از رشد غیر متناسب وجوه فرعی جلوگیری نمود .

۴) شرایط اجتماعی - یک عامل بسیار مهم و شاید مهمترین عامل برای اینکه متخصص بتواند از کار خود حد اکثر استفاده را بجامه برساند، اینست که شخص او از لحاظ روانی آماده این امر باشد، یعنی کار خود را بحال کشور مفید بداند و مطمئن باشد که کار او جزئی از یک مجموعه هم آهنگ کار مفید و سازنده است. او باید دارای هدفی باشد که جامعه باو می دهد؛ باید دارای شوری باشد که فعالیت های دسته جمعی باو می بخشد. فقط در چنین شرایطی است که کار او از صورت یک انجام وظیفه خشک و خسته کننده تبدیل بکار زنده و فعالیت خلاق می شود و تمام ظرفیت تولیدی خود را پرمی کند. به تحقق پیوستن این امر مستلزم وجود محیط اجتماعی خاصی است که راقم این سطور امیدوار است در فرصت مناسب درباره آن بتفصیل بحث کند .

خلاصه و نتیجه

روشن فکر و تحصیل کرده شخصیت خود را وقتی ارضاء شده احساس میکند که بتواند انرژی حیاتی خود را بکار اندازد و فلسفه وجودی خویش را ظاهر سازد. تحقق این آرزو برای او فقط از طریق بکار بستن آنچه یاد گرفته است امکان دارد. بکار بستن آنچه او یاد گرفته مستلزم وجود جامعه ای است سالم که از تقاضای انجام این کار

خلاق را بکند، کار خلاق که بنوبه خود ضامن پیشرفت و سلامت جامعه است. در مقابل تنها چیزی که می توان از او انتظار داشت آمادگی بخدمت، لیاقت و شوق بکار است. و همه این توقعات نیز برآورده نمی شوند مگر اینکه جامعه شرایط کار او را فراهم کند و شخصیت او را در مقابل این کار تضعیف نماید (مادر و غنا) . در غیر این صورت امید جامعه به فداکاریهای افراد خود تقاضای غیر معقولی است که ابد برآورده نمی شود ولو اینکه هرکس بود در هر مقام با حرف از آنها پشتیبانی کند .

xalvat.com

× دانشجویانی که اکنون در کشورهای مختلف اروپا مشغول تحصیل میباشند، باتمام قرا نگران این هستند که آیا حوادثی که در داخل کشور میگذرد، در جهت آمادہ کردن این شرایط لازم پیشرفت میکند یا نه؟ نگران این هستند که آیا دستگاه اداریکننده کشور در فکر کشور آنطور که باید باشند هستند یا اینکه بازهم دارند بیازی ادامه می دهند؟ در فکر این هستند که آیا باید امیدوار بداشتن يك زندگي سالم و کوشا در میهن خود باشند یا باید خود را برای يك زندگي فردی تلخ، سرد و بی امید آماده سازند .
بدیهی است که جواب این سؤالات آنها نمی توانند بدهند . این برعهده دستگاه اداریکننده مملکت است که نشان دهد آیا لیاقت روبرو شدن با این سؤالات را دارد یا نه .

حسین ملک

(۱) نگارنده کوشش خواهد کرد تا آنجا که میسر است درآینده نزدیک آماری از این نمود اجتماعی در دسترس خوانندگان نامه پرسی بگذارد .

(۲) Taux d'accroissement naturel (۳) Rendement

از گنجینه زرین ادبیات فارسی

خانه دل باز کبوتر گرفت	مشغله و بقر بقو در گرفت
غلغل مستان چو بگردون رسید	کرکس زرین فلك پر گرفت
بو طربون گشته و مشتری	زهره مطرب طرب از سر گرفت
خالق ارواح ز آب و ز گل	آئینه کرد و برابر گرفت
زاینه صد نقش شد و هر یکی	آنچه مرور است میسر گرفت
هر کدلی داشت بیلش رفتاد	هر که سراو سر منبر گرفت
خرمن ارواح نهایتند داشت	مورچه چیز محقر گرفت
گرز تو پر گشت جهان همچو برف	نیست شوی چون تف خورد ر گرفت
نیست شوای برف و هم خاک شو	بنگر کین خاک چه زیور گرفت
خاک بتدریج بد آنجا رسید	کز فراو هر دو جهان فر گرفت
بس که زبان این در معزول شد	بس که جهان جان سخنور گرفت

مولوی

درباره واقعیت

واقعیت در زمره الفاظی است که در رشته های گوناگون علوم اجتماعی، همچون سیاست و جامعه شناسی و زیبایی شناسی و جزآن، بسیار یگار میروند و در بسیاری ازین علوم اساس و مبتدای نظرات اصحاب دعوی بشمار می آیند؛ اما بدشواری می توان لفظی را یافت که بپایه این یک معنایش محل گفتگو و ستیزه باشد. در جهان کونی، دامنه استعمال لفظ واقعیت بسی فراختر گشته و بهمین دلیل محاجه بر سر آن تند تر شده است. بنحو کلی می توان گفت که امروزه لفظ واقعیت اصطلاحیست که بیشتر در زمینه تبلیغات (خواه سیاسی و خواه هنری و غیره) مصرف دارد تا در مقوله چگونگی و جرائی امور. از این دیدگاه واقعیت بیشتر برآن اموری از زندگی انسانی اطلاق می شود که زشت و ناهنجار باشد و حقیقت وصف قضایائی است که از این امور حکایت کند. شاید باین دلیل باشد که در عصر ما شکاک و بدبینی یا واقع بینی مرادف گشته بهمانگونه که جزمیت و خوش بینی با پندار پرستی مشتبه شده است. سیاستمدار واقع بین کسی است که عیوب و پلیدهای جامعه خویش را بی پرده بازگوید. لوح نقاشی یا فیلم واقع بینانه نیز آنست که وجوه ناهنجار زندگی را بی پیرایه باز نماید. اما فرزنانگان گذشته در این باره چه گفته اند؟ افلاطون و فیلسوفان "واقع بین" قرون میانه لفظ واقعیت را بر صورت و افکار و کلیات مجرد اطلاق می کردند؛ در نظر ایشان آنچه را که آدمی درین جهان می بیند یا حس می کند، سایه ای از وگهت است. دایره واقعیت آن دایره ایست که در هندسه تعریف می شود و هیچیک از ادوایی که بنظر ما در می آید تجسم کامل آن دایره نیست. در برابر این گروه، پیروان فلسفه اسمی یا صوری (نومینالیسم) و دانشمندان قرن هفدهم اشیاء ملموس را واقع می پنداشتند و کلیات را صرفاً عناوینی برای انواع و اصفای امور می شمردند. درخت سیب واقعیت آنست که برای ما قابل رؤیت و لمس باشد و حال آنکه تصور درخت سیب فقط عنوان و اسمی است که برای تسهیل رده بندی اشیاء و تشخیص درختهای اختیار کرده ایم که خواص و مشخصات همانند دارند. عمر و زید و حسن و حسین افراد واقعی هستند اما جامعه ای که از فراهم آمدن ایشان پدید می آید فکر و تصور انتزاعی و غیر واقعی بیش نیست. دکارت و بارکلی و همفکرانشان درون نگری (انتروسپیکسیون) و تفکر و مکاشفه را راه شناختن واقعیت دانستند. آنچه مایه اطمینان خاطر آدمزادگان می شود، صرف اندیشه و احساس است. دنیای خارج چیزی نیست مگر تجسم اندیشه ها و احساسات و آرزوهای ما. برعکس ایشان فرانسیس بیکن تنها وسیله شناخت واقعیت را حواس عادی انسان شمرده، بشرط آنکه این حواس از تعصب و هوس و آرزو پیراسته باشند. ازینرو به رای بیکن واقعیت، چه آدمیان آنرا باز شناسند چه نه، وجود دارد. اما برخلاف عقیده افلاطون، احساس و نه تفکر و استدلال - راه دریافت آنست.

xalvat.com

کانت و متفکران بعدی حواس آدمی را ناقص شمردند زیرا که از میان همه واقعیات موجود فقط بعضی را بر می گیرند و در می یابد، شیئی بنفسه نه بحواس ما در می آید و نه با تجزیه و تحلیل ذهنی و تجربی شناختنی است. هگل با از شکاکیت کانت فراتر نهاد و واقعیت را عبارت دانست از "جریان تاریخی ساختن و ضرورت دائم". ازینرو خاصیت شناساننده واقعیت جنبش و دگرگونی است. تا زمان هگل ثبات و قرار وجه امتیاز واقعیت شناخته میشد و فیلسوفان اجتماعی و سیاسی نظرات خویش را عموماً بر این اصل استوار می کردند که منش آدمی مانند هر واقعیت دیگر پدیده ایست ساخته و پرداخته، دگرگونی ناپذیر و ازینرو مظاهر آن قابل پیش بینی.

شیوه استدلال همگی ایشان بدینگونه بود که چون خواص روحی آدمیان چنین و چنان است، جامعه مطلوب آنست که این یا آن نیاز عمده ایشان را برآورد. عده جوامعی که فیلسوفان پیش از هگل هر یک با تار و پود پذیرا و خویش یافته اند برابر با عده نیازهایی است که براساس فرض ثبات واقعیت عده و گریزناپذیر شناخته شده اند. جنبش نو در فلسفه و هنر با هگل آغاز شد و فیلسوفان پس از او تا امروز شك و بی باوری در باره ثبات واقعیت - و از آن میان منش آدمی - را آموخته اند (۱). «همه چیز عرضه دگرگونی و بیقراریست مگر آئین دگرگونی و بیقراری»؛ پژواک این گفته هرقلیطس، حکیم گریان یونانی، در روزگار ما برخاسته است. متفکران زمان ما هر چند اهل جزم و یقین باشند، سخن را با انکار ثبات واقعیت آغاز می کنند تا از تهمت کهنه اندیشی ایمن باشند.

امروز روشی که در علوم اجتماعی برای پژوهش در بنیاد و ساختمان جوامع انسانی بکار بسته میشود عملاً و قطع نظر از آراء فلسفی پژوهندگان بر این فرض - و نزد گروهی اصل - استوار است که واقعیت عبارت از وجود در ظروف زمان و مکان و مستقل از اندیشه آدمیست. عالم اجتماعی خواه هنر شناس باشد، خواه روانگاو خواه آمارگر، همواره کوشش خود را باوراء کرانه ذهن و به حیطه عمل گسترش میدهد، گزیری از آن ندارد که واقعیت را گوهری وارسته از افسانه کفر و دینداری بداند، و گرنه کار او نه انگیزه ای دارد و نه غایتی. روانگاو هر چند در ماهیت روان شك کند هنگام درمان بیمار خواه ناخواه روان را پدیده ای واقع و موجود می پندارد؛ آمارگر اگرچه رفتار آدمیان را دگرگونی پذیر و ناپایدار بشمارد، ناگزیر است که در گردآوری آمار خصائص رفتار یا مشخصات دیگر انسان را ولو برای مدتی معین از زمان ثابت بداند. نهایت آنکه واقعیت در این حال بر حسب کار عالم اجتماعی بر چهار گونه بخش میشود: (۱) بالفعل، یعنی آنچه هست یا بوده است. (۲) محتمل، یعنی آنچه شاید باشد. (۳) ممکن، یعنی آنچه میتواند باشد. (۴) مطلوب، یعنی آنچه باید باشد. نمی توان با قطعیت گفت که شناخت هر یک از این انواع واقعیت فقط کار گروه متینی از عالمان اجتماعی است. مورخ معمولاً واقعیت بالفعل را بررسی می کند؛ اما گاه عالم (یعنای دانای علوم دقیق) در این کار با او شرکت میکند، اگر وظیفه او بیشتر شناخت واقعیات محتمل است عالم اخلاقی بیشتر میکوشد تا واقعیات مطلوب را بشناسد. اما در همه حال - همچنانکه در بالا اشاره رفت - از جزم پرهیز میشود و نسبیت پایه مطالعه قرار میگیرد.

xalvat.com

می بینیم که لفظ واقعیت بر عین و مجرد، ذهنی و عینی و ساکن و متغیر همه اطلاق شده است و باین سبب در هر گونه گفت و باز گفت فلسفی لازم می آید که اطراف بحث عنائی را که ازین لفظ در می یابند پیش از هر نگه دیگری روشن کنند تا داستان مولوی درباره ستیزه پارس و ترک و رومی و عرب بر سر لفظ انگور در حق ایشان مکرر نشود، باین فرق که در آن داستان چند تن برای يك مصداق نامهای گوناگون بکار میبردند اما در زمان ما از يك نام مصداقی متضاد و بیشمار دانسته میشود.

حمید عنایت

(۱) پیش از هگل فیلسوفان دیگری از شرق یا غرب بودند که این شك و بی باوری را می آموختند، از آنجمله جلال الدین مولوی رومی که مثنویش گذشته از گهرهای دیگر محتوی برساترین حماسه شك فلسفی انسان درباره سکون و قرار کائنات است:

هر دمی نو میشود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

اما افکار مولوی یا فیلسوفانی مانند او هیچگاه دستگاه (سیستم) فلسفی هماهنگی پدید نیاورد که عقاید متداول جزمیان را به جدال فراخواند.

سرانجام من او را خواهم زد. این بار چندی بود که او را دیدم و هیچ وسیله ای برای زدنش همراه نداشتم. وقتی که امروز از دور، از میان کُدهای پنبه زار، چشم توی روشنائی خورشید، که روی بال و پرو و دمش تابیده بود، باو افتاد. حسرت دلم را گرفت. چقدر نقشه ها پیش خودم کشیده بودم چه خیالها کرده بودم! بار اولی نبود که از دستم شکار نشده در رفت و حسرت گرفتنش را بدلم گذاشت. یکبار هم یادم هست و وقتی که از بالای رودخانه از کنارهای درهم کنار مرداب رد می شدم، در چند قدمی خودم - پشت تپه های کوتاه و بلند قات - چشم باو افتاد و تا مرا دید ناله های کوتاهی زد و فرار کرد. نمی توانست ببرد، اما آنقدر تند میرفت که بگرد باد پائی شبیه بود و توی بیابان وسیع که مزارع مختلف آن را میان خود تقسیم کرده بودند جزئی از خورشید شد و در افق پنهان گشت. . . . من او را بارها - حتی در چند قدمی خودم هم - دیده بودم و باز شکار نشده از چنگم گریخته بود. یک روز با اسب از سر قات باز می گشتم و می خواستم از کنار جالیز خودم را بجاده برسانم. دم غروب بود و خورشید آهسته در دل خونین افق می خفت و ابرها در تاب دامن آن زرد امن و شوریده می نمودند. آدم راه را نزدیک کنم و از میان نیزارها بگذرم که ناگهان پیش پای اسب من از درون توده انبوه و درهم پته های وحشی بیرون پرید و باز هم جیغ زنان گریخت. اسب در پی اش تاختم، بگردش هم ترسیدم و هر چه بیابان را در نور دیدم کشم بجائی نرسید و شب شده بود که از دیدن چراغهایی که از میان جاده برق میزد راه را پیدا کردم و باز گشتم. از فردای آن شب همیشه با خودم تفنگ را بر می داشتم؛ قصد کرده بودم که این بار حتماً او را بزنم. از خیال اینکه سرانجام دستم را روی پره های رنگین بالهایش خواهم کشید و او را کشته یا زنده در میان دو دستم خواهم فشردم، چند روزی مثل پر سبک سیر و پُر خیال بودم و دلم را دغدغه شوریدهای چنگال می زد. خواب یا بیدار نقش او توی ذهنم بود و هر بار در عین ندانم که از نگرفتنش می کشیدم، امید مبهمی برای آینده داشتم؛ با خودم حتم می کردم که سرانجام او را خواهم زد و خواهم گرفت.

xalvat.com

یکی دو بار شب بخوابم آمده بود و در حالیکه من در خیاط خفته بودم و هیچکس در خانه نبود، او را روی بام خانه مان دیدم که پاورچین پاورچین دارد راه می رود و توی تاریکی دم سحر همانطور پرهایش رنگین بود. درست آمده بود و نزدیک شاخه درختی نشسته بود و مرا نگاه می کرد - مثل اینکه او هم می دانست که من در پی شکارش هستم.

چند روز پیش از یکی از رعیتها شنیدم که وقتی که برای انداختن آب توی کرد پنبه زار رفته لب چشمه بالای ده دیده. میگفت نه فرار کرد نه جیغ کشید، همانطور آنجا ایستاد و بعدش هم دوید و رفت لای جگن ها. اما وقتی

که خودم با اسب بدرون نیزارها تاخت بردم و اینطرف و آنطرف، در حالیکه تفنگ را آماده کرده بودم، اسب تاختم اثری از او نیافتم و ظهر گرما تمام دهنه های میان راه را هم سرکشیدم، ولی باز هم پیدايش نکردم و عصر هنگامیکه خسته و بی خیال از یاد او هم بیرون رفته بودم و آهسته جاده کجیل مزرعه را می آمدم، دیدم که روبروی من، چند قدم دورتر در امتداد راه من، دارد میدود و تا فهمید که متوجه اش شدم دو گرفت و از جاده بدشت زد و دوباره از نظرم گم شد و رفت. کم غروب آفتاب افقی که خورشید توی لجه های خونین آن فرو می خفت و صحرایی که سیاهی میزد و سبزینه ای بود، بر من غریب می نمود. بازوانم از هوس بی خود شده بودند و دلم مثل چشمه ای در درون سینه ام جوشان بود. صفای آرام سبزه زار دلم رفته بود و گرمای سینه سوز دلم را تنور کرده بود. آه که چقدر در خیال این هوس دعا و آرزو کرده بودم و نامراد مانده بودم!

xalvat.com

شبهها هم که خیالش هست، از خودش بدتراست، هم تند تر می دود و هم بیشتر شکل میزند و مثل زنی عشو می کند. حتی یادم هست که یکشب با او حرف زدم، من پائین بودم و او بالا روی بام. برایش نان و آب آوردم و دانه پاشیدم؛ سریا نشستم و دستم را روی زمین گرفتم و او را نزد خودم خواندم؛ بزبانی که نمی دانم می فهمید یا نه حکایت برایش گفتم و هوسم را با حرکات دستم برایش نمایاندم. اما سودی نداشت و فقط نگاهم میکرد خواستم سنگتر بزنم و کیشتر دهم که بگیرد و از روی بام پر بگیرد و بروی ولی دلم نیامد؛ نگاهش حالت آدم غریبه ای را داشت که قبل از این آشنا بوده و من با او ظلم کرده ام و حالا جستجو میکند که خود ترا بیاد من آورد. لحن کلام را نرم تر کردم و به آن آهنگ التماس و خواهش دادم باز هم تأثیر نکرد و او همچنان روی بام مانده بود و مرا ندیده میگرفت، بسوی بیابان نگاه میکرد، بالا را میدید — هیچوقت ندیدم که بخاک نگاه کند؛ توی بیابان هم او را خفته ندیده ام. فقط پاهایش با زمین تماس دارد. نمی گذارد که پره های مخملی شکل سینه اش را گرد بگیرد و شکم روی خاک کشیف شود. غیشتر همیشه سفید است و همانند ابرهای گله ای شکل کنار دریا در اواخر تابستان تمیز و پاک است. هرگز چه آفتاب باشد و چه باران، او را کشیف و آلوده ندیده ام بخصوص امروزه مثل این که تازه در چشمه ای خود ترا شسته باشد، سفید و تمیز بود. يك میدان از هم فاصله داشتیم او آنطرف کنار کوه لب کشتزار بود و من اینطرف کم آبی بودم که تازه از قات بالا آمده بود و توی کوه های میان کشتزار تقسیم میشد. چقدر دلم می خواست که تفنگ را همراه آورده بودم و او را می زدم و یا اینکه طوری می گرفتمش. هرچه اندیشیدم چاره های سازگار ندیدم، خیلی دانا و زیرک است. با دام ودانه نمی شود او را گرفت و بدام آورد. کوشتم عبث بود و خیال می کنم تنها راهش همین باشد که او را بزنم. حالا اگر کشته اش بدستم بیفتد چاره ای نیست. چه باید بکنم؟ چند شب پیش وقتی که با ماشین از بیابان بخانه می آمدم، ناگهان او را در روشنایی چراغ جلو ماشین که توی جاده افتاده بود، دیدم. ندانستم که در شی چنان سیاه و تاریک آنجا چه میکند؟ من و او هر دو در آن بیابان تاریک تنها بودیم و باز هم او از من رمید. توی روشنایی چراغ ماشین چه رنگ قشنگی

داشت! نزد یکتر که رسیدم ناگهان ایستادم و آمدم پائین، ولی دیگر نبود و میان تاریکی گریخته بود. فقط لحظه‌ای بعد، صدای جیغ‌آورا شنیدم که از میان تاریکی بیابان بگوشی رسید، گوئی که دشمن دیده بود. ستاره‌هایی که مثل تخم ماهی در کف آسمان پخش بودند، در آن تاریکی غلیظ نمایان‌تر از آن مرغ‌خوش‌رنگی که من فقط صدایش را می‌شنیدم بودند.

همه ترسم اینست که فصل تمام شود و او هم بیرون آنوقت از کجا که دوباره پیدایش شود؟ گاهی وقتها هر سال یکبار و گاهی هم هر چند سال یکمرتبه پیدایش می‌شود؛ اما هیچ بار به بزرگی و خوش‌رنگی امسال نبوده است. سالهای پیش که به بزرگی امسال نبوده، اگرچه خیلی خوش‌داشتم که ببینمش اما در قصد این نبودم که او را حتماً بگیرم و بایزنم. تجربه و حال و احوال حالا را نداشتم. ولی اگر امسال هم آخر کشت و آخر درو پر بگیرم و بیرون و من دستم باو نرسیده باشد، تمام زمستان را حسرت‌خواهم خورد و غمگین خواهم بود. آنوقت چگونه و چطور روزها و شبهای دراز را بسرآورم؟ اگر چه که دل من هم کمتر از او نیست، خوب می‌تواند پاپای او بدود و پیر بگیرد؛ ولی دستم پایم، اینها ناتوان و بی‌نصیب‌اند. - سال پیش توی زمستان سرما که همه بیابان را برف گرفته بود و مزارع همه سفید بودند، هر روز نگاهم بخورشید بود تاکی گرم بتابد و یخ‌ها را آب‌کند. هر روز توی می‌ایستادم و افق را که برای آخرین بار او از آنجا رفته بود و از دیدن گذشته بود، نگاه می‌کردم. روزی که دیدم برف بیابان آب شده و چند گنجشک در هوا پرواز می‌کنند و می‌خوانند دل منم گرم شده، چشم و دلم را خیال‌گرفت و از امید خیمه‌ها افزاشته شد. تا اینکه بالاخره یک روز صبح، دم سر زدن آفتاب، دیدم که درنه بیابان، از میان مزارع تازه شخم‌دار می‌دود. آن روزها ما تازه تخم در زمین می‌پاشیدیم و زمین را آب می‌دادیم. چند روز تمام کشیک دادم و توی بیابان ماندم و خودم را پنهان و آشکارا از او دزدیدم تا بگیرمش و یا بزنمش ولی معلوم نبود که در کجا پنهان شده. هیچ کجا اثری از او نمی‌دیدم. اما همینکه بقضا و گذاشتم و تفنگ را دوباره توی طاقچه اطاقم نهادم و کاری بکارش نداشتم، پیدایش شد و نمایان گشت. دلم می‌خواست پیر داشتم و بهر کجا که او در زمستان خانه میکند می‌رفتم و می‌گرفتمش. ولی دلم هم نمی‌خواست که آنطوری بچنگ من بیفتد. از آن گذشته سالهایی که اینجا پیدایش نمی‌شود بکجا می‌رود؟ آیا کسود یگر هم در پی او هست؟ آیا برای فرار از ترس باینجا می‌آید؟ اینها هیچکدام برای من شیرین نیست، من خودم را می‌خواهم. من می‌خواهم آن مرغ را بگیرم. من بالاخره او را خواهم زد. من بالاخره او را خواهم گرفت.

از این هم ترس ندارم که یک شب خواب دیدم او را در میان کشتزار دیده‌ام و در پی اش تاخته‌ام؛ او از جلو و من از دنبال، از قنات تا رود و از راه براه و از کشت بکشت در پی همیم. آنقدر باو نزدیک شده بودم که انگشتم به دمش گرفت و پره‌های آن کف دستم را سایید؛ ولی باز هم گریخت و در میان نیزارها دوید. من خوب می‌دانستم در وسط نیزارهایی که در میان دهنه آنها دو قنات قرار دارند، چشمه‌آبی است که جگن‌ها مثل سوهای

پیشانی، عارض او را نهان کرده اند و آن چشمه گودالی است عمیق که ریشه خرّها در رگه آن تارهای ابرینمین بافته اند و فلایهای موئین زده اند. اما آن بار دلم هوس او را داشت و راهی که او گریخت همان راهی نبود که **مستقیم** به آن چشمه آبی برسد که من هرگز از آنجا اسب نمی تاختم. او همچنان ازین نیزار به آن **نیزار** میرفت و من در پی اش می دویدم. ناگهان گذارمان افتاد بهمان چشمه آب و تا خواستم خود را بیابم او را که درون چشمه پروبال میزند. آدم او را بگیرم خود مد رکام آب فرو رفتم و مثل سنگ ریزه ای لغزان لغزان از میان خرّها گذشتم، ته چشمه آب رسیدم و همانجا غرق شدم. اما اگر این مرغ را بگیرم هم ترسها از میان خواهد رفت. اگر روزی بدام افتاد و پرهایش را نوازش کردم، دم چتری و پر پرش را که مثل ستاره هفت رنگ رنگارنگ است و مثل مخمل می ماند، توی دست گرفتم، چشمها توی چشمهای دُر زنده و آبی رنگش که رنگ مه در ریاست دو ختم و انگشتم را بنوکش ساییدم، آنوقت شاید حسرت از دلم بیرون رود، شاید قانع یا باز هم ناراضی رنج و زحمت بی ارج نماند. چون دیگر ربابان در پی او نخواهم دوید و اسب نخواهم باخت و گرد کشتزار را بخاطر او با سُم اسب نخواهم کوفت و یا با پایهای شنانده ام خراب نخواهم کرد. خیال کرده ام که اگر بدام افتد، برایش قفس رنگینی بسازم که دور آن از بلور باشد و ته آن از آئینه سقش را بدهم از شیشه های مضرر دست کنند و آنرا توی اطاق خودم بگذارم، هر روز به آن که فتح من است نگاه کنم و هوس و آرزویم را حاصل ببینم. اما حالا خیالش نمی گذارد! دغدغه اینکه اگر امروز تفنگ با خودم داشتم و او را می زد م دلم را پیراز غم کرده است و میدانم همینکه خوابم ببرد روی بام خواهد آمد. سالهای پیش چقدر بدیدن او خوش بودم و امسال چقدر دلم می خواهد او را بگیرم و چطور نامراد مانده ام و خود را بروز دیگر و بغردای دیگر نوید داده ام. خیلی ازین فردها آمده است که هر شب باین امید خوابیده ام تا فردا او را بگیرم و باز فردا آن مرغ از چنگم گریخته است. اما این بار او را خواهم گرفت، رهایش نخواهم کرد، سر در پی اش خواهم گذاشت و آنقدر در گرفتنش خواهم دوید تا او را بگیرم یا شکار کنم. اما کی فردا خواهد آمد تا آن مرغ شکار من شود؟ کی امشب تمام خواهد شد؟ کی سپیده خواهد زد؟ و آیا من فردا او را خواهم گرفت؟ خواهم گرفت؟

xalvat.com

یادگود سیرگ — شنبه ۱۲ مرداد ماه ۱۳۳۶

هوشنگ ساعدلو

درخت آسوری

درخت آسوری متن منظومی است به زبان پهلوی شمالی که علاوه بر ارزش ادبی که دارد برای فهم چگونگی طرز فکر، کار و زندگی قوم ما در دوران پیش از اسلام مفید می باشد .

xalvat.com

تا کنون سه متن پهلوی درخت آسوری بچاپ رسیده است (۱) و این اثر منظوم باستانی موضوع تحقیق کسانی چون بنونیست (۲) ، شادروان ملک الشعراء بهار (۳) و هنینگ (۴) قرار گرفته است.

منظوم بودن متن پهلوی درخت آسوری مورد پذیرش همه کسانیست که آن را مورد مطالعه قرار داده اند ولی نوع نظم آن هنوز دقیقاً روشن نشده است. بنونیست آنرا شعر یازده هجایی (۵) میدانند و یکی از ریشه های بحر متقارب را در آن جستجو میکند. هنینگ (۴) دلایلی بر آهنگی (۵) بودن این منظومه می آورد و شماره هجاهای هر بیت آنرا میان نه و سیزده قرار میدهد. درین مناظره برسر نبرد یا مناظره بز با درخت آسوری هنوز کسی سخن آخر را بر زبان نرانده است. شاید انتشار این ترجمه منظومه درخت آسوری توجه شاگردان پارسی زبان ادبیات ایران را به باز بودن میدان تحقیق در زمینه شعر پهلوی جلب کند .

گزارنده کوشش کرده است که ساختمان شعری، لقوی و جمع های متن پهلوی در گزارش پارسی منعکس شود تا خوش بیانی منظومه اصلی در ترجمه آن نمودار گردد .
متأسفانه کمبود مایه ادبی گزارنده و تا حدی اغتشاش قسمتهائی از متن های پهلوی شناخته شده درخت آسوری مانع آن شد که گزارنده درین راه به هدف مطلوب خود برسد .

پرویز مرآت

درختی رستم اندر شهر آسوری
بُنش خشک است و سرش است تر
برگش نی مانند، برش مانند انگور
شیرین بار آورد مردمان را
آتم درخت بلند، بز را همی نبردید ،
کز تو برترم به بس گونه چیز .
به خونیرت (۶) زمین درختم نیست همتای

که شاه از من خورد که نو آورم بار .
ماکوگان (۷) را تخته ام فرسبام بادبانان را
جاروب از من کنند که ورازند (۹) مهن و مان را
گواز (۱۰) از من کنند که گویند جو و برنج را
دُمینه (۱۱) از من کنند آشنان - وزه (۱۲)
موکی ام برزگران راء نخلین (۱۳) ام برهنه پایان را .
رَسَن از من کنند که تو را پای بندند (۱۵) ،
چوب از من کنند که تو را گردن مالند (۱۶) ،
میخ از من کنند که تو را سرنگون آویزند ،
هیضم آشنان را که تو را سیخبرشته کنند .
تابستان سایه ام بر سرم شهر - یاران را
شکرم برزگران راء انگبینم آزاد - مردان را
تَبنگوی (۱۷) از من کنند دارو دان را که
شهر به شهر برند پزشگ به پزشگ .
آشیانم مرغکان راء سایه ام کارگران را .
هسته بیفکنم به نو بوم روید که
که ارزند مردمان کوم نیازارند (۱۸) .
سَلَم هست زرین ، اگر روز یابد
آن ز مردمان کثر نیست می و نان
از من بارخورد که همبُرَد (۱۹) آویختند .
گهش آن گفت بود درخت آسوری ،
بُزم پاسخ کرد: وود یرم فرا شنید
کوه تو با من رانی ، تو با من نَبَرَدی ،
چو از آن کودکان شنیده بود .
..... (۲۰) (۲۱) سُختن پیکارد .
بُرزوام که شاه بلند خواست .
ماند شاهی ای (۲۲) که بر مانی (۲۳) جمشید

xalvat.com

بر به فروز هنگام و رنج دیوان
به شیر بُز بونده بوده است (۲۴) .
مردمان! درخت خشک چه دارد .
درخت خشک سرش کجا بود زرین ؟
تو که آن کودکان سرت کرد زرین
به بار بردن سزی ؟ داند که گو شا کس .
کو برم باره از تو بلند و سودمند تره
اگر پاسخ کنم ننم بود گران .
بازندم به جشن پارسی مردم
کرا و خشه ای ؟ بی درد و سود درخت !
گر تو بار آوری مردمان را
... (۲۵) بر ... (۲۶) به یکینه چو گاوان .
خود بین منی کس ام کوروسی زاده است ؟
آشنو! دیو بلند قدم من پیکارم
چو دادار بُغ ورجاوند بامی (۲۸) خاور هرمزد .
ویژه دین مزدیستان که کرد خاور هرمزد
جدا از من که بُز ام شتین نه شاید کس (۲۹)
که زیو (۳۰) از من کنند اندر جشن یزدان .
گشروان آیزد هرگون چهار پایان (۳۱)
آنچه هسته تک و نیروز من است
آنچه بارجامه که بر پشت دارم
جز از من که بُز ام نشاید .
کمر از من کنند که آرایند به مروارید .
موزه ام ساخت آزادان را
انگشتبان خسروان شاه هم رزان .
مشمک کنند آبدان به دشت و بیابان

به گرم روز، برفینه سرد آب از من است. (۳۱)
مشکچه از من کنند که سور برورازند،
ستبر سور بزرگ از من سیخ ورازند،
مشکچه از من کنند واسه (۳۲) شهر - یاران
که خداوندان و دهبان سرو ریشورازند،
به شکوه و آرم اندر کارم دارند. (۳۳)
نامه از من کنند فرآورده دبیران
دفتر و بدخشیر (۳۴) بر من نویسند.
زه از من کنند که بندنند بر دلو
... (۳۵) از من کنند وخته بزم پشمن
که آزادان و بزرگان بر دوش دارند
شکج (۳۶) از من کنند که بندنند زینان
که رستم و اسفندیار بر نشینند
که بر مه پیل و زند پیل دارند.
بوم زنا (۳۷) که به بس کار و کارزار
اندر کار دارند هم بن نه نساهد (۳۸)
..... (۳۹)
جز از من که بزم کردن نشاید.
آنبان از من کنند بازرگانان را
که نان و بیست (۴۰) پنیر میتر - روغن خوراکی
کافوره مشک سیاه خز تخاری،
بس جامه شهواره پوشش دوشیزگان
به انبان آورند فراز به شهر ایران.
کوستیک از من کنند، آتم سبید پدام (۴۲)
آن تشکوک (۴۳) شهوار پوشش بزرگان.
آتم اندام، دوشیزه به بروگردن ستایند

یگانه ام : همسران (۴۴) از من بیوند
تن خوشبوی باشد چنان گل گیتی
..... (۴۵)

کوه به کوه شوی به بزرگ کشور بوم
از کُست (۴۶) هندوگان (۴۷) به و رکش (۴۸) دریا .
جدا سرتک (۴۹) مردم که مانند اندر به بوم
و برچشم چه چشم به برهست
سرش آن سگی و مان (۵۱) برنگش (۵۲) مردمان
که در برگ خورند ، همه از بُز شیر دوشند .
آنچه مردمان را زیور است از من است
پیشپاره (۵۳) از من کنند انوشه خوار
مان که خورد شهر - یار ، کوهدار و آزاد .
یگانه ام برتر از تو درخت آسوری !
از من شیر و پنیر بُد بُرنای و مَه است .
دوغم کشک کنند واسه نیازشگران
مزدیستان « پتیاب » (۵۴) به پوست من دارند .
جنگ (۵۵) با بریط و تنبوره
همه زنند و به من سرایند
یگانه ام برتر از تو درخت آسوری !
گه بُز ببازار برند ، به بها دارند (۵۶)
هر که ده درم ندارد فراز به بُز نیاید ،
خرما به دو پیشیز کودکان خزند .
جان و هسته تو شود فراز به کوی مُردگان .
اینم سود و نیکی ، اینم دهش و درود
که از من بُز بیاید اندرین بهن بوم
اینم زرین سخن که با تو نهادم
چنان که پیش خوک و گراز مروارید فشانند

یا جنگ زند یکی پیش شتر مست .

از بُن آفرینش کوهان

خوشبو گیاه خورم، از چشمه (۵۷) سرد آب.

تورا کسی کند ایدر کو گرسنگیش مه. (۵۸) &

بُز به پیروزی شد (۵۹) .

xalvat.com

(۱) E. BLOCHET, *Revue d'Histoire des Religions*, XXXII, 1975; *Annales de l'Institut de l'Asie*, Paris, Texts, II, P. 37-39.

(۲) E. BENVENISTE, *Le texte du Dîwân persique et la versification Pehluric*.

(۳) سبک شناسی، تهران، ۱۳۲۱ وزارت فرهنگ جلد اول صفحه ۱۰۸.

(۴) W. B. Henning, *A Pahluric Poem*, B.S.O.A.S. 13, 1949-51.

(۵) برای تعریف لغت‌های هجائی و آهنگی رجوع شود به: ملك الشعراء بهار، تاریخ تطور شعر فارسی، چاپ

اول، ۱۳۳۴ کتابفروشی باستان رضوی مشهد. (۶) اقلیم چهارم. (۷) قسمتی از چرخ رسیدگی. (۸)

ککل. (۹) پاکیزه کننده، بیارایند. (۱۰) گاواران. (۱۱) دمی آهنگری. (۱۲) بادبزن. (۱۳)

(۱۴) همانست که مغرب آن نعلین باشد. (۱۵) روی سخن درخت خرما با بُز است. (۱۶) چوبی برگردن

حیوان بندند که يك سر آن بر زمین باشد و جلوی فرار جانور را گیرد. (۱۷) یا کینگ مغرب آن طبق باشد.

(۱۸) زیان کردن. در پهلوی جنوبی یعنی گناه آمده است. (۱۹) معنی سیری و فراوانی دارد. (۲۰) و (۲۱)

دولفت نامفهوم است. (۲۲) دولتی. (۲۳) مانند. (۲۴) سه بیت پیش نامفهوم است (۲۵) و (۲۶)

ظاهراً بُز در اینجا از راه ادب پای بیرون نهاده است. (۲۷) همانند. (۲۸) تعالی. (۲۹) جشن آراستن.

رجوع شود به: I.C Bragimchik, *Histoire de la Poésie du peuple Tadjik*, Moscou 1956.

(۳۰) نام ماده ای مذهبی است. (۳۱) روح اولین گاو میش، نگهبان موجودهای زنده روی زمین. (۳۲) در

متن پهلوی شمالی و سهند آمده است که معنی آن را برای فارسی دری می باشد. تطوریافته این واژه که واسه باشد

بکار رفت تا این معنی معلوم گردد. (۳۳) معنی این لغت برگزیده مجهول است. (۳۴) پهلوی این لغت

ناخوانده ماند. (۳۵) و خشی نام پارچه ایست که از آن جامه نیک کنند. (۳۶) نوار چوبین که بکار بستن آید.

(۳۷) گمند. (۳۸) معنی این لغت برگزیده روشن نشد. (۳۹) این بیت نامفهوم است. (۴۰) خوراکی است

از مواد غذائی مختلف که مقدار بادام در آن بسیار است که درویشان خورند. (۴۱) کوستی جامه ایست که

زرتشتیان پوشند. (۴۲) پارسیان هندوستان آنرا پُنام گویند: پارچه ایست که موبدان بر پیش ردهان دارند تا نفس

ایشان سبب آلودگی اشیاء پاک مذهبی نشود. (۴۳) نام جامه ایست. (۴۴) همنشینان. (۴۵) این بیت نامفهوم

است. (۴۶) همانست که در انگلیسی Coast شده و معنی آن کناره دریا یا رودخانه است. (۴۷) رود سَند.

(۴۸) معنی آن برگزیده روشن نشد. (۴۹) ؟ (۵۰) چشم بر سینه. (۵۱) مانند. (۵۲) زنگی. (۵۳)

حلوا. (۵۴) مایعی است مذهبی. (۵۵) ناخوانده ماند. (۵۶) عرضه دارند. (۵۷) در متن پهلوی خنیک

آمده است. در گویش و فسی چشمه را خانیی گویند. رجوع شود به شماره ۱۱ ایران کوده ۱۳۱۸ و م. مقدم گویشهای

وفس و آشتیان و تفرش. (۵۸) بزرگ بسیار. (۵۹) برفت.

کتاب برای همه

در این مقاله کوشش می شود تا با کمک مدارک و اسناد موجود، مسئله مبارزه با بیسوادی و اجرای تعلیمات اجباری در ایران بررسی و مطالعه گردد. باید گفت که درین بحث اجرای تعلیمات اجباری به عنوان عاملی از عوامل توسعه اقتصادی بحساب آمده و ازین جهت بیشتر به جنبه های اقتصادی و اجتماعی مسئله توجه شده تا به جنبه های تربیتی آن.

قسمت اول: بیسوادی در دنیا

با سواد و بی سواد. - برای آنکه در تعریف سواد و بی سواد از حدود عادی فراتر رویم، باید تعیین کنیم که هرکس باید تا چه حدی خواندن و نوشتن بتواند تا فردی با سواد بحساب آید. کمیسیون جمعیت سازمان ملل کسی را از حداقل سواد بهره مند شناخته که به خواندن و نوشتن نامه ای ساده به یکی از زبانها قادر باشد. از طرف دیگر انجمن کارشناسانی که از طرف «یونسکو» به هماهنگی و یکسانی آمار تحصیلی کشور های مختلف را مطالعه کرده اند، پذیرفتن تعریف های زیر را پیشنهاد کرده اند:

- هر که خواندن تواند و آنچه را که می خواند بفهمد و هم بتواند گزارش مختصر و ساده ای از وقایع روزانه اش بنویسد، با سواد بحساب می آید.

- هر که خواندن تواند و آنچه را که می خواند بفهمد ولی نتواند گزارش ساده ای از زندگی اش بنویسد، نیمه با سواد بشمار می آید.

بخوبی هویدا است کسی که از حداقل سواد برخوردار باشد باز هم نمی تواند آن چنانکه باید و شاید در زندگی اجتماعی شرکت جوید. بهره جوئی از مزایای زندگی در کشور کسی است که بیشتر از این با کتاب و قلم آشنا باشد. به این منظور است که پرفسور گری آموزش مفید و عملی را تعریف می کند: آن کس که در خواندن و نوشتن آنقدر معلومات نظری و عملی داشته باشد که بتواند در تمام فعالیت هایی که قاعدتاً با سوادان در گروه فرهنگی یا جامعه خود می توانند انجام دهند شرکت مؤثر نماید، از آموزش عملی برخوردار است.

در میان با سوادان امروز جهان عده بی شماری از این میزان سواد محرومند و هنوز بسیار زود است که چنین تعریفی شاخصی سوادان از با سوادان باشد. از همین روست که یونسکو در انتشارات خود حداقل سواد را ملاک با سوادی شناخته است. و در گنجینه انتشارات خود تمام کسانی را که خواندن و نوشتن می دانند با سواد بشمار آورده.

xalvat.com

روش تهیه آمار با سوادان - شماره با سوادان کشوری را می توان با مراجعه به نتایج سرشماریها، آمارگیریهای نمونه و یا آمار تحصیلی بدست آورد. برای محاسبه میزان با سوادان یک کشور معمول چنین است که شماره با سوادان را به عده افراد پانزده ساله به بالا تقسیم می کنند؛ کودکان کمتر از پنج سال هنوز نتوانسته اند خواندن و نوشتن یاد

بگیرند و در میان کسانی که پنج تا ده سال دارند اکثریتی هنوز بیسوادند ، از طرف دیگر بحساب آوردن باسوادان ده ساله تا چهارده ساله باعث می شود که امکان مقایسه کشورهای مختلف را کم نماید :

در حقیقت در بین افراد ده تا چهارده ساله کشورهایی که از چندی پیش به توسعه تعلیمات ابتدائی پرداخته اند ، عده زیادی باسواد هستند و در نتیجه چند درصد باسوادانی که به این طریق محاسبه شود ، بازده محسوسی با میزان باسوادان در جمعیت پانزده ساله بیالا تفاوت می کند . ارقام زیر این حقیقت را بخوبی نشان میدهد :

نام کشور	سال	میزان بیسوادان در جمعیت		
		پنج ساله بیالا	ده ساله بیالا	پانزده ساله بیالا
برزیل	۱۹۵۰	۵۷/۳	۵۱/۶	۵۰/۶
سیلان	۱۹۴۶	۴۲/۲	۳۷/۲	۳۷
هند	۱۹۵۱	۸۱/۷	۸۰/۱	۸۰/۷

نواحی مختلف بیسواد ی . - هفتصد میلیون از مردم جهان ما خواندن و نوشتن نمی دانند (۴۴٪) جمعیت پانزده ساله بیالا) . همه کشورهای جهان از این عده سهم نمی برند . یونسکو در یکی از انتشارات خود توزیع بیسوادان را در چهار گروه از کشورها نشان میدهد :

xalvat.com

۱) کشورها و سرزمین هایی که ۵۰٪ تا بیشتر بیسواد دارند و از یک میلیون بیشتر افراد بالغ بیسواد (۳ کشور) . در این دسته از کشورها ۶۰۰ تا ۶۴۰ میلیون بیسواد وجود دارد . در این کشورها ، نیمی از مردم جهان زندگی میکنند . چهارده کشور از میان این ۴۳ کشور هر یک بیش از پنج میلیون بیسواد دارند . این کشورها عبارتند از : افغانستان ، افریقای غربی فرانسه ، برزیل ، چین ، کره ، مصر ، حبشه ، هند ، ایران ، اندونزی ، ینجریه ، پاکستان ، ترکیه و ویت نام . - ٪ از بیسوادان جهان در این چهارده کشور زندگی می کنند .

۲) گروه دوم شامل ۴۰ کشوری می شود که هر یک ۵۰٪ یا بیشتر بیسواد و کمتر از یک میلیون بیسواد دارند . کل بیسوادان این گروه از ۱۵ یا ۱۶ میلیون بیشتر نیست (۲٪ بیسوادان جهان) . این دو گروه به تنهایی ۹۰٪ مردم بیسواد جهان را شامل هستند .

۳) ده درصد دیگر بیسوادان (قریب ۷۰ میلیون) درصد و یک کشور یا سرزمین زیست می کنند . در میان این صد و یک کشور معالک کلمبیا ، اسپانیا ، کشورهای متحد امریکا ، ایتالیا ، اتحاد جماهیر شوروی ، مکزیک ، فیلیپین ، سیام و یوگسلاوی بیش از دیگر کشورها بیسواد دارند .

ارقام زیر چند درصد بیسوادان را در نواحی مختلف جهان نشان میدهد :

در سراسر جهان ۴۵ - ۴۳٪ کسانی که از پانزده سال بیشتر دارند خواندن و نوشتن نمی دانند . این میزان در افریقا در حدود ٪ ۸۵ - ۸۰ در امریکای شمالی در حدود ٪ ۴۳ - ۴۰ در امریکای مرکزی در حدود ٪ ۴۰ - ۴۲ در امریکای جنوبی در حدود ٪ ۴۴ - ۴۲ در آسیای جنوب غربی در حدود ٪ ۸۰ - ۷۵ در آسیای جنوبی در حدود ٪ ۸۵ - ۸۰ در آسیای جنوب شرقی در حدود ٪ ۷۰ - ۶۵ در آسیای شرقی در حدود ٪ ۵۰ - ۴۵ در اروپای شمالی و غربی در حدود ٪ ۲ - ۱ در اروپای مرکزی در حدود ٪ ۳ - ۲ و در اروپای جنوبی در حدود ٪ ۲۱ - ۲۰ در اقیانوسیه در حدود ٪ ۱۱ - ۱۰ و در شوروی در حدود ٪ ۱۰ - ۵ است .

در جدول زیر اطلاعاتی درباره چند درصد بیسوادان در چند کشور مختلف جمع آوری شده :
(۱۹۵۰)

نام کشور	چند درصد بیسوادان	نام کشور	چند درصد بیسوادان
افغانستان	۹۵-۹۹	ژاپن	۲-۳
عربستان سعودی	۵۰-۵۵	چین	۵۰-۵۵
حیثیه	۷۵-۸۰	ترکیه	۶۵-۷۰
برزیل	۳-۴	شوروی	۵-۱۰
مصر	۸۵-۹۰	فرانسه	۳-۴
امریکای شمالی	۸۰-۸۵	انگلستان	۱-۲
ایران، عراق		سوئیس	۱-۲
هند			

درمان بیسوادی در کشورهای فرومانده جهان

از ارقام فوق برمی آید که نواحی بازمانده و توسعه نیافته جهانند که از درد بیسوادی سهم بیشتری می برند. مطالعه مختصری در شرایط اقتصادی و اجتماعی این جوامع نشان میدهد که کشورهای فرومانده و توسعه نیافته موانعی در راه دارند که درمان درد بیسوادی را برایشان مشکل تر می سازد.

الف. جمعیت. این نواحی دارای جمعیتی جوان هستند یعنی که چند درصد افرادی که از پانزده سال کمتر دارند براحتی به ۵۰ تا ۵۵ می رسد. از طرف دیگر بعلت بدی شرایط بهداشتی و در این جوامع مرگ و میر فراوانست و بهمین جهت پیران (کسانی که از ۶۵ سال بیشتر دارند) کمتر از ده درصد جمعیت را تشکیل میدهند. و آندسته از مردم که هنوز دست از فعالیت نکشیده اند و باید با حاصل کار خود وسائل زندگی و گروه دیگر جمعیت (کودکان و پیران) را تأمین کنند، بزحمت از ۵۰٪ تجاوز می کند.

xalvat.com

مقایسه وضع فرانسه و الجزیره مارا به نتایج مهم این مسئله آشنا می کند :

	کمتر از ۱۵ ساله	۱۵ تا ۶۴ سال	۶۵ سال و بیشتر
فرانسه ۱۹۵۸	۲۵٪	۶۳٪	۱۲٪
الجزیره ۱۹۵۴	۴۲٪	۵۵٪	۳٪

در حالیکه در الجزیره ۴۲٪ از جمعیت کمتر از ۱۵ سال دارند، در فرانسه فقط ۱۲٪ از جمعیت در این گروه قرار می گیرند. در فرانسه ۶۳٪ از جمعیت کار می کند و هزینه ۳۷٪ دیگر از جمعیت را تأمین میکند؛ در حالی که در الجزیره (که بعلت بدی روش و وسائل تولید، بازده کار کمتر است) ۵۵٪ جمعیت باید وسائل زندگی ۴۵٪ از جمعیت را فراهم سازد. فرانسه در اجرای تعلیمات اجباری، باید وسائل تهیه کند که ۲۵٪ از فرانسویان بتوانند از آنها استفاده کنند؛ حال آنکه الجزیره باید ب فکر تأمین وسائل تحصیلی برای ۴۲٪ از جمعیت، خود باشد. با اینکه جمعیت فرانسه قریب پنج برابر جمعیت الجزیره است (۴۴ میلیون و ۹ میلیون) شماره فرانسویانی

که از پانزده سال کمتر دارند فقط در حدود سه برابر و نیم کودکان الجزیره است. بنابراین کشوری تازه کار و جوان باید میزان بیشتری از درآمد ملی خود را صرف تعلیم و تربیت جوانانش کند تا کشوری پیشرفته و مرفقی .

ب. درآمد ملی .- کشورهای فرومانده و توسعه نیافته از درآمد جهانی بهرهای چندان ندارند . چنانچه از گزارشهای سازمان ملل متحد برمی آید در سال ۱۹۵۰، تنها درآمد سالیانه افراد بیست کشور (از هفتاد و پنج کشوری که درباره آنها مطالعه شده است) از ۳۰۰ دلار افزون می شود؛ در حالیکه در چهل کشور دیگر، افراد سالیانه درآمدی کمتر از ۱۵۰ دلار دارند .- درآمد افراد در باقی کشورها (ده کشور) بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ دلار است .

xalvat.com

آمار دیگری این تفاوت فاحش را بهتر نشان میدهد :

یک پنجم از مردم جهان سالیانه ۶۱ دلار درآمد دارند و در حدود یک ششم از جمعیت جهان با درآمدی در حدود ۱۵۴ دلار در سال زندگی می کنند؛ در حالیکه دوسوم جهانیان ۳۶۵ روز سال را با ۴۱ دلار سر می کنند . فقر عظیم بتضریب امروز در این ارقام بخوبی نمایانست .

واضح است از کشوری که مردم ترسختی می توانند حوائج نخستین خود را ارضا کنند، نمی توان انتظار داشت که قسمتی از درآمد ناچیزش را به تعلیم و تربیت جوانانش اختصاص دهد . بخصوص اگر توجه کنیم که ارقام فوق حد متوسط درآمد افراد را نشان می دهد و اگر بحاسبه درآمد طبقات مختلف این کشورها بپردازیم، می بینیم که اکثریت سکنه آنها با درآمدی کمتر از آنچه در بالا آمد زندگی می کنند و اقلیت مرفهی هم که در این نواحی زیست می کند به آسانی از پرداخت هر گونه مالیات مستقیم سر می تازد و فقط اکثریت فقیر است که باید بار گران مخارج فرهنگی را بدوش بردارد .

ج .- کمبود وسائل فنی .- درمان درد بیسودی بدون عده ای معلم و آموزگار امکان ناپذیرست . بفرش اینکه کشورهای توسعه نیافته و جوان به حل مشکل مالی موفق گردند، باز هم اجرای تعلیمات اجباری با مشکل های دیگری روبرو می شود .

برای تعلیم و تربیت همه جوانان معلم و آموزگار وجود ندارد . دستگاه آموزشی این کشورها اغلب جوان و بی تجربه و تازه کار است و نمی تواند بسادگی روش آموزشی صحیحی را که با شرائط فرهنگی و روحی و جسم . . . کشور مناسب باشد برگزیند . در این میان «کارشناس خارجی» و «یا» فرنگی مآب معمولاً راه ساده ای را تحمیل می کند که چیزی جز قبول و تقلید روش آموزشی یکی از کشورهای بیگانه نیست . نتایج این انتخاب غلط بر همه هویدا است و حاجتی بتوضیح ندارد .

اما شاگرد به مدرسه هم احتیاج دارد و در کشورهای جوان کمبود ساختمانهای فرهنگی یکی از دشواری های بزرگست . نه مدرسه ای هست و نه پولی برای ساختن آن .

ولی اجرای تعلیمات اجباری نباید تنها به پاسود کردن افراد اکتفا کند . باید به آنکس که خواندن و نوشتن آموخت کتابی داد تا بخواند .- کتابی که به بالا بردن فهم و شعور اجتماعی و معلومات عمومی او کمک کند . اگر جز این شود برسر پاسودان کشورهای تازه کار همان خواهد آمد که برسر پاسودان کشورهای پیشرفته آمده : پیدایش گروهی که خواندن و نوشتن می دانند تا از عشق ستارگان سینما و اشراف یا جنایت های فلان پیششور مریخی و فلان پیرزن علیل لذت ببرند . اگر تنها نتیجه اجرای تعلیمات اجباری رواج بازار نویسندگان «شهر آشوب» و «آفت» و شرح حال نویسان «اصغر قاتل» باشد، باید اقرار کرد که اجرای برنامه فرهنگ عمومی کاری عبث و بیهوده بوده است .

«... مرگ و میر فراوان». اگر جامعه ای هزینه تعلیم و تربیت کودکی را می پردازد، به این امید است که کودک در دوران بعدی عمر خود به کار پرداخته جبران هزینه های گذشته را بکند. اگر قبول کنیم که در نواحی مورد بحث اغلب مردم از پانزده سالگی بجمد بکار می پردازند، باید ببینیم آیا شرایط بهداشتی و غیره به کودک اجازه می دهد که به سن پانزده سالگی برسد یا نه؟ در حقیقت کودکی که در شش یا هفت سالگی به مدرسه رود و مسیّرده یا چهارده سالگی بمیرد، برای جامعه کاری جز «خرج تراشی» نکرده. این «خرج تراشی» در کشورهای جوان و تازه کار بعلاّت بدی شرایط بهداشتی و شدت مرگ و میر اهمیت فراوان پیدا میکند.

در هنده از هر هزار نفری که بدنیا می آیند فقط ۵۷ نفر به بیست سالگی میرسند؛ در حالیکه در نروژ ۹۵۰ نفر از هر هزار نفر بیستمین سال تولد خود را جشن می گیرند. نتیجه آنکه نروژ از سرمایه گذاری فرهنگی خود بهره میبرد، در حالیکه هند مقداری از کوشش و سرمایه خود را بخاطر هیچ بهدر میدهد: کودک هندی پیش از آنکه به دوره بلوغ و کار برسد، راه جهان دیگر را در پیش می گیرد.

قسمت دوم: بیسوادی در ایران

مدارکی که چند سال اخیر در کشور ما انتشار یافته اجازه می دهد با دقت بیشتری درباره بیسوادی و موانع اجرای تعلیمات اجباری گفتگو کنیم.

xalvat.com

منابع و مدارک موجود. — در آخرین سرشماری عمومی کشور اطلاعاتی درباره وضع تحصیلات و ^۱تقریباً مدرک تحصیلی از عموم مردم خواسته شده است. تا کنون نتایج سرشماری حوزه های: کرج، آبادان، تهران، تبریز، اصفهان و مشهد منتشر شده. از طرف دیگر در شهرهای زابل، دشت میشان، رضائیه و خرمشهر هم سرشماری های آزمایشی (قبل از انجام سرشماری عمومی) انجام گرفته. اداره کل آمار کشور نتایج این سرشماری ها را هم طی يك سلسله ^۲مطالعات انتشار داده است.

کل جمعیت این نواحی مطابق آمار فوق ۴،۴۶۴،۶۱۷ نفر است.

در این سرشماری چند درصد باسوادان در جمعیت ده ساله به بالا حساب شده است و این نکته علاوه بر آنکه مقایسه آمار ایران را با آمار کشورهای دیگر مشکل می سازد، موجب می شود که ارقامی بزرگتر از آنچه باید بدست آید (شاید مقصود اصلی همین بوده): چون عده فراوانی از کودکان ده تا چهارده ساله در سالهای اخیر به مدرسه میروند، بحساب آوردن آنها در میان باسوادان این امر را باعث می شود.

جدول زیر این نکته را بخوبی نشان میدهد:

حوزه سرشماری	% باسوادان در جمعیت ۱۰ ساله به بالا	% باسوادان در جمعیت ۱۵ ساله به بالا	% باسوادان در جمعیت ۱۰-۱۴ ساله
تهران	۴۲/۹	۳۸/۲	۷۱/۹
اصفهان	۱۸/۱	۱۵/۴	۳۲/۹
تبریز	۱۸/۱	۱۵/۳	۳۳/۵
کرج	۳۵	۳۰	۶۸
مشهد	۱۷/۲	۱۵/۱	۲۸/۹

مأمورین آمار در این سرشماری می بایستی از افراد می پرسیده اند که آیا سواد دارید یا نه ؟ طرح چنین سوالی شاید عده ای را برانگیخته تا اطلاعات نادرست در اختیار مأمور آمار گذاشته باشند . و این امریست که در سرشماری های کشورهای دیگر هم پیش آمده . چه بسا افرادی که بیسواد بوده اند به لحاظ مختلف (برای اینکه احساس حقارت و سرشکستگی نکنند یا اهمیت خود را جلوی دیگران حفظ کنند و یا فقط برای اینکه به خواندن و نوشتن چند کلمه قادرند) خود را باسواد قلمداد کرده اند و مأمور آمار هم که هیچ وسیله ای برای اثبات صحت یا عدم صحت این ادعا نداشته ایشان را از جمله باسوادان شمرده است . بدیهی است چنین اشتباهاتی شماره باسوادان را در جمعیت بالا می برد .

شهرستان هایی که نتایج سرشماری آنها تاکنون بطور رسمی منتشر شده همه از جمله شهرستان های نواحی نسبتاً آباد ایرانند که از سالهای سال نقشی فرهنگی و علمی داشته اند . بنابراین باید انتظار داشت که چند درصد بیسودان در جمعیت کل کشور بیشتر از چند درصد بیسودان درین شهرها باشد .

فرهنگ ایران نشریه اداره کل نگارش و آمار وزارت فرهنگ (مهر ماه ۱۳۳۷) . این نشریه از همه معایب و محاسن نشریه های معمولی دولتی برخوردارست . فرهنگ ایران ضمن آنکه اطلاعات تازه و گرانبهای درباره شماره محصلین و دبستانها و دبیرستانهای کشور بدست میدهد ادعا می کند کودکان ایرانی از سه سالگی به کودکان کستان می روند و تحت تربیت مربیان آرموده قرار می گیرند (در سال ۱۳۳۷ مطابق آمار همین نشریه تعداد کودکان کستانهای کشور ۲۰۲ باب بوده و فقط ۱۱۵۳۰ نوآموز به تحصیل در آنها مشغول بوده اند) .

مطابق آمار این نشریه برای هر هزار نفر دانش آموز استان یکم ۳۲ نفر آموزگار وجود دارد . بعبارت دیگر با توجه به اینکه در دوره ابتدائی اغلب کلاسها فقط یک آموزگار دارند باید قبول کنیم که هر کلاس بطور متوسط در حدود سی و پنج نفر شاگرد دارد . این نسبت در هیچ یک از نواحی ایران از بیست و یک معلم برای هزار نفر باین تر نمی آید .

مشاهدات روزانه ما ارقام فوق را تایید نمی کند . باید قبول کرد که یاد دستگاه فرهنگ عده ای آموزگار زیادی وجود دارد که آموزگاران ولی درس نمی دهند و یا اینکه متصدیان امر کارمندان اداری را نیز از جمله آموزگاران شمرده اند تا ارقامی نظیر ارقام کشور های پیشرفته بدست آورند .

باوجود این استفاده احتیاط آمیز ارقام فوق می تواند ما را از نتایج فعالیت های پنجاه سال اخیر آگاه سازد و در یافتن راه حل هایی برای اجرای تعلیمات اجباری یاری و یاوریمان کند .

xalvat.com

چند درصد باسوادان در جمعیت دهساله بیالا

جدول زیر چند درصد باسوادان را در ده حوزه سرشماری ایران نشان میدهد .

برای سرشماری ۱۳۳۵ تمام ایران به ۱۱۴ حوزه تقسیم شده بود . هر حوزه مرکبست شهری مهم و چندین شهر کوچک و دهکده هایی را شامل باشد . به این سبب در جدول زیر چند درصد باسوادان در تمام حوزه در مرکز حوزه و در بقیه نقاط حوزه جداگانه ذکر شده است

چند درصد باسوادان در جمعیت دهساله بیالا در حوزه سرشماری

ایران (۱۳۳۵ - ۱۳۳۳)

نام حوزه	تمام حوزه	مرکز حوزه	باقیه نقاط	نام حوزه	تمام حوزه	مرکز حوزه	باقیه نقاط
تهران	۴۲ / ۹	۴۵ / ۹	۲۶ / ۷	خرمشهر	-	۲۶	۹
تبریز	۱۸ / ۱	۲۸ / ۳	۷ / ۳	دشت میشان	۴	۱۹	۴
اصفهان	۱۸ / ۱	۳۲ / ۶	۷ / ۶	زابل	۵	۲۲	-
کرج	-	۳۵	۱۶	رضائیه	۱۳	۲۹	۶
مشهد	۱۷ / ۲	۳۰ / ۹	۴ / ۸	آبادان	۲۷ / ۵	۳۳ / ۵	۴

هفتاد درصد مردم کشور ما که در دهات زندگی می کنند از کوشش های پنجاه ساله وزارت فرهنگ سهمی نبرده اند . نبود و پنج درصد مردم دهات حوزه های تبریز و مشهد از سواد بهره ای ندارند . در تمام حوزه زابل ۵۰٪ از مردم خواندن و نوشتن می دانند . در دهات رضائیه ۹۴٪ از روستائیان بی سوادند . درین میان دهات حوزه های تهران و کرج موقعیتی استثنائی دارند . توسعه حیران کننده و بی معنی شهر تهران موجب بالا رفتن سطح زندگی روستائیان این دو حوزه گردیده . بعبارت دیگر نزدیکی به مرکز و توسعه تهران موجب شده که ساکنین این نواحی از نظر فرهنگی امکانات بیشتری داشته باشند . شهرنشینان ، بیش از روستائیان از بیسواد ی بدورند : در شهرهای دهگانه بیالا بین ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم بیسوادند . این نسبت در شهرهای نواحی فقیر کشور بیشتر می شود (زابل ۷۸٪ و دشت میشان ۸۱٪) درحالی که در شهرهای آباد تا میزان ۶۹٪ (مشهد) و ۶۷ / ۴٪ (اصفهان) تنزل می کند . تهران وضعی استثنائی دارد . توسعه و رشد عظیم این شهر سبب شده که از طرفی وسائل تعلیم و تربیت درین شهر بیشتر آماده باشد و از طرف دیگر عده زیادی از باسوادان شهرستانها ، به جستجوی کار و امنیت و آسایش به پایتخت پناه آورند .

xalvat.com

مسلم آنست که با اطلاعات فوق نمی توان درباره چند درصد بیسوادان در تمام ایران بقطعیت سخنی گفت . اما اگر توجه کنیم که در شهرستانهایی چون تبریز ، اصفهان ، مشهد ، فقط ۱۸٪ از مردم سواد دارند ، باید انتظار داشت داشت در مورد تمام ایران به رقی بین ۱۲ و ۱۷ برسیم . واگر ۱۲-۱۷٪ از جمعیت دهساله بیالا باسواد باشند ، باید قبول کرد که ۱۵-۱۰٪ از جمعیت پانزده ساله بیالا باسوادند . فزونی شمار بیسوادان نباید مارا به انکار نتیجه کوشش هایی که بعد از انقلاب مشروطیت شد موادارد .

کوشش های پنجاه ساله اخیر

از مطالعه آمار باسوادان در گروه های مختلف سنی می توان به حدّث و شدّت نهضت فرهنگی دوران اخیر پی بُرد . چون کودکان معمولاً در سن هفت سالگی به مدرسه می روند (و این قاعده در نیم قرن اخیر تفاوت چندانی نکرده) بنابراین مثلاً کسانی که هنگام سرشماری ۵۵ تا ۶۴ سال داشته اند ، اکثر کسانی بوده اند که در دوران انقلاب مشروطیت به مدرسه یا مکتب پا گذاشته اند . بهمین ترتیب میزان باسوادان در گروه های سنی دیگر مارا از

تأثیر نتایج فعالیت های فرهنگی کشور در نیمه اول قرن بیستم آگاه می کند. درین مدت هیچگاه مبارزه با بیسوادی سالمندان حدت و شدتی بخود نگرفته و میتوان قبول کرد که آنکس که در کودکی خواندن و نوشتن نیاموخته در زندگی وسیله ای برای باسواد شدن پیدا نمی کند.

جدول زیر چند درصد بیسوادان را در گروه های سنی در دو حوزه اصفهان و تبریز نشان می دهد:

نام محل	تمام جمعیت	۱۴-۱۰	۱۹-۱۵	۲۴-۲۰	۳۴-۳۰	۴۴-۳۵	۵۴-۴۵	۶۴-۵۵	۷۴-۶۵
حوزه اصفهان	۱۸/۱	۳۲/۹	۲۴/۶	۲۶/۶	۱۶/۰	۱۳/۹	۱۰/۳	۹/۶	۷/۳
شهر اصفهان	۳۲/۶	۵۶/۱	۴۲/۸	۳۹/۹	۲۹/۳	۲۵/۳	۱۸/۳	۱۶/۷	۱۲/۹
دولت آباد	۷/۶	۱۶/۲	۱۱/۴	۵/۶	۵/۹	۶/۸	۴/۰	۳/۳	۴/۳
نقاط کمتر از ۵۰۰ نفر جمعیت	۶/۹	۱۳/۵	۹/۴	۵/۸	۵/۹	۵/۶	۴/۲	۴/۳	۳/۷
حوزه تبریز	۱۸/۱	۳۳/۵	۲۶/۴	۱۸/۴	۱۵/۴	۱۴/۲	۱۰/۱	۸/۶	۷/۳
تبریز	۲۸/۳	۴۸/۰	۳۹/۰	۲۸/۲	۲۵/۵	۲۲/۶	۱۶/۰	۱۴/۱	۱۲/۴
مغان	۱۳/۳	۳۴/۱	۲۲/۸	۹/۲	۱۲/۵	۷/۲	۵/۳	۲/۹	۴/۱
نقاط کمتر از ۵۰۰ نفر جمعیت	۵	۱۱/۷	۷/۶	۴/۰	۳/۷	۳/۶	۲/۶	۲/۶	۲

— بطور کلی باید گفت باسوادانی که از ۴۵ سال بیشتر دارند کسانی هستند که پیش از ۱۳۰۰ خواندن و نوشتن را فراگرفته اند. درین دوره مدارس در شهرها تأسیس شده و ده نشینان از کوشش فرهنگی اصلاً استفاده ای نبرده اند. در دهات حوزه اصفهان ۹۶ تا ۹۷ درصد و در دهات حوزه تبریز ۹۷/۵ تا ۹۸ درصد از مردم بی سواد بوده اند. مکتب های قدیم به باسواد کردن فقط دو درصد مردم دهات موفق شده اند.

— در دوران بیست ساله برای بسط فرهنگ کوشش فراوانی می شود. اما باز هم اصولاً شهرنشینانند که از نتایج این کوشش بهره میبرند: در حالیکه میزان باسوادان شهر اصفهان از ۱۸/۳٪ به ۲۹/۳٪ در گروه ۲۵-۳۴ میرسد (در تبریز این رقم از ۱۶٪ به ۲۵/۵٪ می رسد)، در دهات نسبت باسوادان تقریباً تغییری نمی کند. در شهرهای درجه دوم نیز شماره بیسوادان در گروه سنی ۲۴-۲۰ ساله تقلیل می یابد، اما این نقصانی کندتر و آرامتر است.

پس از دوران بیست ساله و بخصوص پس از پایان جنگ دوم جهانی (دو گروه ۱۰-۱۴ ساله و ۱۵-۱۹ ساله) کوشش بیشتری در توسعه فرهنگ می شود که نتایج آن در دهات و شهرهای بزرگ و شهرهای درجه دوم بخوبی هویدا است. میزان باسوادان در میان این گروه بالا می رود. اصولاً مدارس در شهرهای بزرگ ساخته شده و ولی روستا نشینان هم فراموش نشده اند و می توان گفت که وسائل تحصیلی ایشان نسبت به دو دوره قبل افزایش یافته.

تعداد مدارس کشور

کسروی در «تاریخ مشروطه ایران» چگونگی ایجاد فکر تأسیس دبستان را از زبان مؤسسان چنین بیان می کند: «حاجی میرزا حسن رُشدیه که بنیاد گزار دبستانهاست میگوید مرا برفتن بیروت و یاد گرفتن شیوه نوین آموزگاری يك گفتاری از «اختر» برانگیخت. روزی با پدرم آنرا می خواندیم دیدیم نوشته در اروپا از هزار تن ده تن بیسوادند ولی در ایران از هزار تن تنها ده تن باسواد میباشند و انگیزه این، بدی شیوه آموزش و دشواری درس القیاست. باید در ایران دبستان هایی بشیوه اروپا بنیاد یابد. این نوشته در من و پدرم سخت هنایید (تأثیر کرد) و من که ملازاده بودم و می بایست به نجف رفته و درس ملائی بخوانم، با همد استانی از پدرم روانه استانبول و مصر و بیروت گردیدم و در این شهر باز پسین چگونگی آموزگاری نوین را یاد گرفتم. بقیه داستان را می دانیم: رشدیه نخستین دبستان را در ایران تأسیس می کند و دچار تکفیر علمای دین می گردد.

در سال ۱۳۲۹ قمری در تمام ایران ۱۲۳ دبستان وجود داشت و شماره دانش آموزان تهران ۱۰۵۳۱ نفر بود. نشریه «فرهنگ ایران» جمع محصلین مدارس و مکتب خانه های تهران را ۱۴۴۸۲ نفر می نویسد و علاوه بر این ۱۷۳۲ نفر در شیراز، ۷۸۰ نفر در اراک، ۷۵۳ نفر در زنجان و ۲۲۴ نفر در مرند تحصیل در دبستانها مشغول بوده اند.

xalvat.com

در سال ۱۳۹۷ شمسی تعداد مدارس و مکتب ایران به ۲۹۵ باب میرسد که در آنها ۲۳۰۳۳ نفر دانش آموز درسی خوانده اند. در سال ۱۳۰۱-۱۳۰۲، این ارقام به ترتیب به ۶۱۲ و ۵۵۱۳۱ می رسد. در دو سال تحصیلی بعد، شماره مدارس با هم شدت افزونی می یابد: تعداد مدارس در سال تحصیلی ۱۳۰۲-۱۳۰۳ به ۹۴۳ باب (۹۶۳۶۷ محصل) و در سال تحصیلی بعد به ۱۳۳۶ باب (۱۰۸۹۵۹ محصل) میرسد. درین میان باید از اهمیت مکتب خانه ها غافل نبود: اگر آمار دبستانهای کشور را در سال تحصیلی ۱۳۰۵-۱۳۰۶ با آمار گذشته مقایسه کنیم، درمی یابیم که لااقل نیمی ازین ۱۳۳۶ باب مدرسه را مکتب های خصوصی آن زمان تشکیل می داده اند که نه از دولت ککی می گرفته اند و نه برنامه ای مرتب داشته اند.

جدول زیر افزایش تعداد مدارس، آموزگاران و دانش آموزان را در سی سال اخیر نشان می دهد:

سال تحصیلی	دبستان	دانش آموز	آموزگار
۱۳۰۵-۰۶	۶۴۸	۷۲۳۵۷	۳۲۸۰
۱۳۲۰-۲۱	۲۴۲۴	۲۵۳۸۳۸	۹۶۳۷
۱۳۳۶-۳۷	۷۴۵۵	۹۹۸۶۴۴	۳۳۲۵۵

نقائص کوشش های گذشته:

برای آنکه بتوانیم برنامه ای برای مبارزه با بیسوادی پیشنهاد کنیم، باید بیش از هر چیز به نقائص آنچه گذشته است توجه کنیم:

تعلیمات ابتدائی به کندی و آهستگی توسعه پیدا کرده: با کوششی که اکنون می شود باز هم باید سالها صبر کنیم تا نسبت باسوادان در جمعیت ایران به ۴۰ تا ۵۰ درصد برسد.

در پنجاه سال اخیر، جمعیت ایران لافل دو برابر شده است (در حدود ۹ میلیون نفر در ۱۹۱۳ و در حدود ۲۰ میلیون نفر در ۱۹۵۶). در شرائط کنونی باید انتظار داشت که این رقم تا سال ۱۹۷۵ لافل به ۳۵ میلیون برسد.

xalvat.com

اگر چنین افزایشی را از نظر دور نداریم بخوبی می بینیم که افزایش فعالیت فرهنگی تاکنون چندان از افزایش جمعیت قوی تر نبوده است و هرچند ارقام و آماری در دست نداریم که بتوانیم درباره آینده پیش بینی دقیق کنیم، اما می توانیم قبول کنیم که در پانزده سال آینده هم فرهنگ ایران - اگر بوضع فعلی توسعه یابد - نمی تواند واقعاً تعلیمات اجباری را اجرا کند.

جدول گذشته نشان می دهد که تعداد دبستانهای کشور در طول پانزده سال اول فقط ۱۷۷۶ افزایش یافته، در حالیکه در پانزده سال دوم این افزایش ۵۲۳۱ بوده. نکته ای که باعث تأسف است (و ارقام فوق بخوبی آن را نشان می دهد) کندی مبارزه با بیسوادی و توسعه آموزش ابتدائی در دوره ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ است. درین دوره با اینکه کوشش فراوانی برای توسعه آموزش متوسطه و عالی شده آنچنانکه باید و شاید بکار آموزش ابتدائی پرداخته نشده.

اگر فراموش نکنیم که وضع ایران از نظر اقتصادی و مالی در مدت مورد بحث بسیار خویتر از وضع ایران در ایام جنگ بوده باید برای این تعلل علت دیگری بجوئیم. کمبود آموزگار و معلم نیز نمی تواند نقش عمده ای را در این زمینه بازی کرده باشد: اگر در سی سال پیش در ایران به اندازه کافی آموزگار وجود نداشته که بتوان تعلیمات ابتدائی را اجباری کرد لافل به آن اندازه (خصوصاً در سلهای پیش از جنگ) آموزگار وجود داشته که بتوان بیشتر از آنچه شده فعالیت کرد.

علت اصلی را باید در عدم توجه به فرهنگ و درک نکردن اهمیت تعلیمات اجباری عمومی دانست. سهم بودجه فرهنگ در بودجه کل کشور، درین سالها، بسیار ناچیز بوده و زمامداران وقت هم که بیشتر به پیراستن کشور می پرداختند، در مورد فرهنگ به ایجاد و توسعه تعلیمات متوسطه و عالی - که تقریباً وجود نداشت - کوشش فراوان می داشتند و این امر ایشان را از پرداختن بکار فرهنگ عمومی باز داشته است. در دوران اخیر، تعلیمات ابتدائی رونق فراوان بخود گرفته؛ اما متأسفانه باید گفت که کوششهای کنونی نیز برای باسواد کردن مردم کفایت نمی کند - و برای نمایاندن این امر باید آموزش ابتدائی و آموزش سالمندان را جداگانه مطالعه نمائیم:

آموزش سالمندان - مطابق آمار یونسکو ۹۲۰۰۰ تا ۹۷۰۰۰ نفر از ایرانیانی که از پانزده سال بیشتر دارند بیسوادند (درین آمار جمعیت کل ایران ۱۸۹۵۲۰۰۰ نفر بحساب آورده شده که ۱۰۸۰۰۰۰ نفر از آنها از پانزده سال بیشتر دارند). مراد ما از ذکر این ارقام نه آنست که به صحت و درستی آنها اطمینان داریم، بلکه از آنروست که فقط خواسته ایم با کمک آنها تخمینی از کل بزرگسالان بیسواد ایران در دست داشته باشیم. برای باسواد کردن این عده چه اقدامی صورت گرفته؟

آموزش سالمندان که در سالهای پیش از جنگ توجه وزارت فرهنگ را جلب کرده، در ایام جنگ تقریباً به بوتۀ فراموشی سپرده شد. با اینحال در یکی دو سال اخیر وزارت فرهنگ برای گسترش آموزش سالمندان از نو کوشش می کند. در شماره ۳۱۶ نشریه اداره اطلاعات و نشریات فرهنگی وزارت فرهنگ (۵ اسفند ۱۳۳۷) آماری از تعداد نوآموزان کلاسهای مبارزه با بیسوادی سراسر کشور وجود دارد. هرچند نمی توان گفت که همه شرکت کنندگان در این کلاسها از پانزده سال بیشتر دارند، اما می توان قبول کرد که اکثریتی از ایشان از جمله این گروهند. مطابق آمار مذکور، در آخر بهمن ماه گذشته، در سراسر کشور ۱۲۰۵۸ کلاس مبارزه با بیسوادی

وجود داشته (يك ششم از این کلاسها در شهر تهران تأسیس شده) که ۳۷۵۵۸ نفر زن و ۲۱۱۴۲۱ نفر مرد در آنها بتحصیل مشغول بوده اند. ساز مقایسه این ارقام با تعداد کل بیسوادان کشور بخوبی می توان دید که روشهای کنونی مبارزه با بیسوادی چندان مؤثر نمی تواند باشد.

آموزش خرد سالان - در نشریات وزارت فرهنگ از تعداد دانش آموزانی که در کلاسهای مختلف مشغول بتحصیلند آماري ذکر نشده. اما با استفاده از آمار و اطلاعات موجود می توان تقریباً تعیین کرد که در سال ۱۳۳۵ (سال سرشماری) چند نفر در سراسر کشور در کلاس اول ابتدائی تحصیل می کرده اند:

در سال ۱۳۳۶ وزارت فرهنگ با کمک مالی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دو میلیون جلد کتاب درسی چهار کلاس اول ابتدائی راتهییه نموده برایگان به دانش آموزان کشور داد. بطوریکه مسئولین این امر اظهار میدارند، در سال ۳۷-۱۳۳۶ از کتاب اول ابتدائی ۴۰۰,۰۰۰ نسخه بچاپ رسیده است (این شماره در سال ۳۷-۳۸ به ۵۰۰,۰۰۰ نسخه رسید و باید در سال تحصیلی آینده به ۶۰۰,۰۰۰ برسد). تعداد کل دانش آموزان دبستانهای کشور در سال ۳۷-۱۳۳۶ بموجب آمار رسمی ۹۹۸۹۴۴ نفر بوده است (۱۱۴۴۷۸ نفر بیشتر از سال ۳۶-۱۳۳۵). لازم بتوضیح نیست که این عدداً غلب کسانى هستند که در سال اول ابتدائی اسم نوشته اند.

حال اگر فرض کنیم هر جلد از کتابهای انتشار یافته به يك دانش آموز داده شده و هر دانش آموزی هم سال تحصیلی را با يك کتاب بیایان رسانده و کتاب اول ابتدائی هم فقط و فقط میان دانش آموزان پخش شده، نتیجه می گیریم که در سال ۳۷-۱۳۳۶ در تمام ایران در حدود ۴۰۰,۰۰۰ نفر در کلاس اول ابتدائی تحصیل می کرده اند. برای بدست آوردن تعداد تقریبی دانش آموزان کلاس اول در سال ۳۶-۱۳۳۵ کافست ازین عده ۱۱۴۴۷۸ نفری را که در سال ۳۷-۱۳۳۶ بد رسه پا گذاشته اند، کم کنیم. باین ترتیب میتوان گفت که در سال ۳۶-۱۳۳۵ در سراسر کشور قریب ۲۸۵۵۲۲ نفر در کلاس اول ابتدائی درسی خوانده اند.

از طرف دیگر باروشهای ساده آماری می توانیم شماره تقریبی افرادی را که در سال ۳۳۵-۱۳۳۵ هفت ساله بوده اند و بایستی بد رسه روند برای پنج حوزه سرشماری کرج، تهران، مشهد، تبریز و اصفهان تعیین ناعیم: در میان ۳۶۸۴۳۱۰ نفر مردم این نواحی در حدود ۱۰۱۲۶۱ نفر کودکانی زندگی می کرده اند که بیایست بد رسه روند. اگر این محاسبه را در مورد جمعیت ده حوزه سرشماری تکرار کنیم (ناگفته نماند که در بعضی از حوزه ها، سرشماری در سالهای پیش از ۱۳۳۵ انجام گرفته. با اینحال چون مقصود ما از این محاسبات تنها بدست آوردن شماره تقریبی کودکان هفت ساله است می توانیم ازین نکته چشم پپوشیم) به رقم ۱۵۹۹۵۳ نفر می رسیم (جمعیت این ده حوزه ۴۴۶۶۱۷ نفر بوده است).

بعبارت دیگر در شرائط کنونی فقط برای آنکه تمام افراد هفت ساله این نواحی بتوانند بد رسه روند، وزارت فرهنگ باید قریب پنجاه درصد از فعالیت هائی را که اکنون در تمام کشور می کند درین ده حوزه انجام دهد!

روستانشینان فراموش شده اند:

بیشتر مردم کشور ما در دهات زندگی می کنند و این عده، همانطور که دیدیم، کسانى هستند که از توسعه تعلیمات ابتدائی کمتر و کُند تر بهره یافته اند.

% ۷۹ از دهات حوزه ~~سرشماری~~ سرشماری کرج، تهران، تبریز، کاشان، مشهد و اصفهان از داشتن هرگونه مؤسسه فرهنگی محرومند. بعبارت دیگر خرد سالان ۲۹۶۹ ده از ۳۷۲۰ دهکده این مناطق هیچگونه وسیله ای برای تعلیم و تربیت خود ندارند. مطابق نتایج آمارگیری نمونه ای که در اطراف شیراز شده از میان ۵۰ ده فقط

چهار ده مدرسه یا مکتب داشته اند.

ایلات هم وضعی بدتر ازین دارند و اگر دانشینان سهمی بسزا از جنبش فرهنگی نبرده اند، بجزرات می توان گفت که ایلات و عشایر بکلی از فعالیت وزارت فرهنگ بی خبر مانده اند.

زنان

زنان که نیمی از جمعیت کشورند و نیمی دیگر را هم در دامان خود می پروراندند نیز از بسط آموزش ابتدائی بهره ای نیافته اند. البته درین زمینه عوامل مذهبی (اعتقاد به اینکه زن نباید آزاد باشد، درس خواندن برایشان واجب نیست) و اجتماعی (ترکیب و ساختمان خانواده ایرانی که بر اساس قدرت و ~~تسلط~~ خانواده (پدر) استوار است و زنان را بناحق در موقعی پست تر از مردان قرار می دهد) سهمی عمده داشته.

در حوزه مشهد که ۲۵۳٪ از مردانش خواندن و نوشتن میدانند فقط ۸۶٪ از زنان از جمله باسوادانند (این ارقام در حوزه تبریز بترتیب ۲۷۴٪ و ۸۵٪ است).

در نقاط دور افتاده تر و کم جمعیت تر، وضع ازین هم بدترست. در نقاط کمتر از پنج هزار نفر جمعیت حوزه تبریز ۹٪ از مردان باسوادند و کمتر از ۱٪ زنان و فقط ۳۳٪ از دختران ده تا پانزده ساله خواندن و نوشتن می دانند.

در اطراف مشهد که از هزار نفر مرد ۸۷ نفر خواندن و نوشتن میدانند، این رقم برای زنان ۶ نفر می شود. وضع اطراف اصفهان نیز بهتر ازین نیست: ۱۲۹٪ مردان و ۶٪ زنان باسوادند. در اطراف تهران، این دو رقم به ۲۷٪ و ۱۰۲٪ می رسد.

می توان گفت برنامه تعلیمات ابتدائی زنان را بیکباره فراموش نموده و برای از بین بردن موانعی که بر سر این راه وجود دارد اقدامی نکرده.

قسمت سوم: چه باید کرد؟

از آنچه گذشت بخوبی توان دید که با افزایش جمعیت کشور از طرفی و عدم کفایت فعالیت های کنونی وزارت فرهنگ برای توسعه تعلیمات ابتدائی و مبارزه با بیسوادی از طرف دیگر، در سالهای آینده شماره بی-سوادان ازین هم افزون تر خواهد شد.

اما زمان می گذرد و ما اگر بخوئیم سرفرازی و عظمت کشورمان را تأمین کنیم باید بفکر چاره ای اساسی باشیم. فقر و هزینه فراوانی که اجرای تعلیمات اجباری وسیعی لازم دارد ما را باید بر آن دارد تا بکوشیم با ارزان ترین وسیله و در کمترین مدت به هدف خود - باسواد کردن همه مردم - برسیم و درین راه از دست یازیدن بهره عمل مؤثر و تند هراسی نداشته باشیم.

در جستجوی آسانترین روش آموزش فارسی

هدف اجرای برنامه تعلیمات اجباری تنها آموختن زبان فارسی به همه افراد کشور است. در اجرای این منظور باید کوشید تا از طرفی همه کودکانی که به هفت سالگی می رسند به مدرسه روند و از طرف دیگر همه یا لااقل عده ای از بزرگسالان بیسواد به فراگرفتن زبان فارسی مجبور شوند.

پیش از هر کاره باید در جستجوی ساده ترین روش آموزش فارسی بود. قانون تعلیمات اجباری (۱۳۲۲) چهار سال اول ابتدائی را برای کودکان اجباری شناخته است. تصور نمی رود که یافتن روش ساده تری برای

آموختن فارسی در تعلیم این مدت تأثیری داشته باشد. زیرا در آن صورت نمی توان مطمئن بود که پس از اتمام تحصیل دو یا سه ساله کودک آنچه را فراگرفته فراموش نکند.

جستجوی روش ساده که فقط کودکان را باری می دهد که زبان فارسی را بهتر فراگیرند برای سالندان تسهیلات بیشتری فراهم میکند. باید دید که در طول چه مدتی - باروزی مثلا دو ساعت کار - يك نفر سالند خواندن و نوشتن زبان فارسی و چهار عمل اصلی حساب را می آموزد. تعیین این مدت یکی از مسائل مهم و اساسی اجرای تعلیمات اجباری سالندانست.

مدرسه نداریم

وزارت فرهنگ در شرایط کنونی از کمبود ساختمانهای فرهنگی سخت می نالد - وجوه کافی برای خرید یا ساختن مدارس مورد احتیاج خود ندارد. ۲۶۸ / ۰ باب از ۳۸۵ باب آموزشگاه دولتی شهر تهران در ساختمانها اجاره ای بکار مشغولند. و وزارت فرهنگ سالیانة این بابت پنجاه میلیون ریال اجاره می پردازد. با این حال ساختمانهای فعلی کفاف تعداد محصلین را نمی دهد و تعداد دانش آموزان هر کلاس از ۶۰ نفر بیشتر است (اطلاعات هوائی شماره ۲۸۴۳). پس چگونه می توان به اجرای تعلیمات اجباری دست یازید؟

این مشکل هم نمی تواند مانعی در کار باشد زیرا که برای سالندان تقریباً به ساختن مدارس جدید احتیاجی نداریم. این عده را ممکنست در اوقات بیکاری (بعد از ظهرها شب ها و یا روزهای تعطیل) در محل کار خود (کارخانه ها کارگاه ها) و یا در ساختمانهای دولتی و فرهنگی (مدارس ادارات دولتی وغیره) به آموزش زبان فارسی بگماشت.

و اما در مورد خرد سالان. در اینجا هم باید به تهیه یا بنای عمارت های ساده و کم خرج قناعت کرد. واضحست اگر بخواهیم برای تمام دانش آموزان کشور مدرسی از قبیل آنچه در پیشرفته ترین کشورها ساخته شده (آب گرم و سرد تصفیه شده دستگاه حرارت مرکزی اطاق های بزرگ میز و صندلی های راحت و فردی تالار نمایش و سینما و...) بسازیم - علاوه بر آنکه تا مدت ها نمی توانیم چنین کنیم - باید فراموش ننمائیم که در دیوار زیبا هیچ نیست و آنچه مهم و اساسی است فایده و نتیجه ایست که از کار گرفته میشود.

در دوره کنونی اطاق درس برای ما باید اطاقی باشد که از روشنائی روز بهره ای ببرد سقفش چکه نکند و در زمستان شاگرد در آن از سرما خشک نشود. اگر ده ها هزار اطاق درس ساده و سالم داشته باشیم بهتر از چند عمارت باشکوه و نوساز است که در خاور میانه هم بی نظیر باشد ولی گنجایش صد هزار نفر دانش آموز را هم نداشته باشد.

xalvat.com

پس در دهات و شهرها باید به تهیه چنین ساختمانهایی بپردازیم.

در دهات مشکل زودتر و سهل تر حل می شود. بفرغی اینکه نه از شبستان مسجد استفاده کنیم و نه از اطاقی در عمارت ارباب نشین یا خانه گد خدا و حتی بغرض اینکه در ده يك اطاق خالی هم نباشد زمین و بیکار فراوانست باید از روستائیان خواست که چند اطاق برای کودکان خود بسازند تا دولت هم به تهیه معلم و وسائل دیگر اقدام کند. اختصاص قسمتی از سهم مالکین به این کار نیز بی نتیجه نخواهد بود (دولت که خود مالکی بزرگست می تواند با ساختن مدرسی در دهات موقوفه و خالصه درین راه پیش قدم شود).

اما در شهرها

در اینجا هم باید ب فکر استفاده از عمارات دولتی و اماکن عمومی بود. در اغلب وزارت -

خانه ها و ادارات دولتی می توان چند اطاق را به کار آموزش خرد سالان تخصیص داد عمارت بزرگ وزارت دارائی

تهران - که مقداری میز و صندلی ساکنین معمولی آن را تشکیل می دهند - زیر و رو خواهد شد اگر در چند اطاقش بعد از ظهرها کوفکان هفت ساله درس بخوانند .

xalvat.com

در سالهای اخیر عده ای از مردم مدرسه میسازند که ثوابی کرده باشند و در دنیا و آخرت خیرش را ببینند . با انجام برنامه تبلیغاتی مؤثر در بین اصناف و تجار و بازرگانان دانه چنین کارهایی توسعه فراوان می تواند یافت .

دولت در بودجه امسال کشور پیش بینی کرده است که از اول فروردین ۱۳۳۸ از جمع حقوق و مزایای حقوق بگیران دولتی (بازنشسته و غیره ۰۰۰) و غیر دولتی ۳٪ نسبت به ازاد ۴۰۰۰ ریال در ماه اخذ خواهد شد . دوسوم ازین وجوه به وزارت فرهنگ داده می شود که برای رفع مشکلات خود (خصوصاً در مورد تهیه شت ساختمانهای فرهنگی) بمصرف رساند . این راه حل نه عادلانه است نه اساسی . از طرفی امیدی نمی توان داشت که این سدرصد از حقوق همه حقوق بگیران کارخانه ها و شرکت های خصوصی کسر شود و بار دیگر تنها کارمند دولت فقط بجرم اینکه از دولت حقوق می گیرد ، باید شامل این گونه تصمیمات گردد . شاید وضع مالیاتهای مستقیم بر اشیاء تجملی راه بهتری برای تأمین وجوه لازم برای توسعه فرهنگ کشور باشد . از طرف دیگر دولت باید شرکت های داخلی یا خارجی را موظف کند که در امر تعلیم و تربیت اطفال کارمندان خود شرکت جویند و محل تحصیل ایشان را تأمین کنند .

راه دیگری که برای رفع مشکل کمبود ساختمانهای تحصیلی وجود دارد ، دو سره کردن مدارس است . این راه حل مؤثر از چند سال پیش در تهران کم و بیش اجرا می شود . تعمیم این کار به تمام مدارس کشور می تواند به سادگی عده استفاده کنندگان از هر مدرسه را دو برابر کند . اگر این گونه اقدامات در مدتی نسبتاً طولانی صورت بگیرد می توان یقین داشت که مشکل کمبود ساختمانهای فرهنگی در سالهای آینده هم وجود نخواهد داشت .

به چه کسانی خواندن و نوشتن را بیاموزیم :

در مورد خردسالان باید کوشش کرد که هر ساله همه کسانی که به هفت سالگی می رسند به مدرسه روند . اما در باره بزرگسالان : این گروه را کسانی شاملند که بیشتر از ده سال دارند . آشنا کردن ایشان با خواندن و نوشتن زبان کار ساده ای نیست . برسر این راه موانع اجتماعی فراوانست : سالخوردگان که زندگی خود را کرده اند و دیگر از نظر اقتصادی کاری نمی کنند چندان علاقه ای به فراگرفتن زبان نشان نخواهند داد و در نظر اکثر ایشان چنین کوششی بیهوده می نماید .

دسته دیگری که از سی و پنج تا شصت سال دارند هم نمی توانند آزادانه به کسب علم بپردازند : زندگی زناشوئی ، تأمین نان و زندگی ، همسر و فرزند را برایشان مهتر از یاد گرفتن زبان ساخته است . مردی چهل ساله آنچه را در زندگی می خواسته بدست آورده و دیگر امیدی ندارد که با آموختن زبان بتواند وضع خود را بطور محسوسی تغییر بخشد .

اگر از این دو دسته نظر برکنیم باید هدف تعلیمات اجباری را با سواد کردن زنان و مردانی که کمتر از سی و پنج سال دارند تعیین نمائیم . اما همه افراد این دسته نیز نمی توانند به سهولت به فراگرفتن زبان فارسی تن در دهند . این نکته بخصوص در مورد زنان هویدا است . بیش از هشتاد درصد از زنان بیست تا بیست و چهار ساله پنج حوزه آبادان ، تهران ، اصفهان ، تبریز و مشهد بشوهر رفته اند . و گمان نمی رود که در جامعه کنونی ما بتوان راه حل مؤثری یافت تا بی آنکه مشکلات مهمی در زندگی زناشوئی مردم پدید آید ، عده فراوانی ازین دسته به

فرا گرفتن خوندن و نوشتن بپردازند . - ساده ترین راه حل آنست که از طرفی با توسعه شدیدا آموزش ابتدائی کوشید تا همه دختران هفت ساله به دبستان روند و از طرف دیگر شرکت در کلاسهای مبارزه با بیسوادی را بر تمام دختران ده تا بیست ساله اجباری و برای دیگران اختیاری کرد .
در باره مردان مسئله زنانشوئی چنین تأثیری را ندارد و می توان امیدوار بود که اکثریت بزرگی از مردان بیست تا سی و پنج ساله بتوانند در نهضت مبارزه با بیسوادی شرکت جویند ؛ اینان جوانند و هنوز امیدوارند فرا - گرفتن زبان بتواند ایشان را از بهره های باسوادی برخوردار کند .
می توان پذیرفت اکثر کسانی که بعد از بیست سالگی خواندن و نوشتن را یاد می گیرند به ادامه تحصیل نمی پردازند . در عوض از یاد جمعیت و توسعه تعلیمات ابتدائی باید دیر یا زود با توسعه تعلیمات حرفه ای و دانشگاهی همراه باشد . با این حال می توان گفت که چون اغلب کودکانی که امروز به مدرسه نمی روند از روستا زاد - گانند ، معلوم نیست که اگر بعد رسه هم راه نیابند پس از دوره اجباری باز هم به تحصیل خود ادامه دهند .

xalvat.com

آلوزگار نداریم !

اگر به انتظار روزی بنشینیم که وزارت فرهنگ آنقدر معلم باحقوق کافی استخدام کند که بتواند تعلیمات اجباری را انجام دهد ، باید چندین سال دیگر صبر کنیم و چه بسا درین مدت دیگران هفت کرسی فلک را هم بزیور پایشان گذاشته باشند که از کار آن طرف تر هاهم سردر بیاورند و ما بدتر از مولوی همچنان در خم یک کوچه مانده باشیم . اما اگر بخواهیم بخودمان بجنبیم ناچاریم به همان راهها برویم که رهروان رفته اند :
- اغلب کارمندان فنی وزارت فرهنگ در سالهای اخیر می کوشند تا مقامی اداری بدست آورند و ازین راه هم از تدریس آسوده گردند و هم از احترام بیشتری برخوردار شوند . این رویه به افزایش کارمندان اداری و نقصان معلمین کارآموز و کمک می کند . برای افزایش آموزگاران ، باید از بداداری شدن ، ایشان جلوگیری کرد و از عده کارمندان اداری نیز کاست .
- عده کلوندان بسیاری از وزارتخانه ها از حدود حوایج ایشان افزونست . رویه کاغذ پرانی که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم بشدت در ادارات و وزارتخانه ها رواج یافته نمونه ای از افزونی بی موجب کارمندانست . اصلاح دستگاه اداری کشور و انتقال عده ای از کارمندان به وزارت فرهنگ می تواند تسهیل فراوانی در کار تعلیمات اجباری فراهم آورد .
- با اقداماتی ازین قبیل می توان تا اندازه ای از کمبود معلم کاست و هزینه نوینی بر هزینه های وزارت فر - هنگ نیفزود ؛ اما نمی توان بطور کلی مسئله تأمین عده کافی معلم برای اجرای تعلیمات اجباری را حل شده دانست .
حل این مسئله جز با ایجاد دوران خدمت اجتماعی اجباری امکان پذیر نمی نماید ؛ باید کلیه زنان و مردانی را که به گرفتن دیپلم متوسطه موفق شده اند به دو سال تدریس رایگان در مدارس موظف نمود . باین ترتیب هر ساله دستگاه فرهنگی کشور چندین هزار نفر معلم در اختیار خواهد داشت و به آسانی می تواند اجرای تعلیمات اجباری را عهده دار شود .
در کشور هلند ، که کمبود معلم باندازه زیادی محسوس است ، مقرر داشته اند تا کسانی که به تدریس در مدارس می پردازند ، از انجام خدمت نظام وظیفه معاف گردند . در ایران عده مشمولین دیپلم و لیسانسیه همواره از احتیاجات ارتش بیشتر بوده و این امر - خصوصاً در سالهای اخیر - موجب شده که عده ای از جوانان یکی دو سال از عمر خود را در بی تکلیفی بگذرانند و منتظر بمانند تا بنحوی از انحای ورقه معافیت را بدست آورند .
ایجاد خدمت اجتماعی اجباری موجب می شود که هم گره از کار این دسته از جوانان گشاده شود و هم دستگاه

فرهنگی کشور از دردی بی معلمی آسوده گردد.

— هر يك از دستگاه های دولتی باید به باسواد کردن کارمندان خود بپردازد. در وهله اول اهمیت این امر از نظر مغفی می ماند، چون بنظر میرسد که اغلب کارمندان وزارتخانه ها باسوادند. اما باید بفکر ارتش، ژاندارمری، شهرپانی و بهداشتی و غیره بود.

از چند سال پیش دولت ایران تصمیم گرفت که تمام بیسوادانی را که بخدمت نظام میروند خواندن و نوشتن بیاموزد. اجرای چنین فکری موجب می شود که همه مردان بیسوادى که به بیست سالگی می رسند و بخدمت نظام میروند باسواد شوند. هر ساله آمارى از مشمولین که در کلاسهای مبارزه بابیسوادى ارتش و ژاندارمری شرکت می جویند، انتشار می یابد. این آزمایشی است که می تواند ما را از مشکلاتی که در باسواد کردن سالمندان وجود دارد آگاه سازد. متأسفانه تا کنون، تا آنجا که نگارنده خبر دارد، تحقیق یا مطالعه ای درین زمینه صورت نگرفته و نمی دانیم که چند درصد بیسوادان در دوران خدمت نظام باسواد می شوند و آیا مدت دو سال برای فراگرفتن زبان کافیت؟ و و.

— با اقداماتی از قبیل آنچه گذشت می توان امیدوار بود که اجباری کردن آموزش ابتدائی دیگر با مشکل کمبود معلم روبرو نخواهد شد.

اما همانطور که گفته شد تنها به باسواد کردن کودکان قناعت نمی توان کرد و در سالهای اول اجرای تعلیمات اجباری باید به آموزش سالمندان نیز پرداخت (مردان بیست تا ۳۴ ساله و زنان ده تا نوزده ساله). شماره افراد این گروه که در آغاز کار زیاد و پُراهمیت است در سالهای بعد در اثر باسواد کردن همه کودکان هفت ساله — رو بنقصان می رود. و می توان گفت که مسئله آموزش سالمندان فقط در پنج سال اول اجرای تعلیمات اجباری ممکنست مشکلاتی از نظر کمبود معلم ایجاد کند و در سالهای بعد با کم شدن شماره سالمندان بیسواد میتوان امید داشت که دستگاه فرهنگی به تنهایی قادر به تأمین معلم کافی گردد.

اما در شروع امر، و فقط در مورد پنج سال اول، باید بازهم از کسانی که در سالهای پیش به گرفتن دیلم یا لیسانس موفق شده اند کمک گرفت و ایشان را بتدریس رایگان در کلاسهای مبارزه بابیسوادى مجبور کرد. مثلاً می توان همه زنان و مردان بیست تا سی و چهار ساله کشور را که تحصیلات متوسطه خود را تمام کرده اند به دو سال تدریس رایگان به سالمندان مجبور کرد. چون اغلب کلاسهای مبارزه بابیسوادى سالمندان در ایام تعطیل و بیکاری تشکیل میشود، نمی توان قبول کرد که چنین امری به فعالیت عادی دیلمه ها و لیسانسیه ها لطمه و آسیبی بزند.

xalvat.com

در شش حوزه سرشماری آبادان، تهران، کرج، اصفهان، شیراز و مشهد ۴۳۸۰۶ تن از مردان و ۱۳۹۳۶ تن از زنان بیست تا سی و چهار ساله دیلمه یا لیسانسیه هستند. در همین نواحی ۳۰۴۵۳۰ تن از مردان بیست تا سی و چهار ساله و ۲۲۱۴۰۰ تن از زنان ده تا نوزده ساله بیسوادند. — عده دیلمه ها و لیسانسیه های این شش حوزه به تنهایی از عده کل دبیران و آموزگاران کشور بیشتر است (۳۸۵۴۵ نفر) و اگر اضافه کنیم که نیمی از دبیران کشور هنوز لیسانسیه نیستند و در محاسبات ما هم فقط به دیلمه ها و لیسانسیه ها توجه شده خواهیم دید که موظف کردن این عده لطمه فراوانی نمی تواند بگلزار وزارت فرهنگ وارد آورد. اگر هر يك از زنان و مردان دیلمه به تدریس در يك کلاس سی نفری از سالمندان مشغول شوند می توانند ۴۱۸۰۸۰ نفر زن و ۱۳۱۴۱۸۰ نفر مرد را خواندن و نوشتن آموزند. بعبارت دیگر دیلمه ها و لیسانسیه های این شش حوزه می توانند زبان فارسی را به عده ای معادل دو برابر زنان بیسواد و چهار برابر مردان بیسواد این نواحی یاد بدهند.

اگر در یکایک حوزه‌ها هم این محاسبه را بکنیم در مورد مردان بهمین نتایج خواهیم رسید و تنها در مورد زنان، در بعضی حوزه‌ها، با کمیود معلم دچار خواهیم شد. ولی این درد به‌رمان نیست و بوسائل مختلف علاج می‌یابد.

نتیجه

در آنچه گذشت سعی شد تا بیشتر جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی اجرای برنامه تعلیمات عمومی مطالعه شود. باین سبب بعضی از مسائل دیگر که بیشتر جنبه‌ای فرهنگی و تربیتی (آیا باید الفبای فارسی را تغییر داد؟ برای تهیه کتاب برای کودکان چه باید کرد؟ و و و) یا اداری (چه مجازاتی برای کسانی که اطفال خود را به مدرسه نمی‌فرستند باید پیش‌بینی کرد؟ چگونه آمار دقیق از بیسوادان بدست آورد؟...) دارند مطرح و بررسی نشد. امید است که دیگران به تحقیق در این مسائل بپردازند.

شاید تنها فایده این مقاله آن باشد که بما نشان دهد که اجرای تعلیمات اجباری در شرائط فرهنگی کشور ما ممکن و لازمست. اما نمی‌توان ناگفته گذاشت که تنها تعلیمات عمومی رفاه اجتماعی مردم را تأمین نمی‌کند و خود بخود توسعه اقتصادی کشور را موجب نمی‌شود.

اجرای برنامه تعلیمات عمومی در صورتی میوه شیرین بار می‌آورد که همراه و ضمن اجرای برنامه اقتصادی دقیق صورت گیرد. برنامه اقتصادی و اجتماعی که مطابق اصول علمی تهیه شده باشد و با استفاده از همه وسائل موجود بخواهد تا در کمترین مدت سطح زندگی مردم را به بیشترین حد ممکن بالا برد. اگر روزی چنین اقتصاد با نقشه داشته باشیم و بکار تعلیمات عمومی هم بپردازیم می‌توانیم امید داشته باشیم که با اقداماتی از قبیل آنچه گذشت پس از ده تا پانزده سال با سوادان کشور نیکی از جمعیت پانزده ساله بی‌الا را تشکیل دهند.

ناصر پاکدامن

راینر ماریا ریلکه

راینر ماریا ریلکه که بسال ۱۸۷۵ در پراگ بدنیا آمد و بسال ۱۹۲۶ از جهان رفت از آن گروه شاعرانی است که بطلعت استعار فراوان در بیان کلام و بخاطر خیال عمیق و کنجکاوی که قوسنگها دور از چشم جهان واقع درون کاوی می‌کند، تنها تمایل گروه معینی را بسوی خود می‌کشد و در بازار «طبع روز» خریداران سینه چاکی ندارد - اگر چه این بیان ارزش سگه گوهر پُراج هنر اندیشمند و پُرخیال او را منکر نمی‌شود .

xalvat.com

جمعی اشعارش را «بی نمک» می‌دانند و گروهی در جستجوی اینند که ریلکه را هنوز بهتر بفهمند - و او در ته دریای خیال، زیر خزه ها و لابلای سنگهای سبزینه بسته، گم است و تنها گهر - جویان در یاد دل که شوق و شورشان همیشه دورتر از حد معمول سخن سنجان روز است به چنین مصاحبتی دست می‌بازند . و اغلب چون جوانان را صبر آن نیست که در فهم شاعر پُرخیال و صبوری چون ریلکه حوصله بیشتر بخرج دهند، معتقدان او را باید در میان مردان از حرارت تب دار جوانی افتاده جست - در میان آن گروه مردمانی که دوست اشعار باوقار و پُرخیال بخوانند . یا عبارت دیگر ریلکه را باید جز متقدمین نو کار خوانند، همچون هنرمند معماری که خانه ای امروز بسازد و آن را به کاشی کاریهای الوان زینت دهد و در پنجره اش را مثبت کند و از خاتم بیاراید . اشعار او از تسلط و قدرت کاملش بر زبان حکایت می‌کند و در هنر قافیه پردازی ممتاز و بی نظیر است. تنهایی، ترس از جهان و زندگی، جستجوی عدل خداوندی و درك ذات حق پایه اصلی معتقدات فکری او در خیال پردازی و جستجوی عالم ظاهر و باطن است.

بحث در باب ریلکه مجال و فرصت بیشتری می‌خواهد که ما آن را به شماره های آینده وامی - گذاریم و با بیان اینکه ترجمه اشعار ریلکه بعلمت همان دو صفت کلی که در سطور نخستین مذکور افتاد خالی از اشکال نیست چند شعر زیر را از او می‌نگاریم که در عین حال نموداری کوتاه از نحوه تفکر او را می‌نمایاند . - بزبان فارسی، تا آنجا که ما میدانیم، تنها کتاب «چند نامه بشاعری جوان» ترجمه آقای دکتر خانلری مدیر مجله سخن از او منتشر شده است به علاوه گاهی گداری قصه ها و یا اشعار کوتاهی نیز از او در مجلات دیده می‌شود؛ ولی هنوز از آثار معروفش ترجمه ای بزبان فارسی نشده است.

روز پائیزی

اریاب: زمان در رسید . تا بستان گرم و خرم سپری شد
سایه ات را فراز ساعت آفتابی بگستران

و باد را بر صحرا روان ساز .

آخرین میوه های فصل را فرصت رسیدن ده

هنوز به آنان دو روزی از روزهای گرم جنوب عطا کن

اجبار ده آنان را که پخته شوند و

آخرین قطرات شهد شان را برای شرابی مردافکن بریا .

آنکه اکنون خانه ای ندارد، ازین پس نیز خانه ای بنا نخواهد کرد

آنکه اکنون تنهاست، همچنان زمان مدید چنین خواهد ماند

بیدار می ماند، می خواند، نامه های طویل می نویسد

و در همه چیز بهیوده سرمی کشد، عجول راه می سپرد

آنگاه که برگها مطرود و سرگردانند .

xalvat.com

شاعر

تو ای که خودت را دور میکنی از من، تو زمان .

من از زخم ضربه بالهای تو مجروحم .

تنها با لبانم چگویم؟

و از شبان و روزانم چه انتظار؟

ما نه محبوبی است نه کاشانه ای

نه آنجا که در آن زندگی گذارم .

همه آن چیز هائیکه خود را بدانان بخشش میکنم

برکت می یابند و غنی می شوند و مرا بیرون میرانند .

قطعه پایان

مرگ بزرگ است

ما لبان خندان اوئیم .

آن هنگام که ما خود را در آغوش زندگی می یابیم و در نیمه عمر ایام می گذاریم

ناگهان جسارت می ورزد و

در میان ما بگریه سرمی نهد .

از راینر ماریا وِلکه

ترجمه ه. سعد

شب‌ننده‌داری

xalvat.com

این جوان بنظرم آشنا می آید. انگار که اسپانیائی است. سبیل افتاده و کلاه لبه پهنش هم اسپانیائی است. این گیتاری که به نیمکت دراز ایستگاه تکیه داده شده لابد مال اوست. این همان جوانی است که در کافه دُم Dôme خیابان مونپاریاس میزد. گیتار حتماً مال اوست. خودش چند قدم دور تر، لبه کماره مترو قدم میزند. پیش‌ترها با رفیقش که ظاهراً جان در یک قالب بودند، دیده می شد. اما حالا تنهاست. به انتظار مترو قدم میزند. اما هیچ حالت پرسیدن یا بی‌قراری ندارد. نزدیک گیتارش روی نیمکت سه جوان سیاه پوست نشسته اند. دونفرشان درشت اندام و سومی که بارانی امریکائی آستر سفید به تن دارد، جوانتر است. جوان اسپانیائی با قیافه بُخ‌کرده اش لاغر تر از پیش‌بنظرم می آید. حتماً مرا بخاطرش نمی آورد. من یک مشتری کافه بودم. ظاهراً تکیده تر شده است. پیرار سال سرخ رو تر مینمود. شاید هم در اثر مشروب زیاد این جور بعضی چلوه کرده بوده است. — گرچه گمان نمی‌کنم که پابند الکلی‌تند بوده باشد، مخصوصاً که متوجه شده بودم معمولاً آبجو می‌خورند. نه نوشابه تند. شاید هم خستگی، یا پوست صورتش از زیر عرق، چاق تر از حالت معمولیش بیاد من مانده است. یک روز بعد از ظهر، یادم است، مدت دو ساعت تمام بهمراهی رفیقش و یک دختر یوز مروک امریکائی آواز خواند و گیتار زد. گاه بگاه بدون اینکه گیتارش را زمین بگذارد، یک لیوان تمام آبجو سری کشید و همچنان به ساز و آوازش ادامه میداد. در حقیقت خودش که آواز نمی‌خواند، آن سرو صدائی که اگر بشود اسمش را آواز گذاشت بعهدۀ دخترک و رفیقش بود که در جای لازم از دست زدن یا رومیژ کوفتن باک نداشتند. خودش قطعه‌ای را که می‌نواخت تودماغی زمزمه میکرد و فقط موقعی که یک آهنگ دیگر را سری گرفت و یا مخصوصاً وقتی که رفیقش برای پول جمع کردن به گشت میرفت، با صدای بلند میزد زیر آواز — انگار که خود این رمزی میان او و رفیقش بود که وقت دورگشت را فراموش نکنند. آنوقت سرش را مینداخت روی شکم پهن و کم‌زاویه گیتار و با انگشت‌های کلفت و بلندش که ناخن‌های محکم داشت می‌کوبید روی سیم‌ها. این حالت را بازار گرمی هم میشد گفت — شاید هم از کمروشش بود. این حدس درست‌تر است. زانوانش را روی همدیگر سوار میکرد، بهم می‌تابید و تا وقتی که رفیقش برگردد، بدون یک نگاه به دور و ورش — و در عین حال با خبر از هرچه می‌گذشت — روی سیمها میزد و میخواند. تا اینکه سرخ میشد، عرق میریخت. شاید بهمین جهت است که حالا که آرام لبه کماره مترو ایستاده بنظرم لاغر تر از سابق می‌آید. چون در آنوقت جوش میزد، از وجود خودش مصرف میکرد، رگهایش باد می‌کرد. انقدر گرم میشد که حتی وقتی رفیقش به سر میزشان که معمولاً میان صندوق‌های روی پیاده‌رو بود بر میگشت او فوراً گیتارش را زمین نمی‌گذاشت، قطعه‌اش را تمام میکرد و بعد پول خرد ها را که دخترک و رفیقش بی‌درنگ شعردۀ بودند

واری می کرد. و چنانچه درآمدشان کافی بود، از سفارش دادن سه لیوان آبجوی دیگر مضایقه نداشت. این ها را من دیده ام و یادم است. سر شب، آخر شب، بعد از ظهر . . . گاهی وضع دیگری هم پیش آمد. میکرد شاید هم خیلی طور های شده که من ندیده بودم، دخترک امریکائی همیشه با او نبود، دختر و پسر های دیگری هم. مخصوصاً اسپانیائی. سر میزش می آمدند. گاهی بعضی هنرپروان به يك لیوان مشروب خوب دعوتش می کردند. روزهم میشد که پول يك لیوان آبجو را جمع نکند. پیش می آمد که همانطور گیتار زنان حواسش پیش يك دختر زیبا برود و پیوسته سرش روی گیتارش نخمد.

xalvat.com

اما عجیب است، این حاشیه ها را باید فکریکم تا بیلد بیاورم، در حالیکه الان که نگاهش کردم و ردش را گرفتم، فقط بنظرم تکیه تراز دو سال پیش جلوه کرد؛ بعد چیزهای دیگری یادم آمد. او همچنان دارد قدم میزند؛ زیر چشمی گاهی گیتارش را نگاه می کند و منتظر ترن زیر زمینی است. جوان سیاه پوستی که از دو رفیقش به گیتار نزدیک تر است، دست دراز می کند و بی اجازه آن را برمی دارد. انگشتش را به سیم ها می برد و نوای يك رقص مال جزایر آنتیل را سرمی گیرد. گیتار زن بدون اینکه ازین جسارت نگران بشود به او نزدیک میشود و چیزی می گوید و او سر تکان میدهد. پرسشی بود که من نشنفتم. پرسشی که بیگانه آنها را از نگاه و رفتارشان (با آنکه بی بند و بار بودند) نشان میداد. شاید پرسیده بود که آیا او هم بلد است گیتار بزند. جوان اسپانیائی پاهای باریکش را که يك جفت کفش سیاه و تخت نازک داشت. طوری جابجا کرد که با حالت رضایت صورتش جور بود. مثلید از کشف يك همکار گمنام شاد شده بود؛ یا رنگی را که می نواخت می پسندید. این سه سیاه لابد محصلند؟ وی قیدیشان در مورد آداب و رسوم در محیط دانشگاهی پاریس هیچ عجیب نیست. گیتار زن هم حتماً ازین گونه بی قیدی بی خبر نیست. چرا که خود او هم هر چند که کمر و باشد، ازین روح سرکش بر خوردار است. يك بار نصف لیوان آبجوی رفیقی را که سر میزش بود سر کشید. چونکه لیوان خودش تهی شده بود. پرسش اول ادامه پیدا کرده است. او ایستاده و حالا با حالت بی تاب پیش و پس میرود، حرف میزند. سیاه هم آرام سیمهای گیتار را می نوازد و کم کم صدای آن بلند تر میشود. بطوری که هنوز با صاحب گیتار آشنا نشده، پنجه های جوان و ورزیده سیاه جرأت پیدا کرده و با وجود منع سرو صدا در ایستگاه مترو، آهنگ رقص تمام دالان زیر زمینی را پُر کرده است.

صدای قطار مترو نوای گیتار را داغون کرد. هر سه سیاه از جا برخاستند و بطرف درهای ترن متعایل شدند. دوفرفشان بلند بالا هستند و لباس سرمه ای به تن دارند و آنکه بارانی امریکائی دارد کوتاه تر است. گیتار زن که بنابه عادتش از همان اولین میزان ها نوای رقص را با دماغش تقلید می کرد، از رسیدن مترو و برخاستن سه جوان سیاه استفاده نکرد. تا گیتارش را پس یگردد، بلکه چیزی گفت که هر سه سیاه پوست خوشحال

شدند و آنکه کوتاه تر بود و داشت با پاهایش می رقصید فوری سر جایش نشست. دوسیا به دیگر هم نشستند. اما حالانیمه شب است. به آخرین قطار مدت درازی نمانده است. لابد می خواهند بمانند و باز گیتار بزنند — یاد ر حقیقت شروع میکند درهای واگن ها بسته شد و گروه آن چهار نفر مثل یک لکۀ سیاه بزرگ که روی اعلان رنگی بزرگ پشت سرشان بیفتد، سر جایش ماند.

ما به خانه هایمان بر می گردیم. آدم هائی که پاینده خانه ها و خوابمان هستیم. اگر دو سال پیش بود و هنوز به تنم یک تکه اضافه نشده بود که نتوانم همیشه همراهم داشته باشم حتماً همانجا در کارشان می نشستم و نوائی را که سیاه سرگرفت تا آخر گوش می دادم. نوائی که شاید آن جوان اسپانیائی هرگز نشنیده بوده است. شاید این آهنگ بد لش بنشیند، تحریکش و زمزمه شان آنقدر جان بگیرد که مأمور ایستگاه بهشان تذکر بدهد که نمی توانند در آنجا به ساز و آوازشان ادامه دهند؛ و آنوقت هر چهار نفر با آنکه به آخرین قطار مدت زیادی نمانده، زمان و پول بلیطشان را فراموش کنند و بیرون تو خیابان و همچنان بدنبال جوان سیاهی که حالا گیتار زیر چنگش است یک آهنگ را زمزمه کند و برای دلخوشی خودشان و برای اینکه جلو مأمور ایستگاه از تنگ و تاب نیفتاده باشند، ابتدا از سرخشم بلند تر از معمول بزنند و بخوانند، انقدر بلند که سرشان داغ بشود، روی پیاده روی مه آلود مردم کج کج نگاهشان کند و با لیخند از کارشان بگذرند و از اینکه در آن سرمای نافذ اینها ظاهر خوش دارند تعجب کنند و آنها پیوسته ساعت آخرین قطار را که روی سرشان سنگینی میکند با خودشان بکشند.

xalvat.com

زن کتله چی سوت کشید و باز قطار براه افتاد.

نه! لابد به این زودی آوازشان گرم نمی شود و با همدیگر نمی جوشند. بعید نیست که جوان سیاه پوست که پولدار بنظر میرسید مثل بیشتر دانشجویان سیاه پوست پاریس که بچه رئیس قبیله، پولدارهای وطنشان و با طرفدار و آتش فرانسویها هستند که بهشان کمک خرج میدهند — گیتار زن را به یک لیوان آبجو یا شراب قرمز دعوت کند و بعد چهار نفری، بایک زمزمه آهسته، از مترو سوار شدن چشم ببوشند، از زیر چراغ های جلو بلیط فروش رد بشوند و از دهنه مترو که در هوای سرد و سنگین بیرون ها میکند دریابند و بدون اینکه هیچکدام از قصد خود چیزی گوید زمزمه شان را دنبال کنند و به یک کافه نزدیک، در اولین چهار راه، داخل شوند و سرمیزی که پشت جدار تخته ای با شیشه برفی منقش است کنار یک جفت عاشق جوان و گوشه گیر بنشینند و همچنان بزنند و بخوانند — جوان سیاه پوست خواهش کند که اسپانیائی چند آهنگ از صد ها آهنگ ملکش را بزنند و او هم قبول کند. کلاهش را بردارد و بیندازد. کارش روی یک نیمکت سرخ و زیر سه جفت چشم سیاهی که در سفیدی هایشان برجسته می نمایند، یک آهنگ حسرتناک را سر بدهد. . . . این اسپانیائی ها غالباً دلنازک و خشنند. مثلاً آن جوان باریکی که اسمش

گونزالس *Gonzalez* بود و با رفقایش بحث میکرد. انقدر جوش خورد تا بگریه افتاد. سر میزه توی رستوران محصلین، داد میزد و گریه میکرد. به غذایش دست نزد. رفقایش هم مثل گناهکارانی که آسیب به گونزالس از ایشان ناشی شده باشد با سخن آرام می کوشیدند راضی کنند و در هر جمله که به او خطاب میکردند با نرخی تمام اسمش را می بردند. از اینجا فهمیدم که اسمش گونزالس بود. شاید اندوه بزرگی داشت و شاید روزهای دراز بغض کرده بود تا اینکه در آنروز عقدش ترکیده بود. دور نیست که اندوهش مربوط به میهنش بوده باشد. امروز خیلی از ملت ها هستند که آسمان چهار دیوار ملکشان روسرشان سنگینی میکند. شاید پدر یا برادرش را در یک شهر دور افتاده یا در خود مادرید کشته باشند؟ یا اینکه خود او دچار بی عدالتی شده بوده است. این همه رقا و گیتار زن و نقاش اسپانیایی که آواره شده اند و با پست ترین مزد کار می کنند و اغلبشان به دزدی محکوم میشوند و هرگز حاضر نیستند به ملکشان برگردند. — ملکی که نصف مردمش لباس بلند سیاه یا خاکی به تن دارند. این گیتار زن لابد کارش تا اندازه ای گرفته است. امسال جز یکی دیوار به کافه نژم نرفته ام. شاید که دیگر در آنجا نمی زند تا پول سیاه جمع بکند. شاید در یک کاباره نسبتاً آبرومند شغلی پیدا کرده است. ولی اگر کار پرویا قرصی داشت قبل از ساعت دو بعد از نصف شب آزاد نمی شد. اما هرچه باشد، سرو وضع امشبش از پیشترها بهتر بود گرچه پالتو تنش نبوده ولی کفش و کلاهش بوی مستمندی نمیداد. ازین گذشته گمان نمی کنم که او آدمی بوده باشد که زود جلو دشواری ها بخمد. شاید که او روحیه گونزالس را نداشت. شاید هم که اسمش گونزالس است و همان روحیه را دارد. اگر یاد اندوهش بیفتد گریه میکند؟ شاید عقده اش را روی گیتارش خالی میکند. اسم شما؟ — دودو *Doudou* نیاس *Nias* ژرژ *Georges*. شاید اسمهای آن سیاه ها این جور بود و او هم خودش را معرفی میکرد: گونزالس. بعد یکی یک لیوان آبجو می خوردند. باز هم یک لیوان. یا یک شراب سفید. یا شراب سرخ. شاید دستور میدادند چهار تا لیوان شراب سرخ. — بعد هر چهار نفر یا قوت جلو چشمشان می آمد، جلو چشمان سیاهشان. یا اصلاً همت دودو بیشتر بود و یک بطری دستور میداد. آنها لیوان هایشان را بهم دیگر میزدند و گونزالس سرش را روی گیتارش می خمید، ماهیچه های روی هم افتاده اش را بهمی دیگر میفشرد و یک نغمه هاوایی را با تمام حسرتی که در ته دلش انباشته داشت می آمیخت. مثلاً بیاد آن دلسی افتاده آسمان آنجا را نگاه میکرد. — یا اینکه بر حسب اتفاق فیلم "سرزمین بی نان" را دیده بود و بیادش می آمد که آن دهکده بی نان و مرگبار از خانه اش دور نیست. یا اینکه نه! اصلاً ابتدا خوشحال بود، چون که بهش قول داده بودند که از فردا روزی دوساعت می توانند در یک رستوران درجه اول، از ظهر تا ساعت دو، با یک جوان دیگر مثلاً یک ایتالیایی، یا یک مکزیکی، یا یک برزیلی. . . گیتار بزنند و هشت صد فرانک بگیرد. و دلش خوش بود. یک نغمه خوش و شنگ واسه سیاه ها میزد. و وقتی که می خواست لیوان شرابش را سربکشد دودو گیتار را می گرفت و به توبه خودش یک پنجه میزد. — یا آن دو جوان دیگر: نیاس و ژرژ

هم از گیتار سر رشته داشتند و میزدند ، و هر چهار نفر با هم دیگر زمزمه می کردند . تا ساعت دو صبح ، تا وقتی که کافه کوچک سر چهار راه ببندد و عاشقان بروند و در زیر چراغ های کم سو کم بشوند و آنها هم پول شربشان را بدهند یا صاحب کافه چون اهل دل بوده فقط از سر انعامش بگذرد . و آنها با سرهای گرم باز توی خیابان راه بیفتند و بعد روی یک نیمکت زیر یکی از فانوس های زنبوری و کارتیه لاتن^۱ بنشینند ؛ با وجود مه سرد و خفه از دیوار ها و پنجره های بسته و دودی ای که در تاریکی بالا میروند و ناپدید میشوند الهام بگیرند . انقدر بزنند و بخوانند تا باز سرما واد ارشان کند که راه بیفتند . شاید هم بدون اینکه بهمد یگر چیزی بگویند ، هر چهار نفر فکر بکنند که تا ساعت پنج ونیم موقع حرکت اولین قطار مترو ، در همانجا ها ، توی کافه ها پرسه بزنند ، چونکه خانه هایشان دور است و پول تاکسی در این وقت شب و برابر . آنوقت بدون اینکه بهمد یگر چیزی بگویند ، بروند تا کوچه کوزاس (*Cujas*) توی آن کافه ای که تا صبح باز است . شاید هم حالا دوتا دختر در میان راه به دسته شان اغا^۲ شده باشند . دود ختر محصلی که دود و را می شناسند ، یا گونزالس را می شناسند و دسته آنها را دلپذیر یافته اند . دوتا دختر ریزه و بانمک فرانسوی . باقد کشیده ، موهای کوتاه و چشم های درخشان میشی . بعد شش نفری دوتا میز را بهم می چسبانند و مشتری هایی که جلو پیشخوان ایستاده اند ، سه چهار نفری که جلوی یک میز سخت امریکا تیلد بازی برقی می کنند ، جفت های عشاقی که توی کافه نشسته اند و پیرمردی که بیخوابی بسرش زده است و جوانی که اطاق ندارد و با پرداختن پول یک قهوه می خواهد خودش را در گرمای کافه نگه دارد و جرت میزند . شاید که این جوان باریفتش قرار داشته باشد که صبح بنوبت خود به اطاق او برود و روی یگانه تخت خواب باریکش بخوابد . . . همه اینها این شش نفر را که زمزمه می کنند نگاه می کنند ، لبخند میزنند ، شاید هم که فقط همان چهار نفر هستند . به آن دوتا دختر آشنا برخورد کرده اند . ابتدا آرام سرمیزی می نشینند و از صاحب کافه می پرسند که آیا می توانند بزنند و بخوانند و اوهم که به این جور هنرمندان شب زنده دار عادت دارد می پذیرد . چونکه مجلس گرم میشود . بعد یکی یک لیوان شراب قرمز جلوشان می گذارد و آنها که حالا سردشان است و گلویشان خشک شده آنها سرمیکشند . شاید گونزالس آجو بخواند . آججوی سیاه و غلیظ اشتات *Stout* . شاید هم یک گیتار زن یا یک ویولونیست امریکائی در آنجا بوده باشد ، همانی که دو سال پیش تادم صبح آهنگ های قدیمی امریکائی را میزد و ظاهراً کارش ویولون زدن بود . آنشب تا صبح باریقم ماندم تا مترو راه بیفتد . تاکس شبانه گران تمام میشود . مخصوصاً اگر آدم پول زیادی تو جیبش نباشد . کتج گرمی داشتیم که سه طرفش دیواره داشت . و جوان امریکائی هی ویولون میزد و آجو می خورد . نه نشسته بلکه ایستاده . دم صبح سر زانوانش میلرزید . سر زانو ها ، روی شلوار مخطش ، دوتا وصله کوچک بود . شاید او را بجرم داشتن بعضی عقاید سیاسی یارفت و آمد با همان دختری که همراهش بود و احیاناً در حزب مفضوی عضو بود (چون این دختر یک روزنامه مربوط به آن حزب را می خواند) دیگر به ملکش راه نمی دادند . شاید هم اصلاً به پاریس دل داده بود و دیگر نمی خواست آن

xalvat.com

جا را ترك كند، دخترک را دوست داشت و دخترک نمی خواست که از فرانسه دل بکشد . میگویند که این خوی بیشتر فرانسویهاست. شاید هم بعلمت همان عقاید او را به امریکا راه نمی دادند . من چه میدانم ؟ — او تا صبح ویولون زد . شاید امشب هم در آنجا باشد . گونزالس یا دود و گیتار میزند و اوهم ویولون . بعد یکی يك سوسیس داغ دستور میدهند و رویش خردل می مالند، لای نان میگذارند و گاز میزنند — و باز ساز میزنند، تا وقتی که از پا بیفتند، تا وقتی که مشتری های دم صبح ککم زیاد بشوند، تا وقتی که یکی از مشتریهای شبانه آخرین سگه اش را توی جعبه ساز نزد يك پیشخوان ببندد و آهنگی را بگوش آنها برساند که توسرشان بیپچد، آنقدر بالا برود که دیگر صدائی جز آن نشنوند و خاموش بشوند . باد هن های تلخ و سرسنگین کت هایشان را که در آورده اند روکولشان ببندد و پایشان را توی صبح بگذارد . صبحی که گل و گشاد زیر پایشان ولو شده تو صورتشان میخورد، توی دماغ های خشکشان میلولد . — تك و توك چراغ های آنهایی كه نزد سرکار میروند حالا روشن شده، ماشین های خاکروبه کش خوش و فتن میكنند و سپورها جارو میكنند — شاید هم موقعی آنها پایشان را تو كوجه می گذارند که شب هنوز با صبح می لاسد، چراغ های خیابان و فانوس ها هنوز روشن است، پاکت های خالی سیگار کار پیاده روها افتاده، مجاله کافه های اعلان که هنوز روز بهشان رنگ سبز و زرد و آبی نداده روی پیاده روها ولو اند و گاه چند گدا روی پنجره های آهنی مترو و گنداب روها خوابیده اند تا خرم آنها گرمشان بکند . — بعد گونزالس با سرسنگین، یخه بالا کشیده کت، گیتارش را زیر بغلش میگیرد و با يك خدا حافظی کوتاه جدا میشود — تا به يك کافه دیگر برود و به انتظار دوستی که با هاش قرار دیدار داشته بنشیند . شاید اوهم با سه رفیق تازه اش سوار مترو شود و به اطاقش برگردد — شاید هم یکی دوتا از سیم های گیتارش پاره شده و او دلش گرفته باشد .

باید در ایستگاه بعد پیاده شوم .

xalvat.com

... یا شاید همانجا روی نیمکت بنشینم و آنقدر گیتار بزنم که رفت و آمد آخرین قطارهای مترو را فراموش کند، چشم های وازشان قطار کوتاه و پرروشنائی مخصوص شب کاران زیر زمین را نبینم، مأمور ایستگاه را نبینم که بخانه اش میرود، و خاموشی پرلرزش زیر زمین را نشنوم — و با چشم های بازشان بخواب روند . هر کدام يك خواب که به زندگی خود شایسته میشود ببینند، یا هر چهار نفره در همان آن، يك خواب ببینند . مثلاً ببینند که روز تعطیلشان کت آمده و چهارتائی به انتظار صبح فردا، صبحی که کارشان را بیادشان می آورد، خبر نوی آورده، جنبش چند شاك زندگی را می آورد، لبه کماره مترو نشسته اند، زانوهایشان را تو شکمشان برده اند و خطبه آهنی پرشراره را که به بی نهایت میرود، نگاه میكنند — و هرگز صبح نمی شود . فقط يك نسیم خفه و سنگین آوازشان را که مال سرزمین های بسیار دور است بانوت های گیتارشان قاطی میکند — يك گیتار بزرگ زیر چهار پنجه شان می خواند — و بعد می بینند که کماره مترو از زمین کده میشود، به آسمان پاریس میرود، روی چراغ های این شهر دود آلوده که پرتو ماسیده دارند، میلفزد و در حد شمالیش مثل تختگاهی که پیشتر من زمین آن لی پرا از رود

سین جدا میکند، لب دریای بر انعکاس استوایی قرار میگیرد و بی آنکه روز تعطیلشان تمام شود، بی آنکه صبح آب زیرگاه در آن شب آزادشان بلغزد، روز میشود — اما پشت سرشان، پاریس سیاه با چراغ های زمردی و یاقوتی اش روز را بخودش راه نمی دهد و دریای استوایی سه صورت آشنا، سه صورت سیاه پوست را به آسمان منعکس میکند و گونزالس پرده های گیتارش را نوازش میدهد و نوت های موسیقیش با آوازش به ته دریا میروند و ماهی های بزرگ آنها را می بلعند — و همچنان آنها از روز تعطیلشان برخوردارند، همچنان به انتظار فردائی که آرزویش راند دارند، بی صبح، لبه روز نشسته اند و هیچ نسیم خنکی نمی وزد و آنها پیوسته آواز میخوانند — صدایشان گفت و باز نشنا میشود ولی هرگز باز نمی ایستد، آواز بیگانه ایست که بیاد هیچکس نمی ماند

xalvat.com

از راهروی روبرو باد سرد می آید .
درین ایستگاه خیلی ها پیاده میشوند .
..... شاید هم الان، برای اینکه از سربلیط متروشان نگذشته باشند، با همدیگر سوار آخرین ترن بشوند و به اطاق هایشان برگردند تا صبح زود سرکارهایشان بروند — شاید که هرگز اسم همدیگر را هم نپرسیده باشند و حتی ندانند که ممکن است يك لکه ماه در صبح روی بام خانه هایشان بیفتد

م. فرزانه

پاریس — ۸ نوامبر ۱۹۵۳

 درباره چند فیلم از

کارگردانان جوان فرانسوی

هزینه روزافزون شرکهای تهیه و توزیع فیلم که از طرفی معلول توسعه کلی صنعت سینما و از طرف دیگر معلول ازدیاد وسائل فنی و مخارج اولیه تهیه فیلم است سبب شده که تهیه کنندگان سرمایه های خود را کمتر به مخاطره اندازند و با استخدام کارگردانان و عکاسان و کارمندان سابقه دار از خطر ضرر و ورشکستگی بکاهند. و این خود بخود راه را بر جوانان و تازه کارانی که با افکار و نقشه های جدید می خواهند وارد میدان شده و ازین وسیله بیان که با طبع و ذوق آنان بیش از هر چیز سختی دارد برای ابراز احساسات و انتشار افکارشان استفاده کنند بسته است. گذشته از آنکه پیچیدن سلسله مراتب معمولی (که از وردستی کارگردان شروع شده و بترتیب پس از سلها ممکنست به کارگردانی برسد) نه تنها برای کسانی که قوم و خویشی یا آشنائی با کارگردانان و تهیه کنندگان ندارند میسر نیست بلکه بضرر امکان این آشنائی همگاری با کارگردانی که شخصیت هنری و سینمائیش با طبع جوان تازه کار مثلاً تشابهی ندارد اصولاً امکان پذیر نبوده و بیشتر از «بیگاری» جوانان را به وحشت می اندازد. باین ترتیب برای جوانانی که سینما را صرفاً از نظر هنری - نه صنعتی - دوست میدارند و انتخاب می کنند کار کردن با تهیه کنندگان - که اغلب هدفی جز نفع تجاری ندارند - و پیشرفت درین زمینه تقریباً محال است. بهمین علت و هم علل دیگری که شرح آنها از حوصله این نوشته خارج است، اگر جوانان دوستدار سینما به تهیه فیلم های مستند و کوتاه مدت که به سرمایه کلان احتیاج ندارد دست میزنند؛ و یا اگر مختصر سرمایه ای دارند یا کاستن هزینه های اغلب بیهوده (از قبیل مزد گزاف ستارگان مشهور، کرایه استودیو و غیره) و حتی با شرکت هنرپیشگان و کارمندان فنی در منافع و بهره برداری بعدی فیلم محصول کار خود را عرضه تماچیان می کنند. به این ترتیب مثلاً کلود شابرول برای *Serz* (سرز خوشرو) *Le Beau Serge* تقریباً ۳۰ میلیون فرانک خرج کرده است حال آنکه هنگام درماندگی (*Mon Coeur de meurtre*) برای تهیه کننده آن بیش از ۳۰۰ میلیون فرانک - یعنی ده برابر - تمام شده است. خوشبختانه این تنها مزیت فیلم های کم خرج کارگردانان جوان نیست و موفقیت نسبی آنها در زمینه هنری نیز بر ارزش فیلم هایشان می افزاید. درست است که اخیراً در فرانسه و انگلستان و شاید سایر کشورها نیز «جوانی» مردم گل کرده و کمی سن هنرمندان خود بخود ارزش کار آنها را در نظر مردم بالا میبرد، ولی چنانکه گفته شد اگر در مورد فرانسواز ساگان «کی سن عامل مؤثری در کسب شهرت و فروش کتابهایش بوده» برای تهیه فیلم و دسترسی به این کار «جوانی» اغلب مانع بزرگی است و ریش سفیدان حاضر نیستند بکسی راه دهند. - تاچندی قبل که موفقیت تجاری وادیم (*Vadim*) و لوتی مال توجه مردم را جلب نکرده نبود و نام این جوانان را بر سر زبانها نینداخته بود هیچ تیه کننده ای حاضر نبود چندین میلیون سرمایه لازم برای تهیه فیلم در اختیار این «تازه کاران» ناشناس بگذارد.

xalvat.com

این بود بطور خلاصه موقعیت سینمای جوان فرانسه از نظر سیاست کلی سینما و جنبه تجارتی آن در مقابل تهیه کنندگان و کارگردانان شناخته و مسلط بر بازار سینما. و از نظر تجارتی فیلم اخیر لوتی مال دلداگان (*Les Amants*) از چندی پیش در سینماهای درجه اول پاریس به معرض نمایش گذاشته شده است و هنوز مردم با شوق بتماشای آن میروند. - از سایر جوانان که نامشان در محفل سینما بر سر زبانهاست فعلاً میتوان فیلم کوتا مدت «ویشترط آنکه مستی دهد» از ژان - دانیل پوله را به همراه «ومن سیاه پوست» از ژان روش دید. و فیلم کلود شابرول:

سرژ خوشرو و پسر عموها (Les Cousins) و فیلم ژرژ فرانزو «میان چهار دیوار» (La tête contre les murs) نیز در حال حاضر در سینماها نمایش داده می‌شوند.

ژان-دانیل پوله دانشجوی علوم سیاسی بود و قبل از اینکه بخدمت نظام رود به سینما علاقه مند بود، ولی در ارتش این فرصت را پیدا کرد که عملاً به فیلمبرداری بپردازد. «بشرط اینکه مستی دهد» اولین فیلم کوتاه مدتی است که به همراهی یکی دو نفر از دوستانش در رقصخانه‌ها و جشن‌های حومه پاریس برداشته است. حس حرکت و تئویینی او باضافه عکسهای فوق العاده فیلمبرداریش «بشرط آنکه مستی دهد» را یکی از بهترین فیلمهای کوتاه مدت کرده است.

xalvat.com

از ژان روش (۱) قبلاً فیلم‌های مستند و کوتاه مدت «فرزند آن آب» را - و هم‌راستادان دیوانه را - دیده بودیم. توجه او به واقعیت و نمایش محیط زندگی و روحیه سیاهان آفریقا در فیلم‌های او همیشه برجسته صرفاً سینمایی (بمعنای نمایش هنری) ترجیح دارد و به همین جهت در فیلم‌های قبلی او تماشاچی چنان فریفته زندگی سیاهان و حرکات و روحیه آنان میشد که فرصت یا توجه بوجود کارگردان و طرز کار او را هم پیدا نمی‌کرد. برای ژان روش بیان واقعیت جلوی دوربین بیش از ابراز شخصیت خود اهمیت دارد تا آنجا که در فیلم اخیرش چند نفر از جوانان سیاه پوست که برای پیدا کردن کار به «ای جان» آمده‌اند با نامهای مستعاری که خود انتخاب کرده‌اند: ادوارد جی داینسون، ادی گستانین، دوروتی لامار و غیره، زندگی روزانه خود و حوادث مختلف آنرا بازی کرده و حتی خوف تفسیر می‌کنند گرچه این فیلم تازگی و لطیف خاصی دارد، تعدد ژان روش در تهیه فیلمی که بعدت فیلم‌های معمولی باشد گاهی آنرا خسته‌کننده و طولانی می‌کند ولی بهر صورت هنگام خروج از سینما انسان کوچکترین احساس پشیمانی و اتلاف وقت نمی‌کند.

این روزها آنچه بیش از همه در محافل سینمایی مورد بحث است فیلم‌های شابرول هستند. «سرژ خوشرو» را بعضی از منتقدین با داستانهای فلور مقایسه می‌کنند و «پسر عموها» را ترکیبی از بالزاک و لافونتن میدانند. درست است که در «سرژ خوشرو» محیط واقعی دهکده‌ای محل وقوع حوادث است و اصل داستان گشودن درونی و احساساتی بین شخصیت‌های داستان، ولی شباهت با کار فلور در همین جا ختم می‌شود. فلور بخصوص باین توجه داشت که گرفتار «جمله پردازی» و «غزل‌سرایی» رمانتیک‌ها نشود و شاید به همین سبب نتوان مثلاً از مادام بواری کوچکترین جمله‌ای را حذف کرد و یا به آن اضافه نمود. حال آنکه «سرژ خوشرو» پر از جزئیاتی است که گرچه بخودی خود جالب و نو هستند (عینک فرانسوا که از آن برای پوشاندن احساس و یا ایجاد فاصله بین او و سایرین استفاده می‌شود) از لحاظ آهنگ و لحن کلی فیلم نه تنها زیادی بلکه گاهی نیز بی‌قوارند. اصولاً سراسر فیلم همین توجه به جزئیات مختلف - چه از لحاظ نوع و چه از لحاظ مطلب - از یک سو بودن کار می‌کاهد (در اواخر فیلم فرانسوا توی برف و تاریکی شب بدنیال شارل که زتش در حال وضع حمل است میدود و یکبار پایش به چیزی می‌خورد و می‌افتد. در همین لحظه فیلم قطع می‌شود و در عکس بعد صورت زن شارل که فریاد می‌کشد تمام پرده را می‌گیرد، بطوریکه تماشاچی برای لحظه‌ای جیغ زن شارل را با افتادن فرانسوا تداعی می‌کند و احساس ترس می‌کند. این کار مثلاً در فیلم‌های «هیچ‌کاک» برای تزئید احساس دلهره تماشاچی می‌شود و بجای خود به ساختمان و ضربان کلی داستان لطمه‌ای نمی‌زند؛ در صورتیکه در فیلم شابرول تا آن لحظه چنین منظوری حس نمی‌شود و اگر چه تماشاچی «انتظار» سرانجام کار آنها را دارد ولی «دلهره‌ای» در کار نیست).

بر «پسر عموها» این ایراد وارد نیست چون اولاً اعتماد بنفس و تسلط بر کار شابرول بیشتر شده است (قسمت عمده فیلم در استودیو و با دکور بسیار خوب ساخته شده و بنابراین محیط عمل در اختیار سازنده فیلم بوده)؛ ثانیاً از جهتی نوع این فیلم با «سرژ خوشرو» فرق اساسی دارد. در اینجا توجه به سبیه قهرمانان، موضوع اصلی فیلم

شابرول است و اگر هم داستانی تعریف میشود متأسفانه بساختمان آن بخودی خود توجه نشده است و این عیب عمدۀ فیلم است، عیبی «مادرزاد» زیرا اگر بتوان ذات قهرمانان داستانی را به حرکت عضلات تشبیه کرد، داستان بایستی استخوان بندی بدن باشد تا با مجموع آنها بتوان قهرمان یا شخصیتی را ایجاد کرد؛ درین صورت اگر نقیصی در ساختمان استخوان بندی باشد، خود بخود در شکل خارجی و طرز حرکت عضله مؤثر است در صورتیکه «پسر عموها» از لحاظ رفتار خارجی و ذات هستی شان بسیار ماهرانه طرح شده اند ولی داستان فیلم گاهی طولانی است و بطوری غیرمنطقی و نامعقول ختم میشود چنانکه گوئی قهرمانان را هنرمندی خلق کرده است و داستان را دیگری نوشته است (در حقیقت نویسندۀ داستان و سازندۀ فیلم خود شابرول است). اگر سرز خوشرو و فرانسوا در ستخوش حوادث و تحولات درونی و بیرونی و بهمین مناسبت در تغییر بودند گاهی «نیک» و گاهی «بد» میشوند و «پسر عموها» از ابتدا با هم فرق دارند و دیگر مسئله «نیکی و بدی» اصولاً مطرح نیست، رفتار آنها با این مقیاس سنجیده نمی شود بلکه فقط نمایندۀ جبری است که هیچکدامشان را از آن گریزی نیست (شابرول جانب گیری را به آنجا میرساند که حتی تصادف هم به نفع یا ضرر قهرمانانش است). شارل از ولایت آمد و است «در رس خون» و جدی، احساساتی و پنهانی شاعر است؛ بطور خلاصه از نظر پسر عمومی پاریسی و رفقای او و دهاتی است. این خصوصیات چه در حرف زدن و چه در روابطش با سایرین (با نظر اول) در لایاخته فلورانس میشود و بیجهت از توما متنفرست) و حتی در ریخه نوک تیز پیراهنش دیده می شود. برعکس پسر عمومی پاریسی اش با فلورانس روی هم میریزد چون معتقد است بستگی و عشقی که از ظواهر چنین برمی آید که بین فلورانس و شارل پیدا شود بی معنی است. بعد ها وقتی فلورانس او را ترک میکند (بیجهت) تأسف ازینست که دیگر «دست پخت» او را نخواهد چشید. طرز حرف زدن و لباس پوشیدن و ریش زنی و رفتار همه طوری است که هر جا رود جلب توجه می کند (یکی از منتقدان در پسر عموها ژان خندان و ژان گریان می خواند. این تعریف کاملاً رسا نیست بهترست گفته شود: ژان دیدنی و ژان معمولی) دیدنی بودن این یک تا آنجا است که به همراهی موسیقی و اکثر شمعدان بدست می گیرند و در کلامه میکند (کارگردان خود درین صحنه از واگنر و طرز کار او الهام گرفته است. در کلاما سیون فرانسوا به کلمه عشق ختم می شود) و درین لحظه نور شمعیهای صورت شارل و فلورانس را روشن می کند و از نگاه آنها عشقی که دارد نزع می گیرد، پیدا است، به این ترتیب پیدا است که برای شابرول «واقع» بودن داستان، اینکه آیا حتماً شاگرد در رس خون در امتحان رد می شود و پسر عمویش با حقه بازی قبول می شود، ارزش و اهمیتی ندارد و بهانه دیگری است برای معنی «پسر عموها» و وجود شان بطور مجرد.

xalvat.com

ژرژ فرانزو، برخلاف «در میان چهار دیوار» واقعیت تیمارستان گیر کرده است و اعتراض و نعره عصیان را علیه اجتماع و مرتجعین می خواهد به گوش کسانی که آن طرف دیوار، جلوی پرده سینما، نشسته اند برساند؛ به این منظور تماشاچی را به همراه جوانی که از طرف پدر و محکمه متهم به دیوانگی است بدرون تیمارستان میبرد، در تیمارستان تماشاچی با روانشناسی «مرتجع» که معتقد به روشهای جدید و ملایم روانپزشکی نیست آشنا می شود و حتی از او متنفرست و چون مثل جوان متهم تماشاچی حق دارد به جنون خود و حسن نیت کسانی که او را به میان این چهار دیواری کشاند اند مشکوک شود بجستجوی راه خروج می افتد. برای جوان محکوم راه فراری نیست جز خودکشی (مثل دوست محزون و مصروعش شارل از ناوور). خوشبختانه اگر فرانزو برای گذار از چهار دیوار داستان خصوصی جوان و توسعه و تطبیق آن با وضع کلی محکومین ساختمان غلط اجتماع وسیله ای جز کایه و جملات قلمبه هر کسی که در فیلم دیده می شود (از دختره گرفته تا پدر و کشیشی که فقط یک لحظه برای صادر کردن کلمات سوگ آور پیدا می شود، تا کبوترانی که در قفس قرارست انسان را متوجه سرنوشت او کنند) ندارد، تماشاچی میدانند که تا چند لحظه دیگر خلاص می شود و گوشش را از کایه ها و موسیقی فیلم که بیجهت بلند و کوتاه می شود نجات میدهد.

اصولاً این عدم توجه بوضع احساس درونی تماشاچی و قهرمانان عیب اصلی فیلم است. مثلاً اگر حرکت دورانی بسیار خوب در برین هنگامی که قهرمان داستان و دوست مصروعش سوار قطاری توی باغ هستند، وجود دائمی و خفه کننده دیوارها را به تماشاچی تلقین می‌کند، مکالمات فیلم که همیشه بصورت مباحثه و استدلال موافق و مخالف مطلب است، کسل کننده میباشند. درین صحنه ها و نمایش محیط درونی تیمارستان و دیوانه ها کارگردان خود از روش های کهنه و میتوان گفت مرتجعانه سینمای تجارتي استفاده میکند. مکالمه جوان و دختر روی نیمکت با چندین رو و واروی در جای در برین که از قدیمترین «لِم» های سینماست همراه است. دیوانه ها هم همینطور یا خودشان را ناپلئون فرض می‌کنند یا یکی از اعضايشان «لُقمه» گرفته است. ازین گذشته فرقی با سایر موجودات و خود کارگردان ندارند ... بهر حال اگر تماشاچی نکته گیر و مشکل پسند است گناه از خود فرانزوست که پیش ازین در فیلم های کوتاه مدتش چون « زندگی حیوانات» او را با استعداد فوق العاده و ذوق عالی « بدعادت پکرده بوده است.

ناصر عصار

مسابقه های پزشکی در فرانسه +++++

بیشتر دانشجویان ایرانی در فرانسه و همچنین در سایر کشورهای اروپائی در رشته پزشکی تحصیل می‌کنند. با این وصف عملاً دیده شده که از چگونگی تحصیلات پزشکی و مدارج مختلفی که درین رشته باید طی کرد بد رستی آگاهی ندارند. باین سبب نامه پرسی منایب دیده که اطلاعات مختصری از مقررات و قوانین مربوط به رشته پزشکی را در فرانسه در دسترس دانشجویان بگذارد تا هم برای آينفگان و همراهی کسانی که در حال حاضر بتحصیل مشغولند، راهنمای مفیدی در دست داده باشد.

امید داریم در شماره های آینده بتوانیم اطلاعاتی درباره شرائط تحصیلی در رشته های مختلف منتشر کنیم.

xalvat.com

در فرانسه بین دانشگاه پزشکی و بیمارستانها رابطه مستقیم وجود ندارد. بیمارستانها اغلب زیر نظر وزارت بهداشتی اداره می‌شوند و در سه تا از شهرهای بزرگ: ماری، لیون و پاریس اداره های وسیعی بنام ASSISTANCE PUBLIQUE وجود دارد که اصولاً مستقل بوده و در حقیقت وزارتخانه علیحدہ ای را تشکیل می‌دهند. سازمان «اسیستانس پوبلیک» پاریس اداره کننده تعداد زیادی از بیمارستانهای این شهر است. درین بیمارستانها متجاوز از چهل هزار تخت خواب وجود دارد. چنین سازمانی با این عظمت، بطوریکه رئیس آن چند سال پیش طی سخنرانی گفت، در دنیا بی نظیر است. بریاست کل اسیستانس پوبلیک شغل بسیار مهمی است که از نظر وتبه اداری هم طراز وزارت محسوب میشود.

ف در فرانسه روش انتخاب کارمندان روی اصل مسابقه است. در کلیه ادارات از باغبان گرفته تا رئیس اداره از طریق مسابقه انتخاب می شوند. در اسپانیا نیز یوبلیک هم برای انتخاب پزشکان مسابقه هائی وجود دارد که اینک به اختصار از يك يك آنها صحبت می کنیم :

کنکور اکسترنال در حقیقت پله اول حساب می شود. شرکت درین کنکور برای همه دانشجویان از سال دوم پزشکی به بعد آزاد است. تعداد مسابقات نامحدود است؛ باین معنی که تا هنگامیکه دانشجوی خود را نگذراند حق شرکت درین مسابقه را دارد. مواد مسابقه سه تا ست: تشریح، بیماریهای داخلی، جراحی. برنامه هر یک ازین سه ماده محدود است و در دسترس شرکت کنندگان گزارده شده. برای آماده کردن این کنکور، داوطلبان معمولاً در کفرانس هائی که از طرف انترن هائرتیب داده شده شرکت می جویند و فن مسابقه را فرامی گیرند. در پاریس هر ساله در حدود ۳۰۰۰ نفر درین مسابقه شرکت میکنند و در حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر موفق می شوند. این مسابقه کتبی است و شامل پانزده سؤال است که بهر يك باید حداکثر در ظرف شش دقیقه جواب نوشت، به این ترتیب رویهم يك ساعت و نیم بیشتر وقت داده نمی شود. بدیهی است نه تنها حافظه و معلومات داوطلب بلکه سرعت ذهن و تند نویسی و خوش خطی او نیز در موفقیتش سهمی بسزا دارند. جلسه امتحان در يك روز و سؤالات برای همه یکی است. يك هیئت متحنه واحد کلیه اوراق را صحیح می کند. ورقه هاتوسط انترن هائی که بطور داوطلب و از طرف اتحادیه انترن ها پیشنهاد شده اند، از دور قرائت می شوند و به این ترتیب هیئت متحنه از خط و طرز نوشتن شرکت کنندگان بی اطلاع است. بنابراین هیچ نوع تقلب و تبعیض عملاً میسر نیست و عدالت کامل و مطلق رعایت میشود.

کسانی که درین کنکور توفیق می یابند مدت شش سال در بخش های مختلف بیمارستانهای پاریس حق کار کردن دارند و مقداری هم حقوق میگیرند که بسته به چندانی سال اکسترنال و شماره روزهای کارشان، در ماه در حدود پانزده تا بیست و پنج هزار فرانک می شود. کار اکسترنال در بخش جالب و آموزنده است؛ در تماس نزدیک با بیمار، با معاینه کامل او و گرفتن ابروآسیون، اکسترنال می تواند حداکثر استفاده را از کار خود بکند و مطابق مقررات جدید «کلیه عملیات طبی را زیر نظارت انترن» انجام دهد. در صورت عدم موفقیت در انترن او عنوان «اکسترن سابق بیمارستانهای پاریس» را خواهد داشت که در فرانسه ارزش زیادی دارد و کسانی که این درجه را گذرانده اند پزشکان کارآزموده و زبردستی هستند.

پله دوم **کنکور انترنال** است. این مسابقه فقط برای اکسترنال هاست. هر اکسترنال پس از انجام هجده ماه کار در بیمارستان می تواند درین مسابقه شرکت جوید. درین مسابقه دو مرحله کتبی و شفاهی وجود دارد. مواد کتبی چهار تا ست: تشریح، فیزیولوژی، طب داخلی، جراحی. مواد شفاهی دو تا ست: طب داخلی و جراحی. برنامه هر يك از مواد محدود است و در دسترس داوطلبان گزارده شده.

امتحانات کتبی در چهار روز پشت سرهم انجام می شود. برای هر ماده ۵۰ دقیقه برای فکر کردن و يك ساعت برای نوشتن وقت داده می شود. چون ورقه هارا بعد از ۵ دقیقه اول پخش می کنند، کسی نمی تواند از وقت فکر کردن کاسته و به وقت نوشتن بیفزاید. طرز تصحیح اوراق و ترکیب هیئت متحنه مثل اکسترنال است.

درین مسابقه هر سال در حدود ۱۵۰۰ نفر شرکت می کنند؛ در امتحانات کتبی در حدود ۵۰۰ نفر قبول می شوند. این عده حق دارند در امتحانات شفاهی شرکت کنند. بسبب بزرگی **بیمارستان** شرکت کنندگان بدیهی است که سؤالات نظاهی ممکن نیست برای همه یکی باشد. هر روز ده نفر امتحان میدهند و دوره جلسات شفاهی در حدود يك ماه و نیم طول میکشد. در هر جلسه برای عده ده نفری که بطریق قرعه انتخاب شده اند سؤالات یکی است. این ده نفر را در اطاق کوچکی محبوس میکنند و پیاپی، بفاصله ده دقیقه یکی یکی آنها را صدا زده و به اطاق دیگری راهنمایی می کنند. در آنجا، داوطلب از سؤال خود آگاه می شود و مدت بیست دقیقه برای فکر کردن و یادداشت گرفتن

وقت دارد. سپس در سالن امتحان - که وُرد در آن برای همه کس آزاد است - حاضر شده در جلوی هیئت متحنها صدای بلند نتیجه یادداشت‌های خود را بیان می‌کند. بعد از ده دقیقه ساعت کرونومتر زنگ زده و نوبت او تمام می‌شود. - پس از آنکه هرده نفر یک به سؤالات جواب دادند، هیئت متحنه به شور می‌پردازد و نمرات را در آخر همان جلسه با اطلاع عموم میرساند. - جلسه امتحان شفاهی انترنا با این تشریفات و شور و هیجانی که برپا می‌کند بسیار جالب و تماشائی است.

xalvat.com

نتیجه نهائی بعد از جمع نمرات کتبی - که مخفی مانده - با نمرات شفاهی اعلام می‌شود. از ۱۵۰۰ نفر در حدود ۱۴۰ نفر قبول می‌شوند. از نمرات پائین تر هر سال عده ای در حدود ۹۰ نفر بعنوان «اکسترن ممتاز» انتخاب می‌شوند که در اصطلاح معمول «انترن موقت» نامیده می‌شوند. اینان در مدت یک سال از حقوق و اختیارات انترن برخوردارند، اما پس از یک سال این امتیاز را از دست میدهند و اگر مایل باشند باید از نو در کنکور کتبی و شفاهی شرکت کنند. - کنکور انترنا با این ترتیب بسیار مشکل و مستلزم پشتکار و حافظه و فعالیت زیاد است. کنکور انترنای پاریس در شوارترین کنکورهای تعلیماتی فرانسه بشمار میرود. با این حال طرز انتخاب درین کنکور خالی از انتقاد نیست. اگرچه در قسمت کتبی عدالت مطلق رعایت میشود و جای هیچ تطبیق عملا باقی گذاشته نشده در قسمت شفاهی که هویت داوطلب معلوم است تبعیض و حق کتبی هر سال فراوان دیده می‌شود و اعمال نظر افراد «وزیری» نقش مهمی در دادن نمرات شفاهی بازی می‌کند. این نقیصه سالهاست مورد انتقاد قرار گرفته و راحل‌ها مختلفی پیشنهاد شده (از قبیل حذف امتحانات شفاهی، استفاده از دستگاه ضبط صوت) که متأسفانه هیچیک تاکنون صورت عمل نیافته‌اند. با این همه امتحانات کتبی، که ارزش حقیقی داوطلب را نشان میدهند، وزن سنگینی در تعیین نتیجه نهائی هستند؛ بسیار دیده شده که داوطلبانی با نمرات شفاهی بسیار پائین قبول می‌شوند و برعکس عده دیگری با نمرات درخشان در شفاهی، بعلت کمی نمره کتبی، موفق نمی‌شوند.

وظیفه انترن در بیمارستان بسیار مهم است؛ می‌توان گفت که همه کارها بدوش اوست. در جراحی مستقلاً حق عمل کردن دارد. در بخش‌های طبی، مسئولیت مستقیم معاینه و درمان بیماران با اوست. رئیس بخش و دستیارانش فقط بعضی از روزهای هفته به بیماران سرکشی می‌کنند. هرچند هفته یک بار انترن کشیک بیمارستان را عهده دار می‌شود و در مدت بیست و چهار ساعت مسئول طبی کلیه بخش‌های بیمارستان است. - حقوق ماهانه انترن در حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار فرانک است. به این مبلغ باید درآمد های احتمالی دیگر او را (کنفرانس‌های اکسترن و انترن، کارهای خارج از کار در بیمارستان) اضافه کرد.

در میان انترن‌های شهرهاییکه دانشکده پزشکی دارند و در نتیجه انترنای آن دو درجه ایست و محتاج به گذراندن قبلی اکسترن است انترنای پاریس جای منازعی دارد. از نظر دشواری کنکور و چند درصد قبولی شرکت - کنندگان، انترن‌های شهرهای مختلف فرانسه را بترتیب زیر می‌توان رده بندی کرد: ۱- پاریس ۲- لیون ۳- منطقه پاریس (انترنای سین) ۴- تولوز ۵- مونپلیه ۶- مارسی ۷- لیل ۸- بوردو ۹- نانسی ۱۰۰ (از روی آماری که از سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ گرفته شده - از شماره دوم نوامبر ۱۹۵۸ مجله G.M. de France) موفقیت در انترنا پایه ترقیات بعدی در جهان پزشکی است. زیرا برای گذراندن کنکورهای دستکاری (Assistantat) طبیب یا جراح بیمارستانها (CHIRURGICAL, MÉDICAL) که آخرین درجه کنکورهای بیمارستانی هستند، باید از مرحله انترنی گذشت. از طرف دیگر برای وارد شدن در کادر تعلیماتی دانشکده دو کنکور کلینیکا (clinicat) و اگرگاسیون (AGREGATION) وجود دارد که شرکت در آنها منوط به داشتن عنوان انترنی است.

پس از انترنا، کنکورهای بعدی خالی از اهمیت هستند و در حقیقت قبولی در آنها انتصابی است. چون

حکومت کمال مطلوب

سخنی چند درباره کتاب «سیاست ارسطو»
ترجمه آقای حمید عنایت، از انتشارات نیل، تهران
مهر ماه ۱۳۳۷

کتابی بدست‌ها رسیده است که حکومت کمال مطلوب را برای ما شرح می‌دهد. اما بگمان من پیش از اینکه این کتاب «کمال مطلوبی» را برای خواننده روشن کند، آئینه تمام‌نمایی از نبرد زندگی در یونان قدیم و نمونه‌ای جامع از طرز تفکر سیاسی و اجتماعی ارسطو است. او در کتاب خود از مردانی سخن می‌گوید که در سرزمینی بر کرانه دریاها می‌زیستند و پیوسته بادبانهای افراشته ایشان آسمان این دریاها را می‌شکافت و گاه در کار آسیای صغیر، گاه در قبرس، زمانی در کرانه‌های مصر و زمانی دیگر در شبه جزیره ایتالیا و دیگر جاها آنان را برای نبرد، برای تجارت و برای جستجوی زندگی تازه پیاده می‌کرد. این مردم هرگز در آن روزگار ملتی واحد را تشکیل ندادند و در کشورشان دولتی یکتا بوجود نیامد، بلکه هرگاه فرصتی دست می‌داد به نبرد با یکدیگر نیز می‌پرداختند. اینان حتی در مقابل خطر امپراطوری ایران نیز نتوانستند اتحادی پیدا کنند و در اواخر دوره هخامنشیان کار بدانجا رسید که ایرانیان بدون تسخیر کردن آن سرزمین عملاً بر یونان فرمان می‌راندند. سپس نیز اسکندر مقدونی سرزمینشان را فروگرفت و چندی بر آن نگذشت که رومیان بیکباره یونان را بخشی از امپراطوری خویش ساختند. این مردم — در دوره مورد بحث ما — دارای رژیم بردگی بوده‌اند و تضادها و جدال‌های مربوط بدانست که در کتاب سیاست ارسطو انعکاس یافته و این مرد را واداشته است تا با شیوه تفکر خاص خود — که قادر به حل این معضل نبود — اثری ایجاد کند. ازین روی می‌توان گفت که «حکومت کمال مطلوب» ارسطو کوشش خیرخواهانه اما بی‌پایه و بی‌منطقی است در حل تضادهای اجتماعی یونان قدیم.

xaivat.com

نخست باید شناخت که ارسطو با چگونه معرفتی نسبت به جهان آغاز بکار میکند و آیا او با این سلاح قادر به حل تضاد اجتماعی هست یا نه. ارسطویی هیچ تردید به‌ایده آلیسم پیوسته است. هرچند راه او با افلاطون فرقه‌های کلی دارد و هرچند که او بدنیای مادی با دیدی تازه‌تری نمی‌نگرد و هرچند که او عملاً نوعی از دوالیسم را در دنیای فلسفی خویش توضیح می‌دهد، ولی آن فرقه‌ها ماهوی نیست و ضمناً آن کدام دوالیسم است که خود به‌ایده — آلیسم منجر نشود؟ — اینک باید پرسید که آیا با داشتن عقایدی که در که خود‌ایده آلیستی است میشود مسائل اجتماعی را حل کرد یا نه؟ ارسطو جهان بینی خود را در زمینه جامعه شناسی نیز می‌گسترده و با این دید خاص پدیده‌های اجتماعی را نه بر اساس تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر و وجود تضادی در میانشان، بلکه بر اساس اصل‌های ثابت و قدیم و ازلی و ابدی می‌بیند. او روان را جدا از تن و فرمانروای آن می‌شناسد (ص ۱) و ازین نکته نتیجه می‌گیرد که برده‌داران خداوندان بردگان می‌باشند و حتی بردگان را نوعی از افزار می‌شمارد (ص ۹). ارسطو معتقد است که خداوندان برده‌داران و بردگان را از آغاز به‌همین صورت می‌آفرینند «همه زندگان بفرمان طبیعت از همان نخستین لحظه تولد، برخی به فرمانروائی و گروهی به فرمانبرداری گماشته می‌شوند» (ص ۱۱) و چرا چنینست؟ «واقعیات و تجربه و همچنین عقل ما را بدین رهنمونند» (ص ۱۰). درین نکته سهمی از واقعیت پنهانست. عقل زمان به ارسطو اجازه نمیداده است تا گمان برد که بشریت را بدان صورت نیافریده‌اند و انسانها

بطور کلی برابرند و واقعیات روزانه که بردگان را افزار تولید می‌شمرد بد و اجازه میداد که این واقعیات را بعنوان سلاح خویش‌یگار برد. در آن زمان بردگی امری طبیعی بوده است «آدمی که بحکم طبیعت نه از آن خود بلکه از آن دیگریست طبعاً بنده است» (ص ۱) و او با وجدان راحت نتیجه میگیرد «آیا می‌توان به نظریه ای بهتر و منطقی تر از نظریات کنونی درین باره رسید یا نه؟» و مسلماً نه!

xalvat.com

اما از بندگان که بگذریم، در رژیم بردگی به دو طبقه دیگر می‌رسیم. نخستین ایشان برده داران و دومی دیگر آزادان بوده‌اند. آزادان، پیشه‌وران یا زمین‌دارانی کوچک بوده‌اند که خود و خانواده‌شان بر روی زمین یا با افزارهای خود کار میکردند. ولی شرائط ابتدائی زندگی که انسان‌ها را مقهور طبیعت میداشت و یا جنگها و اردو-کشی‌ها همیشه بار آور تلخی‌های بسیار برای این آزادان بوده است. در نتیجه پیوسته این قشر بزرگ بار قرض‌ها و ورشکستگی‌ها فرومیرفت و بنا بر قوانین عصر بصورت بنده برده داران درمی‌آمد. پس دومین تضاد جامعه بردگی را در روابط برده داران و آزادان باید دید.

ارسطو، از آنجا که بردگان را با اصطلاح «داخل آدم حساب نمی‌کند»، تکیه خویش را در «سیاست» بر بیان و اصلاح اختلاف‌های این دو طبقه نهاده است. اما او که نمی‌تواند جانب برده داران را رها کند، میگوید که فرقی میان بندگان و پیشه‌وران نیست و حتی برای پیشه‌وران حق شهروندی را قائل نیست (ص ۴۱). او که معتقد است «تولد آدمی سرچشمه همه چیزهاست» (ص ۶۲) از برابری چنین توصیفی میکند: «پایه استوار حق برابری است امانه برای همه بلکه برای کسانی که با یکدیگر برابر باشند» (ص ۱۵۷). اما علی‌رغم میل ارسطو، آزادان برابری را خواهند بود و اندوهرگاه که قدرتی می‌یافته‌اند دست‌بقیام میزدند و ظاهراً از کج بردگان نیز برخوردار بوده‌اند و حکومت را در دست گرفته و برده داران را با هزارویک قانون محدود میکردند البته برده داران نیز اغلب برضد مردم می‌شوریدند و ظاهراً از یاری دولتهای الیگارشسی همسایه بی‌بهره نبودند و آنگاه همه قوانین را بسو و خویش‌تغییر میدادند. مبارزه دموکراسی و الیگارشسی مهمترین مشکل زمان ارسطو بوده است. هرچند که بردگی با شدت وجود داشته ولی بحلل اقتصادی هنوز نمی‌شده است انتظار قیامی داشت (گرچه آنچنانکه از سیاست هم برمی‌آید بندگان دست‌بر روی دست‌نگذاشته بوده‌اند ص ۱۹۶). آیا این رشته تضاد‌های میان آزادان و برده داران بنا بقول ارسطو در اثر ضعفهای اخلاقی بوده است یا عامل ایجاد کننده را باید در رژیم اقتصادی یونان دانست؟ ارسطو با دید خاص خود از شناخت این ریشه‌های اقتصادی و طبقاتی عاجز است و بنا بر این بجای بر-طرف کردن علل موجب، از اخلاقی و لزوم رهايت آن در جامعه سخن میگوید و «پیشنهاد صلح» میدهد. او فصلی مشبع «در فضیلت حد میانگین» می‌نویسد و آنزو میکند که مردان متوسط الحال حکومت را در دست گیرند، در حالیکه فوراً به ناممكن بودن آن اقرار میکند (ص ۱۸۴).

اما پیشنهاد‌های صلح او که «حکومت کمال مطلوب» را پی میریزند، «تعادل حکم میکند که سازمانهای الیگارشسی و دموکراسی را باید یکدیگر در آمیزیم» (ص ۱۸۶) و آنگاه همه باید حق عضویت در انجمن نمایندگی را داشته باشند. در مورد مناصب دولتی میگوید تهیدستان آزادند که کار دولتی نکنند ولی دولت‌مندان از شرکت در آن ناگزیرند. عین این نکته در مورد وظیفه دادرسی نیز قید شده است. اما این آزادی انتخاب شغل دولتی یا قضائی بدان معنی است که چون تهیدستان در فقر و فاقه بسر می‌برند و نیازمند به حقوق هستند تا زندگی را بگذرانند، پس بگذارد در بدست گرفتن یا نگرفتن مشاغل دولتی آزاد باشند تا حقوق ناچیز دولتی آنانرا بگزیدن مشاغل آزاد وادار کند و کارهای قضائی و دولتی در دست دولت‌مندان بماند. ولی ارسطو پیشنهاد مهمتری میکند و در واقع تهیدستان را خلع سلاح نیز می‌سازد: «تهیدستان حق داشتن سلاح ندارند» اما توانگران در صورت نداشتن سلاح باید جریمه بپردازند» (ص ۲۲۴). ارسطو با حکومت پیشنهادی خود عملاً همه چیز را در دست توانگران می‌نهد و مردم را خلع

سلاح می‌کند و تنها از دولت‌مندان قول شرافتمندانه می‌گیرد که نجات اخلاقی داشته باشند. «و اندر زری ازین ارزمند تر نتوان یافت که فرمانروایان باید از گردآوری مال و ناز و نعمت فراوان بپرهیزند».

شک نیست که ارسطو از روشنگران عهد خویش بوده است و کوشش او بخاطر پیشرفت دانش بشری سزاوار ستایش است. اما بی‌گمان او جامعه‌شناس بزرگی نیست و در حل بفرنجی‌های اجتماع مردی فرومانده است. او انسانی است وابسته به قشر برده‌داران که بنا بر خاصیت طبقاتی خویش و باتکیه به دانش زمان خود نمی‌تواند برده‌داران را با دیگران برابر ببیند؛ ولی از آنجا که انسانی است شریف و از ریا و زشتی بیزار، نمی‌تواند دردهای محیط را تحمل کند و کتاب او نشان دهنده این تضاد روحی است. و بیشتر به فریاد و اندرز یک معلم اخلاق شباهت دارد. اما این کتاب — همانطور که در آغاز گفته شد — ارزشی دیگر دارد و آن بیان روشن آنست از اوضاع یونان در عهد مؤلف که از نظر تاریخی حائز اهمیت بسیار است.

xalvat.com

در ترجمه استادانه این کتاب تردیدی نیست. دوست ارجمند ما آقای عنایت با کوشش درخشان خود کاری بس مشکل را بپایان رسانده اند و شاید بتوان گفت کتابی بدینگونه بسیار بندرت بدست‌ها می‌رسد. ایشان، چنانکه در مقدمه آورده اند، سه نسخه عربی، انگلیسی و فرانسه را برابر نهاد و ترجمه خویش را با دقت تمام از روی آنها به انجام رسانده اند. این دقت البته بر ارزش و نفاست ترجمه افزوده است. اما مترجم گرامی خود اکنون به چند خطا برخورد کرده است که با لطفی شامل آنها را بمن سپرده تا در اینجا نقل کنم:

در ص ۱۲ سطر ۴ بصلاح بدان در پیروی از آدمی است؛ این پیروی آنها را در امان نگه میدارد. مطابق است با ترجمه M. Prélôt اما در ترجمه Jowett این سطر چنین آمده: «صلاح جانداران را در پیروی از آدمی است» که در واقع سبب دلتور استلال در توجیه بردگی می‌شود. در بحث موسیقی (ص ۷۱ بعد) در ترجمه کلمه Rhythm واژه ضرب آمده. اما در یکی دو جا هم کلمه «وزن» بکار رفته که با توجه به بحث ارسطو درین قسمت صحیح بنظر نمی‌رسد. در ص ۱۷۸ سطر ۱۳: «بود ولتهای ناپاک نیز با هشیاری و سختگیری بی‌اندازه باید از نتوانند بود» کلمه «جز» پیش از «با هشیاری» و... افتاده و معنی فرق کرده است؛ چنانچه از مطالب بعدی نیز لزوم آن بچشم می‌خورد. در ص ۱۸۲ کلمه «ناتوانی» پیش از «تنگ گران» حذف شده است.

اما من خود به چند مورد در نشر کتاب برخورد مام. در صفحه ۲۵ آمده است: «باید زندگی پرکار و سیاسی را بر زندگی گوشه نشینی و تفکر و فراغت از غوغای کارهای آدمی رجحان داد» بگمان من گوشه نشینی صفت نمی‌تواند باشد و از گوشه نشینانه که می‌تواند قید و صفت هردو باشد باید استفاده کرد. گوشه نشینی حاصل مصدر است و حاصل مصدر صفت قرار نمی‌گیرد. — در ص ۱۸۱ صفت آسان یاب بمعنی مفعولی آمده است «حکومت آسان یاب» در حالیکه در زبان فارسی اسم مفعول را از ماده ماضی می‌سازند نه از ماده مضارع و اسم مفعول از یافتن «یافته» یا مرخم آن «یافت‌است» و اگر قیاس با «دیر یاب» شده باید گفت که «دیر یاب خود کلمه ای نادرست است.

پیدا است که این چند نکته کوچک در میان کتابی بدان قطر و بدان فصاحت هرگز بچشم نمی‌آید و من موقع را مغتنم شمرده موفقیت آقای عنایت را در ترجمه دقیق و با ارزش «سیاست» تبریک می‌گویم.

مهر داد بهار

آمار دانشجویان ایرانی در فرانسه سال تحصیلی ۳۸-۳۷ (۱۹۵۸-۵۹)

قریب هفت هزار نفر از ایرانیان در کشورهای مختلف اروپا به تحصیل مشغولند. آمار دقیقی از وضع این عده در دست نیست. چه رشته هائی را می خوانند؟ بطور متوسط هریک از آنها چند سال در اروپا می ماند؟ چند درصد ایشان قبل از اتمام تحصیل، در اثر اشکالات مختلف، مجبور به بازگشت به ایران می گردند؟ هرساله بطور کلی چند نفر از دانشجویان فارغ التحصیل به ایران مراجعت می کنند؟ و چند درصد از ایشان در غربت و دوری از وطن را به بازگشت به خانه خود ترجیح می دهند؟ ... این سؤالات همه بی جواب می ماند، چون اطلاعی دقیق نداریم و اگر بسیار بکوشیم از حدود «تقریب» و تخمین بیرون نمی توانیم رفت. «نامه پارسى» خواهد کوشید تا آنجا که می تواند، با نشر آمار مربوط به دانشجویان ایرانی در کشورهای مختلف اروپا کمکى به شناسائی بهتر وضع ایشان بنماید.

در این شماره، آماری که از تعداد دانشجویان ایرانی در فرانسه تهیه شده بنظر خوانندگان میرسد. ... و در آینده نیز سعی خواهد شد که چنین اقدامی در مورد دانشجویان ایرانی دیگر کشورهای اروپا صورت بگیرد. آمار دیگری وضع دانشجویان دانشگاه تهران را در سال تحصیلی جاری نشان می دهد. امید داریم در شماره آینده وضع تعلیمات عالی در ایران را با دقت بیشتری مطالعه کنیم.

xalvat.com

شماره دانشجویان ایرانی در فرانسه اکنون ۵۶۲ نفر است. این رقم تنها شامل کسانیست که با گذرنامه دانشجویی درین کشور تحصیل می کنند. علاوه بر این، عده دیگری هم از ایرانیان در فرانسه به تحصیل اشتغال دارند که وضع آنها را می توان بترتیب زیر یاد آورد:

الف - کسانی که از طرف وزارتخانه ها برای مطالعه یا احراز تخصص به این دیار آمده اند و در ضمن در یکی از دانشگاه ها نیز اسم نویسی نموده اند. عده آنها در حدود شصت تا هفتاد نفر است.

ب - کسانی که به هزینه شخصی و با گذرنامه عادی برای تحصیل به فرانسه آمده اند. عده آنها در حدود بیست نفر است.

پ - فرزندان ایرانیانی که در فرانسه اقامت دارند یا کسانی که خودشان در ایران هستند و فرزندان خود را به پانسیون های فرانسوی یا مدارس شبانه روزی سپرده اند. تعداد این دسته در حدود يك صد نفر است و بیشتر آنان زبان فارسی را اصولاً نمی دانند.

بیشتر از نیمی از دانشجویان ایرانی در فرانسه (۵۳٫۹٪) بتحصیل در رشته پزشکی اشتغال دارند . پس از آن ، به ترتیبی که در زیر بنظر می رسد ، در حقوق ، علوم ، ادبیات و رشته های دیگر . . .

رشته تحصیلی	تعداد	رشته تحصیلی	تعداد	رشته تحصیلی	تعداد
پزشکی	۳۰۳	هنرهای زیبا	۱۳	پرستاری	۴
حقوق	۵۹	کشاورزی	۱۱	دندانسازی	۳
علوم	۵۵	داروسازی	۶	تلکونیگاسیون	۳
ادبیات	۳۸	سینما و تئاتر و موسیقی	۶	پیشه و هنر	۳
ابتدائی و متوسطه	۳۸	آرایش و خیاطی	۴	آمار	۲

بقیه دانشجویان — که چهارده نفر می شوند — تازه از راه رسیده و سرگرم فراگرفتن زبان فرانسه می باشند تا خود را برای تحصیل در یکی از دانشگاه ها آماده سازند .

اینک آمار جزئی تر و دقیق تری درباره هریک از رشته ها :

۱ (رشته پزشکی . — تعداد دانشجویان در هریک از سالهای تحصیلی دانشگاه پزشکی به ترتیب زیر است :

سال تحصیلی	تعداد	سال تحصیلی	تعداد	سال تحصیلی	تعداد
سال تهیه	۶۰	سال سوم	۲۰	سال ششم	۳۵
— اول	۴۲	— چهارم	۱۹	— تخصصی	۸۸
— دوم	۱۷	— پنجم	۲۳		

xalvat.com

شماره دانشجویان در سالهای سوم و چهارم و پنجم کمتر از سالهای اول و آخر است . سبب آن مشکلات ارزی ایران در چند سال پیش بوده است که برای مدت دوسه سال خروج از کشور را برای دانشجویان کمتر فراهم می ساخته است . — از دانشجویانی که در دوره تخصصی تحصیل می کنند : ۱۸ نفر در رشته بیماریهای کودکان ، ۱۵ نفر در دستگاه گوارش و بیماریهای داخلی ، ۱۴ نفر در بیماریهای قلب و بقیه در رشته های اعصاب ، گوش و حلق و بینی ، پوست و غیره مشغول بدست آوردن دیپلم تخصصی باشند . از دانشجویانی که در حال حاضر در رشته های تخصصی کاری کنند ، ۷ نفر در ایران دیپلمه شده اند و بقیه در فرانسه تحصیلات خود را به پایان رسانده اند . سه نفر از دانشجویان ایرانی اکنون با سمت انترن و دو نفر دیگر با سمت انترن موقت در بیمارستانهای پاریس بکار اشتغال دارند . و در مونپلیه نیز یک دوشیزه ایرانی انترن بیمارستانهاست . چهارده نفر از ایرانیان نیز با سمت اکثرین در بیمارستانهای پاریس کار می کنند .

۲ (رشته حقوق . — از دانشجویان حقوق ۱۱ نفر در دوره لیسانس و ۴۳ نفر در دوره دکرا تحصیل می کنند . دو نفر نیز در مدرسه علوم سیاسی مشغول تحصیل هستند . با آنکه تشخیص دانشجویانی که دوره دکرای دولتی را می بینند با کسانی که دکرای دانشگاهی را تهیه می کنند آسان نیست (زیرا فقط در موقع نام نویسی برای امتحان ، دانشجویان هریک از دو قسمت معلوم می شوند) می توان گفت در حدود هفت نفر دکرای دولتی را تهیه می کنند و از یازده نفری هم که اکنون دوره لیسانس خود را در پاریس می گذرانند دست کم نه نفر آنها دیپلم دولتی خواهند گرفت .

۳) رشته علوم - بیشتر دانشجویان علوم در فیزیک (۱۹ نفر) و شیمی (۱۷ نفر) تحصیل می کنند و بقیه (۱۹ نفر) بترتیب در ریاضیات و علوم طبیعی مشغول تحصیل هستند .

۴) رشته ادبیات - از دانشجویان ادبیات که شماره آنها ۳۸ نفر است ، سه نفر تاریخ ، دو نفر جغرافی و دو نفر روانشناسی می خوانند ؛ پنج نفر در دوره لیسانس و بقیه در دگرا مشغول تحصیل می باشند - از دانشجویان دگرا دو نفر رساله دکترای دولتی تهیه می کنند .

۵) هنرهای زیبا - از دانشجویان هنرهای زیبا ۸ نفر مشغول تحصیل معماری ، سه نفر نقاشی و دو نفر در سال تهیه هستند .

xalvat.com

محصلین دولتی و کمک هزینه بگیرها - شصت نفر از دانشجویان ایرانی در فرانسه از محصلین دولتی هستند و ۲۲ نفر دیگر از وزارت فرهنگ کمک هزینه می گیرند . بدیگر دانشجویان بسبب آنکه یا بیش از اندازه معین در تحصیل عقب مانده اند و یا بعد از تصویب قانون مربوط به کمک هزینه (۲۳ تیر ۱۳۳۶) در فرانسه مشغول به تحصیل شده اند متأسفانه کمک هزینه ای پرداخت نمی شود .

در چه شهرهایی دانشجوی ایرانی هست ؟ - دانشجویان ایرانی در فرانسه بترتیب در شهرهای زیر تحصیل می کنند : پاریس ۳۷۰ نفر ، مونپلیه ۸۴ نفر ، بردو ۱۷ نفر ، تولوز ۱۷ نفر ، تور ۱۰ نفر ، استرازبورگ ۸ نفر ، لیون ۷ نفر ، ن ۵ نفر ، پواتیه ۵ نفر ، لیموز ۴ نفر ، کرمون فران ۳ نفر ، کان (جنوب) ۳ نفر ، لیل ۳ نفر - و در شهرهای دیگر زیر در هر شهر یک نفر : دیژون ، ماری ، پروم ، نانت ، نانسی ، اوسر ، روان ، نیور ، بورژ ، اوت ساووا ، گرونویل ، کمار ، آنژه ، نیس ، اورلند ، کان .

آمار فارغ التحصیلان دانشگاه تهران				آمار دانشجویان کونی دانشگاه تهران			
سال تحصیلی ۳۶-۳۷				سال تحصیلی ۳۷-۳۸			
مجموع	پسر	دختر	دانشکده	مجموع	پسر	دختر	دانشکده
۲۴۷	۱۵۳	۹۴	ادبیات	۳۱۲۰	۱۸۷۴	۱۲۴۶	ادبیات
۲۲۹	۲۱۵	۱۴	پزشکی	۱۸۲۹	۱۶۸۸	۱۴۱	پزشکی
۵۷	۵۲	۵	داروسازی	۳۵۷	۳۰۵	۵۲	داروسازی
۵۱	۵۰	۱	دندانپزشکی	۳۰۱	۲۶۱	۴۰	دندانپزشکی
			دامپزشکی	۲۰۹	۱۹۳	۱۶	دامپزشکی
۳۵۶	۳۴۶	۱۰	حقوق	۹۶۵	۹۲۲	۴۳	حقوق
۱۶۳	۱۳۱	۳۲	علوم	۹۰۱	۷۷۳	۱۲۸	علوم
۱۳۰	۱۲۵	۵	فنی	۷۹۳	۷۸۰	۱۳	فنی
			کشاورزی	۳۶۵	۳۵۷	۸	کشاورزی
۱۱	۱	۱۰	هنرهای زیبا	۳۸۱	۳۲۱	۶۰	هنرهای زیبا
۱۰۸	۹۶	۱۲	دانش سرایعالی	۸۹۱	۷۲۶	۱۶۵	سرایعالی
۵۳	۵۳	-	معقول و منقول	۸۷۸	۸۷۸	-	معقول و منقول
۱۲	-	۱۲	آموزشگاه مامائی	۱۵	-	۱۵	آموزشگاه مامائی

نمایشگاه بین المللی گل پاریس

با دوستی ایرانی - که در راه سفر دراز خود روزی چند در «شهر نور و روشنائی» رحل اقامت افکند - به تماشای نمایشگاه بین المللی گل رفتیم. این نمایشگاه که برای اولین بار درین شهر، در محوطهٔ ساختمان عظیم «مرکز ملی صنایع و تکنیک» برپا شده، یکی از بزرگترین وقایع هنری شهر هژمند و هنرپرور پاریس است.

دو ستم در راه برایم گفت که ایران نیز درین نمایشگاه شرکت جسته و او خود در حدود بیش از دو سال پیش در مذاکراتی که درین باره بین مأمورین سیاسی وقت ایران در پاریس و رئیس دانشکده کشاورزی کرج روی داده حضور داشته است. - در میدان مقابل محل نمایشگاه، از دیدار پرچم ایران که در میان پرچم های کشورهای بزرگ جهان در اهتزاز بود، شاد شدیم و ازین رهگذر در محیط غربت حس خفايت خاطری بما دست داد. آری، ایران که بصواب یا بخطا اکنون در همه جهان به سرزمین گل و بلبل معروفست، ایران که شاعران و سخنوران قرنهایست زیبایی مسحورکننده گل را می سرایند، نمی توانست درین نمایشگاه که چنین خوب معرف طبع شاعر منش و گلدوست اوست حاضر نباشد. . . . توصیف دقیق این نمایشگاه درین مختصر نمی گنجد. فقط برای آنها که توفیق نیافتند از آن دیدن کنند یادآور شویم که: ساختمان نمایشگاه یکی از شگفت انگیزترین موفقیت های معماری بعد از جنگهاست و در نوع خود در جهان همطراز ندارد. سقف گنبدی آن از نظر معماری جسورانه ترین سقفی است که تاکنون پناهنده: بلند ی آن از کف زمین پنجاه متر است و تنها روی سه نقطه اتکا، تکیه دارد و ازین نظر رکورد معماری جهان را بدست آورده است. - سطح آن رویهم رده هکزار است که به پنج طبقه تقسیم شده و بیش از هفت هکزار سطح آزاد بمنظور ترتیب نمایشگاه بدست میدهد.

در این محوطهٔ وسیع، زیباترین گل های جهان را گرد آورده اند و بهشتی بر روی زمین ساخته اند. رویهم رده میلیون گل (و از آن میان صد هزار لاله و صد هزار گل صد تومانی آبی) و یک میلیون گیاه.

بسیار کشور (هلند، ایتالیا، بلژیک، رومانی، ژاپن، آلمان . . .) در بوجود آوردن این «گلستان بین المللی» همکاری کرده اند. تمام تواحی فرانسه جداگانه شرکت کرده اند. انگلستان علاوه بر گل ها و گیاهان دیگر مجموعه از گلخانه سلطنتی (ORCHIDEES) به نمایشگاه فرستاده که در همه عالم بی نظیر است و هر یک گل آن، چنانکه می گویند، پانصد هزار فرانک قیمت دارد.

نه تنها مردم فرانسه ازین نمایشگاه - که زیبایی آن بیان ناپذیرست - استقبال بی نظیری کردند، بلکه از سایر کشورهای دور و نزدیک هم دستداران و علاقمندان برای تحسین و تماشای این شهر گل به پاریس شتافتند.

(پس از انقضای مدت معین شده، رویهم در حدود دو میلیون نفر ازین نمایشگاه دیدن کردند).

هریک از کشورهای شرکت کننده شاعری بنام را برگزیده و غرفه گل خود را به زیور شعر او آراسته. این هم - آمیختگی چقدر با ادراکی که ما - ایرانیان - از شعر و گل داریم هماهنگ است! مگر نه که شاعران بزرگ ما همیشه چنین کرده اند و در وصف زیبایی و شادابی گل نغمه های دلکش سروده اند؟ . . .

باشوق و هیجان بسیار در جستجوی غرفه ملی خود برآمديم و پس از مشکلات و زحمات فراوان، پس از گذشتن از جلوی غرفه های کشورهای دیگر که در شکوه و جلال و زیبایی بایکدیگر رقابت می ورزیدند - آن را یافتیم.

چگونه دلسردی و نومیدی و بهت و شرمندگی خود را از دیدار غرفه ایران شرح دهیم؟ - در یکی از پست ترین مکان های نمایشگاه، در محل تنگی پشت پله کان و برابر مستراح عمومی، فضای کوچک و محقری، بقدری

زشت و بی سلیقه و فقیرانه ترتیب داده شده که ما از رؤیت آن مات و میهوت ماندیم.

البته ما می دانیم که در نیای امروز ایران کشور کوچکی است و امکانات اقتصادیش محدود. بهمین سبب شاید ایرادی به خردی و حقارت این غرفه نتوان گرفت. محل پست و پرت آن نیز بکار (چنانکه اگر علاقمندی که به این نمایشگاه رفته اند آنرا نیافته اند) گرچه بسیار میسر بود طی مذاکره جدی با ترتیب دهندگان نمایشگاه مکانی شایسته ایران بدست آورد. . . . اما آنچه ناپذیرفتنی است آنچه واقعاً مایه افتضاح و شرمندگی است، ابتدال و پستی و مسخرگی غرفه زبونی است که بنام کشور ما ساخته اند.

xalvat.com

بهت و حیرت ما دو چندان شد وقتی فهمیدیم که گلهای آنرا یکی از گلفروش های ورسای فراهم آورده و یک منظره ساز (Paysagiste) فرانسوی آنها را ترتیب داده و از میان آنهمه شعرای بزرگ ایران که اشعار نفز و دلکنی درباره گل دارند و کافیت دیوان یکی از آنها را بتصادف گشود و قطعه زیبایی در وصف گل برگزیده، چند جمله مبتذل و بی تناسب از «پیرلوتی» به این غرفه چسبانده اند که بهیچوجه ربطی و مناسبتی با گل و سبزه و باغ ندارد. چند جمله مبتذل درباره خشکی بینهایت کشور ما که در آنجا ثروت واقعی آبست حتی اگر تنها چند قطره باشد. و گویا برای توجیه انتخاب این کلمات قصار مقداری گل عادی و معمولی (که تازه بعضی از آنها اصولاً در ایران دیده نمی شود) در حوضچه ای کجا کاشی های معمولی و پیش پا افتاده از همانها که در دست و روشی های پاریسی پیچیده ساخته شده گزارده اند. و این همه واقعاً فقیر، بینوا، بی سلیقه، زشت. باید قوه تخیلی بسیار قوی داشت تا چیزی ایرانی در آن میان جست. از همه مسخره تر، گویا برای آنکه به این مجموعه زشت و ناجور یک نت شرقی افزوده باشند، یک آفتابه قشور و مفلوک کنار حوضچه گذاشته اند و در آن چند گل پلاسیده و پژمرده!

در حقیقت تنها چیز ایرانی این ماجرا یکی پولی است که برای ترتیب دادن این غرفه خرج شده و دیگری بیخردی است کسانی که چنین مشارکتی را پذیرفته اند. وقتی شایستگی ترتیب غرفه ای درخور و سزاوار را نداریم، چرا باید در چنین نمایشگاهی شرکت جوئیم؟ مگر اجباری در کار بوده است؟ چه ضرورتی دارد مبالغی باحتمال قوی سنگت این چنین اسراف کنیم و آبروی خود بریزیم؟ در کشوری که احتیاجاتش بیکرانست و اغلب نابرابر آورده می ماند، آیا بهتر نیست این مبالغ را در راههای بهتری مصرف کنیم؟

س. ق.

پاریس - دوشنبه ۲۷ آوریل ۱۹۵۹

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

جلسه عمومی اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه در روز چهارشنبه ۲۹ آوریل در پاریس در «مجمع دانشمندان» جهت انتخاب هیئت اجراییه جدید تشکیل شد. پس از استماع گزارش هیئت اجراییه سابق درباره فعالیت های اتحادیه در سال گذشته، اخذ آراء بعمل آمد و آقایان: آذری، ارومچی، پیشداد، داوریناه و مهاجری بعنوان اعضای هیئت اجراییه جدید انتخاب شدند. آقایان سقا، فروش و صفا نیز بعنوان اعضای علی البدل انتخاب شدند.

XXXXXX

هیئت اجراییه جدید در اولین جلسه رسمی خود، بدین ترتیب تقسیم کار کرد:

آقای حسن مهاجری	د. بیرنگ	
- امیر پیشداد	خزانه دار	آقای فریدون داوریناه
- کیوان آذری	د. بیر اول	سخنگو
- مجید ارومچی	د. بیر دوم	

نامه پرسی

ناشر افکار دانشجویان ایرانی در اروپا

مجله فرهنگی، علمی و هنری

مدیر: دکتر علی اصغر حریری

xalvat.com

نشانی موقت:

Revue Persane

c/o Pichdad

55, Rue Caulaincourt Paris (18°) FRANCE

NAME-YÉ PARSI

(Revue Persane)

Revue Trimestrielle

Directeur : Dr. A.-A. HARIRI

N° 1 Mai 1959

Imprimeur :

Les Impressions Commerciales

55, rue d'Amsterdam Paris

بالای صفحه